



چرا نیروهای غرب‌گرا در ایران از پیروزی میلی در آرژانتین هیجان زده‌اند؟
سفیر جدید عراق نماینده تام ترامپ در این کشور است
ترامپ از سفر اخیر خود به آسیای جنوب شرقی چه چیز را دنبال می‌کند؟
تکمیل پازل اماراتی با ساخت یک باند فرودگاهی دیگر در دریای سرخ
حمایت واشنگتن از خاویر میلی برای عبور از سد رأی‌دهندگان ناراضی
راه پنهان جهانی‌سازی یوآن
تحلیلی بر شکاف ایدئولوژیک دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در سیاست‌گذاری فناوری
سند: بحران نمایندگی؛ ترجمه خطابی به برک در باب ماهیت نمایندگی و رسالت پارلمان



امید واهی به پارلمان‌تاریسم

تناسبی شدن انتخابات چه معنایی در صحنه سیاسی ایران دارد؟



خبر ۴
گزارش مالی ایران و جهان ۶
سرمقاله ۹
رصد اندیشکده‌ها ۱۱

امیدواهی به پارلمان تاريسم ۹

به استقبال تاریکی ۱۰
جنگ نوین اقتصادی: سیاست ایجاد عدم قطعیت

مقاومت

ثبات یا انحصار ۱۷
تصویب قانون انتخاباتی جدید نقشه سیاسی عراق را بازترسیم می‌کند

دیپلماسی ارباب و معامله ۱۹
سفیر جدید عراق نماینده تام سیاست‌های ترامپی در این کشور است

نبض جنگ در لبنان ۲۱
اگر فشار سیاسی برای خلع سلاح شکست بخورد گزینه نظامی روی میز است

هیئت صلح نامشروع ۲۳
بیم سران کشورهای عربی از حضور بلر مربوط به افکار عمومی است

بومرنگ طالبان ۲۴
پیامدهای تداوم خطرات امنیتی برای اسلام‌آباد از سوی خاک افغانستان

دوستان و دشمنان افغانستان ۲۶
پاکستان عامل نزدیکی طالبان و هند است

بازیگری در تراز عدن و صنعا ۲۷
حضر موت محل منازعه جدید امارات و عربستان در یمن است

محاصره امنیتی یمن ۲۹
تکمیل پازل اماراتی با ساخت یک باند فرود دیگر در دریای سرخ

آمریکا

سفر به حوزه آسه آن ۳۲
ترامپ از سفر اخیر خود به آسیای جنوب شرقی چه چیز را دنبال می‌کند؟

بازهای میامی بر فراز سیاست خارجی ۳۵
آیا رؤیای دیرینه سرنگونی مادورو در دولت ترامپ توسط روبیو محقق می‌شود؟

چپاول هنگفت ۳۷
آیا دلار آمریکا می‌تواند از دولت آمریکا جان سالم به در ببرد؟

آمریکای لاتین

شوکر درمانی میلی در آرژانتین ۴۱

از بحران ارزی تا مشروعیت انتخاباتی در سایه مداخله آمریکا

نبرد برای آنکه کمتر منفور باشی ۴۳
حمایت واشنگتن برای عبور میلی از سد رأی دهندگان ناراضی

تکرار یک برنامه ناموفق ۴۴
گزارش آوریل موسسه بروکینگز از آخرین برنامه ثبات اقتصادی آرژانتین

ظهور چهره بی‌پرده قدرت در اقتصاد ۴۶
بازتاب پیروزی خاویر میلی در رسانه‌های مشهور جهان و تحلیل رویکردها و موضع‌گیری‌ها

مشروعیت از دست رفته ۴۷
چرا نیروهای غرب‌گرا در ایران از پیروزی خاویر میلی در آرژانتین هیجان زده‌اند؟

چین

انقلاب درونی حزب کمونیست چین و جست‌وجوی مدرنیته ۴۹
اگر مدرنیته حزب کمونیست چین را درک نکنیم، درک مدرنیته چین نیز دشوار خواهد بود

روش پنهان جهانی سازی یوان ۵۲
چین راه پرهزینه جدیدی برای تقویت جهانی کردن یوان پیدا کرده است

دولت الکتریکی ۵۴
گذار انرژی چین دارای اهمیت استراتژیک جهانی است

فناوری

دوروج در یک بدن! ۵۶
تحلیلی بر شکاف ایدئولوژیک دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در سیاست‌گذاری فناوری

چه کسی امپراطور دریاهاست؟ - بخش یکم ۵۹

چین و ایران پس از جنگ ۱۲ روزه ۶۱
فناوری، بازآرندگی و آینده اهرم فشار آمریکا

بحران نمایندگی ۶۳
ترجمه خطابه ادموند برک به رأی دهندگان شهر بریستول در باب ماهیت نمایندگی و رسالت پارلمان



خانه اندیشه و زمان

هفته نامه خبری تحلیلی / کرانه

سال اول / شماره دوازدهم / ۱۱ آبان ۱۴۰۴ / ۲۰

صاحب امتیاز: موسسه علم و سیاست اشراق

scienceandpolitics.net

مدیر مسئول: علیرضا شفا

مشاوران علمی: اباصالح تقی‌زاده طبری، سیدعلی کشفی

سردبیر: محمدرضا هدایتی

جانشین سردبیر: مبین لطفی‌زاده

شورای سردبیری: محمدرضا هدایتی، علی ارجمند، مبین لطفی‌زاده، امیرمهدی عبدی

تحریریه فناوری: معصومه ندیری، محمدحسین تسخیری

مدیر هنری و صفحه‌آرا: سروش راستگو

مدیر رسانه: پارسا فتحی

با همکاری خانه اندیشه و زمان علوم انسانی

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، بوستان شهید نیکی، فرهنگسرای اندیشه



ایران

- گروه ویژه اقدام مالی (FATF) اعلام کرد که تصویب کنوانسیون پالرمو توسط ایران را به دلیل «بسیار گسترده بودن» حق تحفظ‌های (رزوها) اعمال شده از سوی تهران نپذیرفته است. طبق بیانیه این نهاد، ملاحظات ایران در مورد این کنوانسیون، با استانداردهای FATF مطابقت ندارد. در نتیجه، با وجود تعاملات اخیر، ایران همچنان در لیست سیاه باقی می‌ماند و اقدامات تقابلی علیه این کشور به قوت خود باقی است. مرکز اطلاعات مالی ایران ضمن تأیید این موضوع، اعلام کرده که تعاملات برای حل چالش‌ها ادامه دارد.
- اظهارات اخیر حسن روحانی و محمدجواد ظریف درباره نقش روسیه در برجام و تحریم‌های گذشته، باعث ایجاد یک طوفان سیاسی در ایران شد. محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس، این مواضع را «لطمه به همکاری‌های راهبردی» با مسکو خواند و به شدت از آنها انتقاد کرد. این سخنان با واکنش تند رسانه‌های اصلاح طلب و چهره‌های سیاسی مواجه شد که قالیباف را به دفاع از منافع روسیه متهم کردند. سرگنی لاوروف، وزیر خارجه روسیه، نیز در پاسخی به ظریف، برجام را «دام حقوقی» توصیف کرد که ایران خود آن را پذیرفته بود. در بحبوحه این تنش‌ها، اعلام جرم دادستانی علیه محمد صدر، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، به دلیل اظهاراتش، به پیچیدگی فضای سیاسی افزود.
- با لغو مجوز بانک آینده، این بانک وارد فرآیند انحلال تدریجی شده و از سوم آبان ۱۴۰۴ تمامی سپرده‌ها و تعهدات آن به بانک ملی منتقل شد. سپرده‌گذاران بدون تغییر در شرایط قرارداد (از جمله نرخ سود) و بدون نیاز به مراجعه حضوری، مشتری بانک ملی محسوب می‌شوند. همچنین، پرداخت تسهیلات در صف بانک آینده توسط بانک ملی انجام می‌شود و کارکنان آن نیز با حفظ حقوق و مزایا به کار خود ادامه می‌دهند. سهام سهامداران نیز طبق مصوبه سران قوا با خرید خواهد شد.
- طی حکمی از سوی فرمانده معظم کل قوا، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، سردار سرتیپ پاسدار احمد وحیدی به عنوان جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح منصوب شد. احمد وحیدی پیش از این در دولت سیزدهم به عنوان وزیر کشور فعالیت می‌کرد و سوابق متعددی از جمله وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح در دولت دهم، فرماندهی نیروی قدس سپاه و ریاست

دانشگاه عالی دفاع ملی را در کارنامه خود دارد. این انتصاب در چارچوب تغییرات مدیریتی در سطوح عالی نیروهای مسلح صورت گرفته است.

مقاومت

- ابومحمد جولانی، رئیس دولت موقت سوریه، در سفری رسمی که سومین سفر او به عربستان در کمتر از یک سال گذشته است، وارد ریاض شد. هدف اصلی این سفر، شرکت در نهمین دوره اجلاس «طرح سرمایه‌گذاری آینده» و دیدار با محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی، اعلام شده است. محور این دیدار، تقویت همکاری‌های دوجانبه در زمینه‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری و همچنین رایزنی درباره آخرین تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی عنوان شده است. این اجلاس اقتصادی سالانه، فرصتی برای ریاض جهت جذب سرمایه‌های خارجی است.
- دونالد ترامپ مارک سوایا، تاجر عراقی الاصل و مالک داروخانه‌های فروش قانونی ماریجوانا در میشیگان را به عنوان نماینده ویژه خود در امور عراق منصوب کرد. ترامپ از آگاهی سوایا درباره مسائل عراق و نقش او در جلب آرای مسلمانان میشیگان در انتخابات ۲۰۲۴ تمجید کرد. سوایا که سابقه دیپلماتیک ندارد، به خاطر حمایت مالی از سیاستمداران و ارتباط با خانواده ترامپ شناخته می‌شود. این انتصاب، رویکرد غیرمتعارف ترامپ در سیاست خارجی را نشان می‌دهد.
- وزیر دفاع آذربایجان با هیئتی نظامی از امارات متحده عربی دیدار و بر گسترش همکاری‌های نظامی، فنی-نظامی و آموزشی تأکید کرد. این دیدار در حاشیه برگزاری رزمایش مشترک نیروهای ویژه دو کشور با عنوان «مشارکت ناگسستی-۲۰۲۵» در آذربایجان صورت گرفت. هدف از این رزمایش، تبادل تجربه، افزایش آمادگی رزمی و بهبود هماهنگی میان واحدهای نظامی دو کشور اعلام شده است. طرفین ضمن بررسی چشم‌انداز توسعه روابط نظامی، بر اهمیت ادامه این همکاری‌ها برای تقویت امنیت و ثبات منطقه‌ای تأکید کردند.
- آتش‌بس غزه با حملات متقابل اسرائیل و مقاومت فلسطین تصویری شکننده از خود به نمایش گذاشت. پس از حملات هوایی اسرائیل که منجر به شهادت ده‌ها فلسطینی از جمله کودکان شد، حماس اعلام کرد به توافق پایبند است اما اجازه تحمیل شرایط جدید را نمی‌دهد. از سوی دیگر، آمریکا حملات حماس علیه گروه‌های مسلح تحت حمایت اسرائیل را نقض آتش‌بس

خواننده و هشدار به مداخله داده است. این تنش‌ها که با محکومیت دبیرکل سازمان ملل همراه شده، آینده توافق صلح را که با میانجیگری آمریکا، قطر و مصر به دست آمده بود، در هاله‌ای از ابهام قرار داده است.

- نیروهای پشتیبانی سریع (RSF) پس از ماه‌ها محاصره و نبرد سنگین، کنترل شهر استراتژیک الفاش، آخرین پایگاه ارتش سودان در دارفور را به دست گرفتند. این تحول یک نقطه عطف بزرگ در جنگ داخلی سودان محسوب می‌شود و موازنه قدرت را به نفع نیروهای حمیدتی تغییر داده است. سقوط شهر با فاجعه انسانی همراه بوده و گزارش‌ها از کشتار گسترده و پرچم غیرنظامیان و موج گسترده آوارگان حکایت دارند. در حالی که ارتش به رهبری البرهان وعده بازپس‌گیری شهر را داده، نگرانی‌ها از تجزیه عملی سودان افزایش یافته است.
- تنش‌ها در مرز جنوبی لبنان با حملات فزاینده اسرائیل و نقض مکرر آتش‌بس به شدت افزایش یافته است. حزب الله، اسرائیل را به تجاوز و حمله به شهرک بلیدا با «چراغ سبز» آمریکا متهم می‌کند. در مقابل، واشنگتن با اعزام نماینده ویژه، لبنان را برای خلع سلاح مقاومت تحت فشار قرار داده است، درخواستی که رئیس‌جمهور لبنان آن را به دلیل خطر جنگ داخلی «غیرممکن» خوانده است. همزمان، مصر و دیگر بازیگران منطقه‌ای در تلاشند با میانجیگری از وقوع جنگی تمام‌عیار جلوگیری کنند.

چین

- کمیته مرکزی حزب کمونیست چین (CPC) در چهارمین پلنوم خود، نقشه راه اقتصادی این کشور برای دوره پنج ساله ۲۰۲۶ تا ۲۰۳۰ را با تمرکز بر «توسعه با کیفیت بالا» تصویب کرد. در این نشست، توصیه‌هایی برای پانزدهمین برنامه توسعه ملی ارائه شد که اولویت‌های اصلی آن شامل پیشرفت در علم و فناوری، ترویج نوآوری و بهبود رفاه عمومی است. این راهبرد در پاسخ به چالش‌هایی مانند کندی رشد و بحران مسکن تدوین شده و هدف آن، تضمین رشد پایدار و مدرن‌سازی جامع چین در سال‌های آینده است.
- در بحبوحه تنش‌های تجاری، چین و آمریکا دور جدیدی از رایزنی‌های سطح بالا را در مالزی (۲۴ تا ۲۷ اکتبر) برگزار کردند. این مذاکرات با هدف یافتن راه‌حلی برای اختلافات تجاری، پیش از به پایان رسیدن مهلت آتش‌بس تعرفه‌ای در ۱۰ نوامبر، انجام شد. دو قدرت بزرگ اقتصادی جهان می‌کوشند تا از تشدید جنگ تجاری و اعمال تعرفه‌های جدید جلوگیری کنند. موفقیت این گفتگوها می‌تواند به ثبات بازارهای جهانی کمک کرده و مسیر را برای همکاری‌های آینده هموار سازد.
- این هفته، وزرای بازرگانی چین و هلند در یک گفتگوی تلفنی به بررسی وضعیت شرکت نیمه‌هادی Nxpria پرداختند. این تماس در حالی صورت گرفت که چین و اتحادیه اروپا نیز توافق کرده‌اند تا در چارچوب مکانیسم گفتگوی کنترل صادرات، نشستی گسترده‌تر در بروکسل برگزار کنند. این رایزنی‌ها نشان‌دهنده اهمیت فزاینده صنعت نیمه‌هادی‌ها و تلاش طرفین برای مدیریت تنش‌های تجاری و فناوری در این حوزه است. این نشست‌ها با هدف افزایش



شفافیت و همکاری برای مدیریت بهتر صادرات کالاهای حساس برگزار می شود.



• شرکت کشتیرانی «سی لجند» چین اعلام کرد که قصد دارد تا سال ۲۰۲۶، عملیات تاپستانی منظمی را در اولین مسیر اکسپرس قطب شمال میان چین و اروپا راه اندازی کند. این مسیر که از طریق دریای شمال عبور می کند، سفر ۲۶ روزه خواهد بود و زمان تحویل کالا را در مقایسه با مسیر سنتی کانال سوئز به طور چشمگیری کاهش می دهد. این پروژه بلندپروازانه بخشی از تلاش های چین برای ایجاد مسیرهای حمل و نقل جایگزین، تقویت امنیت زنجیره تامین و افزایش بهره وری در تجارت جهانی است.

• قطار پرسرعت نسل جدید چین با نام CR۴۵۰، در جریان آزمایش های اولیه در مسیر شانگهای-چنگدو، با رسیدن به سرعت ۴۵۳ کیلومتر بر ساعت رکورد جدیدی را در جهان ثبت کرد. این پروژه که یک ابتکار کلیدی در برنامه پنج ساله چهاردهم چین است، با هدف دستیابی به خودکفایی در فناوری های پیشرفته و تعیین استانداردهای جهانی جدید در صنعت راه آهن پرسرعت دنبال می شود. انتظار می رود این قطار که سرعت عملیاتی آن ۴۰۰ کیلومتر بر ساعت خواهد بود، پس از تکمیل آزمایش ها، زمان سفر میان شهرهای بزرگ چین مانند پکن و شانگهای را به نصف کاهش دهد.

روسیه

• شرکت پالایشگاهی هندی HPCL-Mittal Energy روز چهارشنبه اعلام کرد که خرید نفت روسیه را متوقف کرده است، این خبر اندکی پس از آن منتشر شد که روزنامه فایننشال تایمز گزارش داد این شرکت نفت روسیه را که با کشتی های تحریم شده حمل می شود، خریداری کرده است.

• بنا بر گزارش ها، سانای تاکاچی، نخست وزیر جدید ژاپن، در دیدار با دونالد ترامپ در توکیو، درخواست آمریکا برای ممنوعیت واردات گاز طبیعی مایع (LNG) از روسیه را رد کرده است. دو مقام دولتی ژاپن به رویترز گفتند که تاکاچی به ترامپ توضیح داده است که اعمال چنین ممنوعیتی برای ژاپن «دشوار خواهد بود».

• شرکت لوک اویل، غول نفتی روسیه، اعلام کرد که به دلیل فشارهای ناشی از تحریم های غرب، قصد دارد دارایی های بین المللی خود را به فروش برساند. این تصمیم، مهم ترین اقدام از این نوع توسط یک شرکت بزرگ روسی در واکنش به محدودیت های بین المللی تاکنون محسوب می شود. این حرکت استراتژیک نشان دهنده

تأثیر عمیق تحریم ها بر شرکت های انرژی روسیه و تلاش آنها برای انطباق با شرایط جدید اقتصادی و ژئوپلیتیکی است.

• روسیه در نمایشی از توانمندی های نظامی خود، دو سلاح استراتژیک جدید را با موفقیت آزمایش کرد. ولادیمیر پوتین آزمایش موفق موشک کروز قاره پیمای «یوروستنیک» با پیشرانه هسته ای را تأیید کرد؛ سلاحی با برد «نامحدود» که برای گریز از هرگونه سامانه دفاعی طراحی شده است. در اقدامی دیگر، روسیه «اژدر روز قیامت» موسوم به «پوسایدون» را نیز با موفقیت آزمایش کرد. این اژدر هسته ای خودران، قادر به ایجاد سونامی های رادیواکتیو برای نابودی شهرهای ساحلی است. این آزمایش ها پیامی روشن به غرب در بجهوجه تنش های ژئوپلیتیکی محسوب می شود.

آمریکا

• آمریکا از کره جنوبی خواسته است تا در مناقصه ساخت نیروگاه هسته ای عربستان، به جای راکتور بومی خود (APRI۴۰۰)، از فناوری آمریکایی وستینگ هاوس (AP۱۰۰۰) استفاده کند. این درخواست که در نشست وزیران انرژی ایک در سنول مطرح شد، اعتراضات گسترده ای را در کره به همراه داشته و به عنوان «مداخله ای نامناسب» توصیف شده است. کارشناسان کره ای هشدار می دهند این اقدام به استقلال فنی و زنجیره تامین هسته ای این کشور آسیب می زند، زیرا آنها پیش تر با راکتور بومی خود نیروگاه براکه امارات را با موفقیت ساخته اند.



• در اقدامی همسو با سیاست های دولت ترامپ، قانون گذاران جمهوری خواه طرحی را برای اعلام «هفته زغال سنگ» ارائه کرده اند که هدف آن افزایش تولید و تداوم فعالیت نیروگاه های قدیمی زغال سوز است. این طرح همزمان با دستورات اجرایی کاخ سفید برای تخصیص ۶۲۵ میلیون دلار به نوسازی نیروگاه ها و واگذاری ۱۳ میلیون هکتار از اراضی فدرال برای استخراج، به دنبال احیای صنعت زغال سنگ است. منتقدان این اقدامات را ضربه ای به تعهدات زیست محیطی و تلاشی برای لغو مقررات اقلیمی می دانند.

• پس از وعده اسکات بسنت، وزیر خزانه داری ترامپ، این وزارتخانه و وزارت خارجه، تحریم های وضع شده علیه دو شرکت Rosneft و Lukoil را اعلام کردند. بیانیه رسمی اعلان تحریم ها به روس ها هشدار داده است که هر چه زودتر به آتش بس در اوکراین تن بدهند. داندل ترامپ با انتشار تصاویر بیانیه وزارت خزانه داری، از آن نقل قول و اعلام کرده که وزارت خزانه داری از مسکو خواهان آتش بس است.

• حزب خاویر میلی توانست به رغم هشدارها و تحلیل های کارشناسان مختلف و مطابق پیش بینی بسیاری از ناظران داخلی، از انتخابات

پارلمانی پیروز بیرون آید. برتری این حزب باعث افزایش جدی کرسی های جریان حامی میلی در دو مجلس قانون گذاری شد و شرایط را برای حزب اصلی اپوزیسیون، چپ گرایان میانه، سخت تر کرد.

• بر اساس گزارش اداره آمار کار آمریکا، شاخص قیمت مصرف کننده (CPI) در ماه سپتامبر ۰٫۳ درصد افزایش یافت و نرخ تورم سالانه به ۳ درصد رسید که هر دو رقم کمتر از پیش بینی اقتصاددانان بود. شاخص هسته ای تورم (بدون احتساب غذا و انرژی) نیز با رشد ماهانه ۰٫۲ درصدی و نرخ سالانه ۳ درصدی، پایین تر از انتظارات ثبت شد. این داده ها که تنها گزارش رسمی منتشر شده در دوران تعطیلی دولت بود، امیدواری ها را در وال استریت برای کاهش مجدد نرخ بهره توسط فدرال رزرو افزایش داد و به رونق بازار سهام منجر شد.

اروپا

• سفر رسمی ریچل ریوز، وزیر خزانه داری بریتانیا، آغاز شده است و او دیدار دوروزه خود از سعودی را صرف مذاکرات با مقامات این کشور خواهد کرد تا سرمایه گذاری سعودی در بریتانیا را وسعت دهد. در شرایطی که بحران های مختلف سیاسی، امنیتی و به ویژه اقتصادی، دولت استارمر را عملاً محاصره کرده اند، جذب این سرمایه های تازه در آستانه رسمیت یافتن بودجه آتی، برای ریوز از اهمیت فراوانی برخوردار است.

• به موازات سفر وزیر خزانه داری و دومین مقام ارشد بریتانیا به سعودی، نخست وزیر این کشور نیز در آنکارا میهمان اردوغان است. اردوغان ۴۰ جت Typhoon را از بریتانیا خریداری خواهد کرد. سرعت اجرا و اضطرار اردوغان به قدری است که ۱۲ فروند را به سرعت از موارد پیشاپیش تحویل داده شده به قطر و همچنین عمان، به ارتش ترکیه خواهند داد.

• دولت هلند در اقدامی بی سابقه، همکاری های اطلاعاتی خود با آمریکا را به دلیل نگرانی از نشت اطلاعات به روسیه در دوران ریاست جمهوری ترامپ، محدود کرده است. روسای سازمان های اطلاعاتی داخلی و نظامی هلند اعلام کردند که از این پس، تبادل اطلاعات با واشنگتن، به ویژه در موارد مربوط به روسیه، به صورت «مورد به مورد» بررسی خواهد شد. آنها با اشاره به «سیاسی شدن اطلاعات» و خطر نقض حقوق بشر، بر حساسیت بالای این تصمیم تأکید کردند. این اقدام صریح، شکاف عمیق بی اعتمادی میان متحدان اروپایی و دولت ترامپ را آشکار می سازد.

گزارش مالی ایران و جهان

۲۴ مهر - ۵ آبان ۱۴۰۴

(2025/17-27 October)

چشم انداز کلی هفته:

نفت، دلار و طلا چند روز اخیر را به رنگ و بوی قدیمی اخبار اقتصادی جهان تبدیل کردند. تحریم نفت روسیه توسط اروپا و آمریکا و کاهش ذخایر دلار در برابر طلا اخبار پر سروصدای این ایام بودند. اما در حوزه مهم معادن فلزی، عناصر کمیاب و فلزات سبک نیز اخبار مهمی جریان داشت. همچنین تحرکات آمریکا برای همکاری معدنی در استرالیا و معادن گرینلند و شمال کانادا نیز از اخبار قابل توجهی بودند که تحت شعاع نفت و طلا کمتر دیده شدند.

انتظار کلی از هفته بعد:

پایان تعطیلی دولت آمریکا به وعده وزیر اقتصاد ترامپ، اعلام نرخ بهره جدید فدرال رزرو که بر روی قیمت طلا به طور سنتی تا پیش از این اثر داشته است، نشست های مهم تعیین قیمت در حوزه فلزات از مهم ترین رویدادهای هفته بعد هستند که احتمالاً بر روی قیمت ها اثرگذار باشند. هرچند چند هفته اخیر نشان داده است، رخداد های پیش بینی نشده، بیشترین اثر را بر تعیین قیمت ها و مبادلات داشته اند.

ایران

۱. بانک مرکزی:

مهم ترین اخبار هفته گذشته بانک مرکزی ایران در خصوص بانک آینده و ادغام آن در بانک ملی بود. تأکید بر نظارت مبتنی بر داده، ورود بانک مرکزی به حوزه ارزیابی حسابرسان و امکان فروش ارز کالاهای انتهای زنجیره فولاد و نفت در تالار دوم مبادله و نیز ابتکار خرید ارز از گردشگران خارجی به هنگام ورود به فرودگاه های ایران و ارائه ایران کارت ریلی به آن ها نیز از دیگر اخبار مهم بانک در چند روز اخیر بوده است.

۲. اخبار و آمار های مهم بازاری

بورس:

هفته آخر مهرماه همچنان عملکرد بورس به نسبت پیش بینی های بعد از جنگ و افزایش قیمت دلار و طلا عملکرد خوبی داشت. البته باید توجه داشت که عملکرد خوب چند هفته اخیر بورس به سبب اثرگذاری برخی نمادهای بازار ساز هستند. ورود پول هوشمند خوب به این صندوق ها، حمایت حقوقی ها و در برخی موارد فروش خوب محصولاتشان از جمله علل بوده است. هرچند برخی بازیگران همین نشانه ها را نامطمئن می دانند و احتمال نوسان گیری توسط بازیگران بزرگ تر می دهند اما با توجه به وضعیت اقتصاد جهانی و عملکرد شرکت های مورد بحث، احتمال زیاد این رشد ادامه دار خواهد بود. گروه فلزات، گروه پتروشیمی و گروه خودروسازی به ترتیب حائز این جایگاه بودند. به خصوص فلزات و صنایع فلزی. در هفته اخیر شاید به سبب بازارهای فصلی و افزایش قیمت نفت در پی تحریم روسیه، نوبت گروه های نفتی بود. در کل این هفته ورود پول حقیقی و رشد سهام خرد هم مناسب بود. البته صندوق های طلا نیز در میانه هفته سبب سرخ پوشی بازار شده بودند. اخبار زیان ده بودن برخی نمادها در بازار هم از اخبار ناخوشایند بورسی بود که در این دوره تقسیم سود، پدیدار شد. در میان این نمادها، اسامی معتبری نیز وجود داشتند. خبر مهم بورسی نیز احتمال قریب الوقوع عرضه فیزیکی خودرو در بورس است که باید دید در هفته پیش رو به ثمر می نشیند یا نه. و یک شایعه بورسی نیز در مورد تغییر ریاست سازمان بورس وجود داشت که در اواخر هفته انکار شد.

در هفته اول آبان عملکرد بورس تحت تاثیر انتشار اخبار مثبت مربوط به نرخ خوراک شرکت های پتروشیمی از یک سمت و از سمت دیگر حمایت حقوقی ها از سهام پر عرضه، آغاز مناسبی داشت. اما عصر روز شنبه معاون وزیر نفت طی مصاحبه ای اعلام کرد اصلاح نرخ گاز خوراک و حذف دو هاب اروپایی هلند و انگلیس در دستور کار است و این وزارتخانه در تلاش است تا در لایحه بودجه سال ۱۴۰۵ نرخ خوراک گاز را تعدیل کند. اگر این اتفاق بیافتد، فشار زیادی بر بهای تمام شده محصولات پتروشیمی ها مخصوصاً متانول و اوره سازان وارد کرده و در ادامه به صورت زنجیره وار در تمام صنعت ایران تاثیر خواهد شد و بر بورس نیز اثرگذار خواهد شد.

به گزارش بورس ۲۴، تحلیلگران بر اساس روند نمودارها و اعداد بر این باور هستند که به سبب فراتر رفتن حرکت شاخص کل از سطح ۲ میلیون و ۹۵۰ هزار واحد، خطری بازار را تهدید نمی کند و احتمالاً بورس به سمت پس گرفتن نقطه ریزش خود در اردیبهشت ماه باز می گردد.

معمولاً آبان ماه، به سبب انتشار لایحه بودجه و سیاست های ارزی سالانه، اثر مولفه های اقتصادی بر بورس بیشتر از اخبار سیاسی و حواشی آن می شود. به همین سبب انتظار می رود این ماه اخبار بورسی بیشتر تحت تاثیر مسائل اقتصادی قرار گیرند.

۳. سایر:

- درآمد لجستیک ایران در شش ماهه اول ۱۴۰۴ گرچه ۵۶ درصد بود اما گفته می شود حاشیه سودی حدود ۵۶ درصد داشته است.

- بهرام شکوری، رئیس کمیسیون معدن و صنایع معدنی اتاق بازرگانی ایران از پایان خام فروشی در سنگ آهن ایران خبر داد و اعلام کرد در گذشته سالانه بین ۴۵ تا ۵۰ میلیون تن سنگ آهن از کشور صادر می شد اما اکنون صادرات این ماده خام تقریباً متوقف شده و تمام سنگ آهن استخراجی در داخل کشور فرآوری و تبدیل به فولاد می شود. شکوری تصریح کرد: ایران روزگاری وارد کننده فولاد بود، اما امروز در جمع صادرکنندگان بزرگ فولاد منطقه قرار گرفته است. او با اشاره به رشد چشمگیر صنعت فولاد کشور اظهار کرد: در حال حاضر سالانه بیش از ۳۲ تا ۳۳ میلیون تن فولاد در ایران تولید می شود و ظرفیت ایجاد شده در این بخش از ۴۰ میلیون تن در سال عبور کرده است.

- از سوی دیگر اخبار نشان می دهند قیمت میلگرد ایران به سبب کاهش تقاضا در ساخت و ساز به شدت کاهش یافته است و در صورت تداوم این وضعیت باید شاهد افت قیمت بیشتری هم بود که ممکن است تولید آن را تحت تاثیر قرار دهد. اخیراً شنیده ها حاکی از تصمیم شورای شهر تهران در فروش تراکم بیشتر برای ایجاد انگیزه در ساخت و ساز است. سیاستی که انتقادهای زیادی را به دلایل مختلف دارد. شاید به جای این تصمیمات که نه تحرکات مناسبی در بازار ایجاد می کنند و نه پیامدهای قابل قبولی دارند، ایران بتواند با توسعه سیاست های تجاری خود، تأمین کننده برنامه های توسعه ای کشورهای منطقه باشد. چرا فرصت های ساخت و ساز در کشورهای عربی همسایه نباید بازاری برای محصولات صنایع ساختمانی ایران باشد؟ به خصوص به سبب سیاست های هوشمند سازی و سبزگرایی این پروژه ها، علاوه بر فروش محصولات به این بازارها، فرصت خوبی برای ایجاد تحرک و تحولات کیفی بیشتر در تولیدات صنایع ساختمانی ایران ایجاد خواهد شد.

بین الملل

۱. بازارهای کالاهای اولیه (Commodity)

بازار فلزات اساسی

- تحلیلگران بازار فلزات پایه این هفته از اصطلاحات جدیدی برای توضیح اهمیت روزافزون مس استفاده کردند. یکی از این اصطلاحات «آغاز عصر مس» بود. مهم ترین خبر بازاری در مورد مس با پیش بینی گلدمن ساکس در مورد افزایش قیمت طولانی مدت این فلز در این هفته شروع شد اما خبر استراتژیک مس به اعلام تصمیم شرکت لاکهیدمارتین با برخی معادن مس و عناصر کمیاب حاکی باز می گشت که اعتماد به پیش بینی ها در مورد افزایش اهمیت مس در صنایع نظامی را افزایش داد. commodity۳۳ نیز این هفته تحلیلی منتشر کرد مبنی بر اینکه مصرف کننده عمده مس در آینده هند و آمریکا خواهند بود. چرا که رشد زیرساختی مبتنی بر مصرف بالای مس در چین وارد رکود شده است. خبر مهم دیگر در حوزه مس، انتقال بخشی از فعالیت های یک شرکت آلمانی مهم در زنجیره تأمین جهانی مس به آمریکا است. پیش تر کرانه در تحلیل های متعددی، امکان انتقال تولید از سراسر جهان به آمریکا را بررسی کرده بود. مدیرعامل این شرکت روز سه شنبه گفت که شرکت اوروبیس آلمان پس از راه اندازی یک کارخانه بازیافت در آنجا، مذاکرات اولیه ای را با دولت ایالات متحده در مورد حمایت از یک کارخانه ذوب مس جدید در ایالات متحده انجام داده است. یک کارخانه ذوب جدید یکی از سه گزینه ای است که بزرگترین تولید کننده مس اروپا برای بهره برداری از تلاش ایالات متحده برای افزایش تولید داخلی این فلز در نظر دارد؛ پس از آنکه دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، در ماه ژوئیه تعرفه ۵۵ درصدی بر محصولات مسی اعلام کرد اما سنگ معدن، کنسانتره و کاتد را از این قانون حذف کرد.

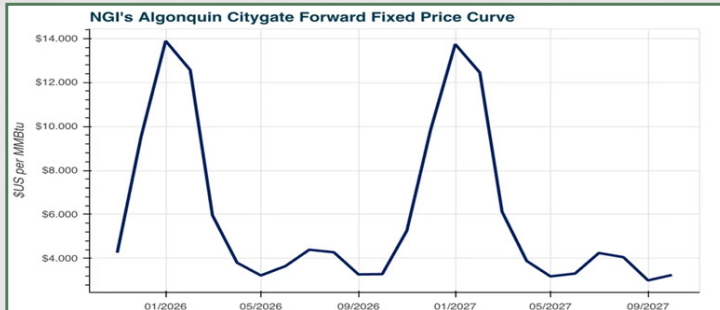
- در حوزه سنگ آهن بنابر گزارش بیس متال Basemetal، گروه بی اچ پی با وجود هشدار در مورد کند شدن رشد در چین، خوش بینی خود را نسبت به تقاضای جهانی سنگ آهن اعلام کرد و گفت به ادامه سرمایه گذاری ها همت ویژه ای دارد. در حالی که تولید سه ماهه اول سال ۲۰۲۵ این گروه فولاد سازی اندکی کمتر از بود، این شرکت همچنان معتقد است تقاضا در بازار این کالا به زودی افزایش می شود.

- روز ۲۰ اکتبر خبرگزاری های متعدد خبر از کاهش تولید فولاد در چین دادند. بلومبرگ در تحلیلی بر آمار ماه سپتامبر عنوان داشت: تولید فولاد خام چین در ماه سپتامبر به پایین ترین حد خود در ۲۱ ماه گذشته رسید، زیرا کارخانه ها با کاهش تقاضا و کاهش حاشیه سود مواجه شدند. داده های اداره ملی آمار نشان داد که بزرگترین تولید کننده فولاد جهان، ماه گذشته ۲۳۴۹ میلیون تن فولاد خام تولید کرد که پایین ترین سطح از دسامبر ۲۰۲۳ است.

- ماینینگ ژورنال در این هفته گزارش کرد تولید کنندگان آلومینیوم کانادایی

LNG منتشر کرد. تحلیل گران این موضوع را با جایگزینی نفت روسیه برای اروپا در ارتباط می دانند. تحریم نفت روسیه برای تصاحب بازارهای آن در اروپا و هند، از اهداف آمریکا بوده است.

۲۲ اکتبر naturalgasintel گزارش کرد. قیمت های آتی گاز طبیعی در دوره معاملاتی ۱۶٪ تا ۲۲ اکتبر افزایش یافت و با نزدیک شدن به ماه نوامبر افت قیمت دو هفته قبل را جبران کرد. کریس نیومن تحلیلگر گاز طبیعی، نوسان قیمتی این گاز را برای بازارهای آتی با انتشار نمودار زیر ارائه داده است:



این نمودار تفاوت قیمت فصلی گاز طبیعی را تا آغاز زمستان ۲۰۲۷ نشان می دهد. در صورت قطع منابع انرژی روسیه، آمریکا تأمین کننده اول این بازار خواهد بود و گاز مایع به سبب امکان حمل و نقل دریایی و نیز استفاده به جای نفت در صنایع و مصارف خانگی، اولویت بازار انرژی اروپا در زمستان ها خواهد شد.

۲. اخبار ارزهای دیجیتال

- در حوزه ارزهای دیجیتال خبر داغ آمریکا، به ویتکاف مشاور ارشد ترامپ مربوط بود. دموکرات های سنا روز ۲۱ اکتبر از وی خواستند جزئیات دقیقی در مورد سرمایه گذاری های کریپتو و عدم واگذاری به متقاضیان ارائه دهد. بنابر گزارش Fortune وی همچنین مالک یکی از ارزهای خصوصی ترامپ است.

- همچنین در اوایل روز پنجشنبه، ۲۲ اکتبر، Cryptonews اعلام کرد که بنیانگذار متئورا به کلاهبرداری ۵۷ میلیون دلاری با استفاده از میم کوین های مرتبط با ملانیا ترامپ و مالی شده است. این درحالی است که توکن یک میلیارد دلاری متئورا نیز در همین روز ارائه شده است.

مدیرعامل کوین بیس اعلام کرد می خواهد در تأمین مالی استارت آپ ها مشارکت قوی داشته باشد و این سیاست می تواند این کوین را در بازار معتبر و با ثبات کند.

- طبق گزارش کریپتونیوز، ویتالیک بوترین یکی از بنیانگذاران اتریوم هشدار داده است که دارایی های دیجیتال خارج از بلاک چین امن نیستند و حتی بیشترین صدمه را می توانند از تبانی بخورند تا انواع دیگر تهدیدات. وی اعلام داشته است پروتکل های بلاک چین قوانین اعتبارسنجی دقیقی را اعمال می کنند که هر گره به طور مستقل با بررسی امضای تراکنش، جلوگیری از خرج کردن دوباره و اطمینان از اینکه انتقال حالت از منطق پروتکل پیروی می کند، آن را تأیید می کند. این تأیید غیرمتمرکز به این معنی است که اعتبارسنج های متخاصم نمی توانند تراکنش ها را جعل کنند یا بلوک های نامعتبری ایجاد کنند که وجوه کاربران را بدزدند.

- پیش بینی های مبتنی بر تحلیل نمودارهای بازاری، روندی و سیاسی همگی در این هفته نشان می دهند احتمالاً بیت کوین در هفته های آتی باز هم کاهش دیگری را تجربه خواهد کرد. بنابر تحلیل بیت نیوز، تمایل در بازار ارزهای دیجیتال به سمت کوین هایی می رود که بتوانند در تنش های سیاسی، مستقل عمل کنند و امنیت سرمایه گذاری بیشتری داشته باشند.

- ۲۶ اکتبر کشور قرقیزستان اعلام کرد به دنبال ایجاد پول الکترونیک ملی خود و نیز ذخیره دارایی های دیجیتال در این کشور است. استیل کوین قرقیزستان قرار است بر روی زنجیره BNB راه اندازی شود.

۳. اخبار تعرفه ها و تحریم ها

- دولت ترامپ روز چهارشنبه هفته اخیر، شرکت های نفتی روسیه را تحریم کرد. پولتیکو در این خصوص نوشت که سناتورهای مخالف ترامپ به دنبال مداخله در خصوص تحریم نفت روسیه هستند. اتحادیه اروپا نیز تحت فشار برای همراهی آمریکا است.

- اتحادیه اروپا ۵۶ نفتکش روسیه را به یکباره تحریم کرد. و تحریم ۴ شرکت چینی به همراه ممنوعیت خرید LPG روسیه تا ۲۰۲۷ نیز رسانه ای شد.

- آمریکا ۱۹ اکتبر اعلام کرد در پی تحریم صادرات نرم افزاری به چین است. وزیر خزانه داری آمریکا اعلام کرد تجهیزات فنی نیز در دست بررسی هستند.

- NDTV خبر از نزدیک شدن مذاکرات هند و آمریکا برای کاهش تعرفه ها به ۱۵ درصد خبر داد. مودی هنوز ادعای ده روز پیش ترامپ برای حذف نفت روسیه توسط هند را رد نکرده است.

در هفته اخیر، تحویل به ایالات متحده را افزایش داده اند، زیرا قیمت های ایالات متحده در بازار فیزیکی افزایش یافته است که منعکس کننده تعرفه های ۵۰ درصدی واردات است که توسط رئیس جمهور دونالد ترامپ در اوایل سال جاری اعمال شده است. تعرفه های وضع شده در ماه ژوئن با هدف افزایش تولید آلومینیوم داخلی و تشویق سرمایه گذاری در ظرفیت این فلز مورد استفاده در صنایع برق، ساخت وساز و بسته بندی اعمال شد.

- اخیراً تحولات قیمتی، رکود یا افزایش در بازار فلزات اساسی اشکال مختلف محصولات این بازارها را در بر گرفته است و توجه به صرف قیمت در فلز خام نمی تواند تصویر مناسبی از وضعیت بازار این فلزات به دست دهد. میلگرد، بیلت، ورق گرم، برخی اشکال محصولات مس و... از این قبیل است. به عنوان نمونه کاهش قیمت بیلت و ورق گرم به صورت جهانی به خاطر وضعیت چین از حیث اشباع بازار، رکود ساخت وساز، تکمیل شدن پروژه های زیرساختی و ... افت کرده اند. احتمال می رود در خصوص برخی محصولات مس نیز تا چند وقت دیگر همین اتفاق بیافتد. چین مرحله ای از توسعه که نیازمند واردات بالای برخی محصولات بود را پشت سر گذاشته است و این موضوع به زودی خود را در برخی بازارها نشان می دهد.

بازار فلزات گرانبها

با کاهش قیمت طلا و کاسته شدن از شتاب رشد پیشین آن، مت سیمپسون کارشناس استون ایکس EstonX، اظهار داشت کاهش تنش لفظی میان آمریکا و چین موثر بوده است ولی مسائلی مانند گزارش شاخص قیمت مصرف کننده CPI آمریکا که قرار است روز جمعه پس از تأخیر به دلیل تعطیلی دولت منتشر شود و اعلام جدید نرخ بهره، احتمال تغییرات قیمتی در بازار طلا باز هم وجود خواهد داشت. طلا در سال میلادی جاری تا کنون حدود ۵۶ درصد رشد کرده است. سایر فلزات گرانبها نیز به تبعیت از موقعیت طلا در این هفته اندکی کاهش داشتند. در انتهای هفته میلادی نیز با حرکت پول به سمت بازارهای صنعتی و فناوریانه آمریکا در پی تقویت دلار، سرمایه گذاری ها از طلا بیشتر بیرون آمد. کارشناسان زیادی معتقد هستند حجم طلای انباشته شده به عنوان کالای امن در قبال تحولات ارزشی پول های ملی ممکن است به نقطه اشباع رسیده باشد و این بازار وضعیت اصلاحی به خود بگیرد.

عناصر کمیاب

- ۱۷ اکتبر بررسی های رویترز از سوابق عمومی و مصاحبه ها با مدیران و مقامات نشان می دهد که شرکت های معدنی حیاتی در حال افزایش تلاش های لابی گیری در واشنگتن هستند و امیدوارند در سرمایه گذاری های بلند پروازانه ای که دونالد ترامپ، به شرکت هایی که برای امنیت ملی ضروری تلقی می شوند، متعهد شده است، سهم شوند. این بررسی نشان داد که حداقل دوازده شرکت در حوزه های عناصر کمیاب از جمله لیتیوم، مس، عناصر خاکی کمیاب و شرکت های زمین گرمایی - از ژانویه با شرکت های بزرگ لابی گیری در واشنگتن قرارداد امضا کرده اند.

- ۱۷ اکتبر وزیر خزانه داری چین اعلام کرد ایالات متحده آمریکا درباره مذاکره کننده ارشد مواد معدنی کمیاب چین در حال دروغ پردازی است و به این واسطه این بازار را متشنج می کند.

- ۲۰ اکتبر آمار جدیدی منتشر شد که نشان می داد صادرات آهنرباهای عناصر خاکی کمیاب چین در ماه سپتامبر کاهش یافته و این نگرانی ها را دوباره برانگیخت که این تأمین کننده برتر جهان می تواند از تسلط خود بر یک قطعه کلیدی برای شرکت های دفاعی ایالات متحده و سازندگان اقلامی از خودرو گرفته تا تلفن های هوشمند به عنوان اهرمی در مذاکرات تجاری استفاده کند. در ماه های آوریل و می، پکن با اعمال محدودیت های صادراتی بر طیف وسیعی از اقلام عناصر خاکی کمیاب و آهنرباهای مرتبط، خودروسازان جهانی را تحت فشار قرار داد، در حالی که مذاکره کنندگان بر سر تعرفه های سه رقمی ایالات متحده بر کالاهای دومین اقتصاد بزرگ جهان با یکدیگر روبرو بودند.

بازار نفت

بعد از مدت ها ثبات و حتی نوسان رو به پایین قیمت نفت، سرانجام در روز ۵شنبه و جمعه قیمت نفت ۵ درصد در اثر تحریم های آمریکا علیه روسیه افزایش یافت. احتمال افزایش قیمت بنزین، گازوئیل و سایر مشتقات نفتی در بازارهای جهانی به واسطه این افزایش قیمت بالاست.

آغاز به کار مطالعاتی یک شرکت حفاری نفت تگزاس در منطقه گرینلند از آن دست اخبار حوزه نفت در هفته گذشته بود که به ظاهر برای خبرگزاری ها چندان داغ نبود، اما قطعاً خبر از ماجراهای داغی در گرینلند می دهد که باید آن را در امتداد سیاست های چند ماهه اخیر آمریکا در این حوزه خواند.

بازار گاز

- رویترز در ۱۷ اکتبر گزارش مفصلی از قصد آمریکا برای دوباربرکردن تولید گاز

۸۰ میلیون دلار استرالیا (۵۲ میلیون دلار آمریکا) برای حمایت از پروژه عناصر نادر خاکی و ماسه معدنی دونالد در ویکتوریای استرالیا، در اختیار شرکت توسعه دهنده عناصر نادر خاکی استرالیایی Astron و شرکت توسعه دهنده آمریکایی Energy Fuels قرار دهد. این پروژه توسعه ای در ابتدا ۱۰۰۰ تن در سال اکسید نئودیمیوم-پرازئودیمیوم، ۹۲ تن در سال اکسید دیسپروزیوم و ۱۶ تن در سال اکسید تربیم در فاز اول خود تولید خواهد کرد. شرکت تولیدکننده آمریکایی Energy Fuels که ۴۹ درصد از سهام این پروژه را در اختیار دارد، تمام تولیدات عناصر خاکی کمیاب این پروژه را با قیمت های بازار در زمان شروع تولید خریداری خواهد کرد.

- رئیس جمهور جدید بولیوی در ۱۲ اکتبر اعلام کرد که آماده پذیرش و همکاری های بین المللی در حوزه احیا و بهره برداری از معادن لیتیوم این کشور است. ۳ commodity اعلام کرده است بولیوی، بزرگترین منابع فلزات فوق سبک مورد استفاده در باتری ها را داراست.

۵. برگزیده اخبار بانک های مرکزی

فدرال رزرو

انتشار برخی آمار مهم مانند شاخص مصرف کننده، تولید صنعتی و استفاده از ظرفیت فنی تا اخیر در این هفته منتشر شد اما هنوز برخی آمارهای دیگر به سبب تعطیلی دولت، منتشر نشده اند.

بانک مرکزی اتحادیه اروپا

اعلام پیوستن بلغارستان به اتحادیه پولی اروپا مهم ترین خبر این هفته منتشر شده از سوی این بانک بود. همچنین اخبار تازه ای در مورد پیشرفت پلتفرم های مرتبط با یوروی دیجیتال نیز از اخبار جالب توجه این بانک بودند.

بانک مرکزی چین

در جریان نشست های سالانه صندوق بین المللی پول / بانک جهانی که در ۱۵ تا ۱۷ اکتبر ۲۰۲۵ برگزار شد، معاون رئیس کل بانک خلق چین، شوان چانگ ننگ، در میزگرد بدهی های حاکمیتی جهانی و نشست سالانه گروه متولیان اصول که توسط موسسه مالی بین المللی برگزار شد، شرکت کرد. معاون رئیس کل، شوان چانگ ننگ، خاطرنشان کرد که اختلافات تجاری و عدم قطعیت های ژئوپلیتیکی بر رشد اقتصادی جهان تأثیر گذاشته است. با افزایش بار بدهی، کشورهای در حال توسعه با چالش نقدینگی روبه رو هستند. جامعه بین المللی باید روحیه چندجانبه گرایی و همکاری را حفظ کند تا به طور جمعی به کشورهای در حال توسعه برای مقابله با چالش نقدینگی کمک کند. چین به طور فعال در درمان بدهی، چه در چارچوب مشترک درمان بدهی گروه ۲۰ و چه در خارج از آن، مشارکت داشته و بیشترین سهم را داشته است. تلاش های بیشتری برای بهبود مدیریت بدهی های مستقل جهانی، از جمله چارچوب پایداری بدهی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای کشورهای کم درآمد، مورد نیاز است. صندوق بین المللی پول و بانک جهانی باید به کشورهای بدهکار کمک کنند تا مدیریت بدهی عمومی و مدیریت اقتصادی را تقویت کنند، سرمایه گذاری و تأمین مالی بیشتری را بسیج کنند، شتاب رشد اقتصادی را تقویت کنند و به توسعه پایدار دست یابند.

در طول این جلسات، معاون رئیس کل بانک مرکزی، شوان چانگ ننگ، همچنین با الیزا د آندا مادرارو، رئیس گروه ویژه اقدام مالی و کوین گرینیچ، رئیس بانک مرکزی باربادوس دیدار و در مورد تعمیق همکاری های دوجانبه تبادل نظر کردند.

بانک مرکزی ترکیه

در اقدامی عجیب یکباره ۱۰۰ واحد نرخ بهره را کاهش داد و آن را به ۳۹٫۵ درصد رساند. ترکیه در چند سال اخیر تورم بالایی را تجربه کرده است و نرخ بهره معمولاً توسط بانک مرکزی افزایشی اعلام می شد. این کشور اخیراً آغاز به اتخاذ سیاست های پولی و مالی جدیدی کرده است.

- ترامپ ادامه مذاکرات بر سر تعرفه ها با کانادا را به بهانه پخش انتقادهای به تعرفه در آگهی های تلویزیونی کانادا از آرشیو سخنان ریگان، به حالت تعلیق درآورد. وی این ویدئو را ساختگی خواند و بر فشار بر کانادا تأکید کرد.

- این هفته ترامپ به اثر تعرفه ها در داخل آمریکا هم توجه نشان داد. به گزارش CNBC ترامپ با لحن تندی گفته است که دامداران اهداف تعرفه ها را درک نمی کنند و آن ها باید به سرعت قیمت ها را کاهش دهند. ترامپ خواستار هماهنگی اجزاء داخلی اقتصاد آمریکا با تعرفه های خارجی و داخلی است. هفته اخیر کسب و کارهای کوچک هم موضوع داغ مرتبط با تعرفه ها در آمریکا بودند. علیرغم توافقات ژاپن با آمریکا در خصوص تعرفه ها صادرات این کشور به آمریکا همچنان کاهش یافته است و امید به ادامه مذاکرات در ژاپن کم رنگ شده است گرچه به گفته CNBC، این مذاکرات همچنان به پایان خود نرسیده و در کشاکش چگونگی انجامش است. ژاپن به دنبال یک رابطه منطقی با آمریکا در پی مذاکرات است. هدفی که به نظر تاکنون نتوانسته به آن دست یابد.

- چین گرچه نامی از تعرفه به طور مستقیم نیاورده است اما خبر از اعمال نظارت و محدودیت بر صادرات مواد معدنی کمیاب داده است.

- ۲۶ اکتبر چین و آمریکا بر سر یک چارچوب کلی در حوزه عناصر کمیاب توافقاتی حاصل کردند که قرار است این چارچوب کلی مبنای مذاکرات بر سر تعرفه هایی باشد که دو طرف این اواخر بر محصولات یکدیگر وضع کرده اند.

- ترامپ یکشنبه سفر آسیایی خود را از مالزی آغاز کرده است و قرار است دوشنبه به ژاپن برود. این سفرها در پی توافقاتی جداگانه تجاری با موضوع تعرفه ها هستند.

۴. سایر اخبار اقتصاد جهانی

جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا

- طبق خبر ۲۰ اکتبر میدل ایست اکونومی، شرکت داماک اینترنشنال با فاز اول پروژه داماک هیلز بغداد وارد بازار املاک و مستغلات عراق شد. توسعه ساخت وساز در عراق نیازمند فلزات، سیمان و آجر، شیشه، برق و آب است که عراق در این زمینه همیشه به ایران وابسته بوده است. آیا توسعه زیرساخت ها و ساختمانی عراق می تواند همچنان عامل رشد صادرات ایران باشد یا این کشور به اشکال دیگری نیازهای خود را تأمین خواهد کرد؟ عراق در حال حاضر واردات میلگرد را ممنوع اعلام کرده است و به دنبال تولید داخلی است. داماک یکی از شرکت های ساخت وساز بوده است که در کشورهای اعراب منطقه خلیج فارس سبب توسعه محلی و گردش اقتصادی بالایی شده است. پروژه های جاه طلبانه در دبی، عربستان و ابوظبی و همچنین در ترکیه، از کارنامه درخشان شرکت داماک است.

- طبق خبر منتشر شده در خبرگزاری گاز و نفت مصر، آغاز فاز جدید همکاری های مصر با ترکیه با صادرات گاز مایع به واسطه کشتی در حجم ۱۵۰ هزار متر مکعب از کارخانه ایدکو مصر به ترکیه صورت گرفت. گفتنی است از ۳ ماه پیش، همزمان با رخداد های منتهی به آتش بس حماس و رژیم اشغالگر قدس، سطح همکاری های اعراب منطقه خلیج فارس و ترکیه با مصر بسیار افزایش یافته است. عمده این همکاری ها در حوزه نفت و گاز، آب رسانی و ساخت بندر بوده است.

- ۲۱ اکتبر میدل ایست اکونومی خبر داد که اتحادیه اروپا، پیش از اجلاس اقتصادی ۲۰۲۷ در قاهره، ۴٫۶ میلیارد دلار برای تقویت اقتصاد مصر اختصاص خواهد داد.

- مناطق آزاد تجاری دبی از اعطای مجوز به ۱۰۰۰ شرکت فناوری چینی در این هفته خبر داد. در حال حاضر تعداد شرکت های فناوری چینی در این منطقه به فراتر از ۱۳۰ هزار شرکت رسیده است.

- صندوق بین المللی پول در این هفته باز هم گزارش جدیدی در مورد خاورمیانه ارائه داد و با اشاره به نقش کشورهای عربی خلیج فارس گفت به زودی درآمد صنایع نفتی و پتروشیمی این منطقه از ۱٫۴ تریلیون دلار فراتر خواهد رفت. امارات قرار است در طرح همکاری با آمریکا تا سال ۲۰۳۰ به قطب اول پتروشیمی جهان تبدیل شود. اخیراً میدل ایست اکونومی طی برآوردی مدعی شد این شرکت ها می توانند در بحران های اخیر، بازار تاب آوری خوبی داشته باشند و حتی در برخی موارد بهتر از همتایان غربی خود عمل کنند.

- ترکیه و کویت ۲۲ اکتبر همکاری های دوجانبه در موارد متعدد انرژی و حمل و نقل دریایی امضا کردند.

قاره آمریکا

- دولت ترامپ ۲۲ اکتبر طرح خرید سهام شرکت های محاسبات کوانتومی را رد کرد. چند شرکت کوانتومی قرار بود در لیست شرکت هایی باشند که وزارت بازرگانی آمریکا سهام آنها را خریداری کند. طبق گزارش Tipranks قرار بود این معاملات به جای تخصیص ۱۰ میلیون دلار بودجه به این بخش صورت گیرد. در شایعات غیررسمی بازارها، ارزش سهام این شرکت ها به خاطر مشکلات مالی شان مدتی است که مورد تردید واقع شده است.

- به گزارش argusmedia، شرکت تأمین مالی صادرات استرالیا (EFA) که از سوی دولت استرالیا تأمین مالی می شود، موافقت کرده است که تا سقف

سرمقاله

امید واهی به پارلمان تاریرسم

علی عبدحق

امروز زمزمه های پارلمان تاریرستی شدن جمهوری اسلامی با صراحت بیشتر و بیشتر بلند شده است. تا جایی که برخی تناسبی شدن انتخابات را گامی به سوی آن می دانند؛ فرایندی که مورد حمایت سیاستمداران جناح های مختلف، از جمله محمد باقر قالیباف رییس مجلس هم بوده است. گویی پارلمان تاریرسم خود را به آستانه تحقق در ایران رسانده است.

دولت برآمده از رأی مستقیم مردم، هرچه باشد، تکلیفش روشن است؛ یک رئیس جمهور وجود دارد و کابینه ای که وزاری او هستند. این صورت بندی، هرچقدر هم که در عمل با کاستی روبرو شود، در ذات خود از وضوح یک اراده ملی و امکان پیگیری یک طرح کلان حکایت می کند. اما تصویری که حامیان طرح پارلمانی ارائه می دهند، ذاتاً تصویری از معامله گری و سهم خواهی فرساینده است؛ همان «وفاق»ی لحظه تثبیت نامعاده های موجود است.

کافی است نگاهمان را به آن سوی مرزها بیندازیم؛ به عراق که حکمرانی در آن به مزایده ای دائمی میان فرقه ها و احزاب برای تصاحب وزارتخانه ها و منابع نفت تبدیل شده؛ یا به بن بست های سیاسی مکرر در رژیم صهیونیستی و لبنان که سیاست را به صحنه ای از چانه زنی های بی حاصل و ائتلاف های شکننده بدل کرده است. در چنین نظامی که بر مدار سهم خواهی می چرخد، همه چیز در پشت درهای بسته و بر سر تقسیم کیک قدرت به حراج گذاشته می شود؛ «فلان وزارتخانه و فلان میدان نفتی مال تو، فلان بخش اقتصاد مال من».

این، سرنوشت محتوم نظامی است که در آن، نخست وزیر نه تجسم و نماد یک اراده ملی یکپارچه، که مهره ای است همیشه نگران، اسیر معادلات قبیله ای و گروگان ائتلاف های ناپایدار؛ اراده ای که نه برآمده از یک مأموریت تاریخی که حاصل کوچک ترین مضرب مشترک منافع متعارض است. این دقیقاً نقطه مقابل «اراده مولد قدرت ملی» است که می بایست آرایشی صف بندی سیاست داخلی ما باشد.

طراحان این تغییر در ایران، البته استدلال خود را بر شالوده ای دیگر بنا می نهند. آنان مسئله اصلی کشور را نه فقدان اراده ملی، که «توزیع بیش از حد قدرت» و تشتت آراء ناشی از دوگانه دائمی «رهبر- رئیس جمهور» می دانند. تحلیلشان از تاریخ معاصر این است که ما مکرراً در دوراهی نهادهای موازی و تعارض های ساختاری گرفتار آمده ایم؛ وضعیتی که یک رئیس جمهور را در تقابلی ناخواسته با کانون حاکمیت قرار می دهد. راه حل نهایی از نظر ایشان، خرد کردن این «نقطه افتراق» یعنی ریاست جمهوری، و ادغام آن در قالب یک حکومت پارلمانی است تا «نقطه حاکمیت» تقویت شده و قدرت در مرکزی واحد و شفاف متمرکز گردد. برای تأیید این مدعا، آنان از سویی به ثبات ظاهری و تصمیم گیری سریع در الگوهای متمرکز منطقه، مانند نظام های پادشاهی عربی اشاره می کنند، و از سوی دیگر، چشم به توفیقات توسعه ای حکومت متمرکز و تک حزبی چین دوخته اند تا اثبات کنند که تمرکز، پیش نیاز عبور از بحران ها و شتاب دادن به پیشرفت است.

اما آیا این تشخیص درست است؟ آیا مشکل ایران واقعاً تمرکز نداشتن قدرت در «صورت» قانون است؟ من معتقدم آنچه در ایران باعث تشتت و فلج شدگی شده، نه سازوکارهای قانونی، که «نیروهای واقعی» هستند؛ نیروهای قدرتمندی که منافع خود را در مسیر اراده های کلان دنبال می کنند. این شبکه های به هم پیوسته، فراتر از دولت و مجلس عمل می کند و قواعد بازی شان را خود تعریف می کنند. همان طور که در روسیه، الیگارشی هایی مانند رومن ابراموویچ با شرکت سینفت و اولک در پراسکا با روسال، در ازای اطاعت از کرملین، به بخشی از دستگاه مقاومت ملی در برابر تحریم ها بدل شده اند. و همانند شرکت هایی مانند اکسان موبیل در انرژی و لاکهید مارتین در صنایع دفاعی، که شریک ساخت سیاست های واقعی و موجد قدرت ملی در آمریکا هستند.

نقطه تعیین کننده، در نسبت این نیروها با یک «پروژه ملی» است. در مدل موفق چین، شرکت های بزرگی مانند پتروچاینا در حوزه انرژی و هواوی در فناوری، به طور ذاتی و از طریق ساختار مالکیت و حاکمیت، در خدمت اهداف توسعه ای کشور قرار می گیرند و یک اراده متمرکز و درون زا تولید می کنند. اما آنچه در ایران شاهدیم، عکس این است: این مدارهای قدرت، با تثبیت اقتصاد رانتی و وابسته، و با جامعه زدایی، دقیقاً همان «اراده مولد»ی را تضعیف می کنند که آرایش سیاست داخلی می بایست حول آن شکل بگیرد. تغییر صورت حکومت از ریاستی به پارلمانی، بدون پرداختن به این «ساحت واقعی قدرت»، تنها بازیگران را عوض می کند، بی آنکه بازی را دگرگون سازد. این تغییر، نه تنها آن تشتت اولیه را درمان نمی کند، بلکه با رسمیت بخشیدن به سهم خواهی نهادینه شده، همان «وفاق» مذموم و تثبیت کننده وضع موجود را در هیئتی جدید و خطرناک تر بازتولید خواهد کرد.

اما حقیقت تلخ اینجاست که تغییر صوری نظام، این ساختارهای نامولد را مبدل به مولدین قدرت ملی نخواهد کرد. معضل اصلی ما «توزیع قدرت» نیست، بلکه «تولید نشدن قدرت» است. در جامعه ای که رهبران اجتماعی تضعیف شده اند، اراده های مشترک فرسوده و تشکلهای متمرکز اجتماعی رو به زوال اند، قدرت حقیقی زاده نمی شود تا بخواهیم آن را متمرکز سازیم. چنین جامعه ای تنها منابع تاریخی و اجتماعی خود را مصرف می کند و توان بازتولیدش را ندارد. در این وضعیت جامعه زدایی شده و اتمیزه، تمرکز واقعی قدرت ناممکن است.

چین گراهای ایرانی باید بدانند که اگر چنین امروز صاحب اراده ای متمرکز است، این برآمده از «فرم» حکومتی نیست، بلکه محصول ساختارهای اقتصادی-اجتماعی و اراده ای آهنین است که با اسلحه انقلاب، اقتدار خود را تثبیت و سپس آن را به اراده ای سیاسی-اقتصادی بدل کرد. چین تصمیم گرفت قدرت تولید کند و این را در واقعیت جست و جو کرد. در ایران اسلحه ما شورش ها را خواباند و مرزها را محفوظ داشت، اما هرگز نتوانست مانند تجربه چین، به ماشین تولید اراده ای ملی تبدیل گردد.

بزرگ ترین سقّی که پیکر جمهوری اسلامی را سست کرده، در همین نقطه نهفته؛ ما به جای آنکه بر «تولید قدرت ملی» متمرکز شویم، شیفته «حکومت خوب» و «خدمت رسانی» شدیم. این دو قلوهای فریبنده «اخلاق» و «تکنیک» جای «اراده» را گرفتند و ما را به این وهم کشاندند که گویی با مهندسی فرمول های حکمرانی خوب، می توان بحران نبود اراده را درمان کرد. اکنون باید با صراحت گفت: این طرح پارلمان تاریرسم، نه تنها راه حل معضل تاریخی ما نیست، بلکه نوعی اشغال آخرین میدان های ممکن برای ظهور راه حل های حقیقی است. راه برون رفت واقعی، زایش یک «اراده مشترک» است که تنها در کوره تشکلهای اجتماعی ریشه دار و احزاب اصیل پدید می آید؛ اما نه حزبی از جنس نهادهای سهم خواه در پارلمان که تنها تلاششان جستجوی صندلی های از پیش موجود قدرت است؛ بلکه حزبی که بتواند «رهبر اجتماعی» بیافریند، تولد قدرت کند و پروژه ای ملی را پیش ببرد. نظام ریاستی، با همه کاستی هایش، این فضای حداقلی را باقی می گذارد که «یک» اراده بتواند سر برآورد و در پهنه سیاست موفق شود؛ اما نظام پارلمانی، با منطق ذاتی تقسیم غنائم و چانه زنی بر سر درصدهای قدرت (بیست درصد برای تو، سی درصد برای من)، در اصل و ذات خود، امکان شکل گیری هرگونه اراده منسجم و فراچنانی را سلب می کند. در این میان، نباید دچار توهم شد: ظهور رهبرانی مقتدر چون نتانیا هو در رژیم صهیونیستی یا اردوغان در ترکیه، زاینده پارلمان تاریرسم نبوده است؛ آنان محصول جنبش های اجتماعی عمیق و تاریخی (صهیونیسم در یک سو و اسلام گرایی اخوانی مدرن در سوی دیگر) بودند که آمدند و نهاد پارلمان را به تسخیر و تسلیم واداشتند. پس اگر کسی گمان می برد با تقلید از دستورالعمل های صوری، می توان به ثبات و عقلانیت پارلمان انگلیس دست یافت، باید نهیب هشیاراش زد تا به یاد آورد که در خاورمیانه نشسته است و در چپ و راستش، نمونه های شکست خورده ای چون کویت، لبنان و عراق گسترده شده اند. آنچه در پادشاهی های مطلقه عرب پیرامونمان می بینیم نیز الگویی برای تقلید نیست. اینان نمونه هایی از «تمرکز وابستگی» هستند، بی آنکه ذره ای «قدرت ملی مولد» در خود تولید کرده باشند. مسئله مرکزی ایران، فقدان «تولد» است (تولد اراده، تولد قدرت، تولد جامعه) و این طرح های ریخت شناسی شده، چیزی جز جایگزین هایی فریبنده برای آن «تولد» ناممکن شده نیستند.

به استقبال تاریکی

جنگ نوین اقتصادی: سیاست ایجاد عدم قطعیت

معصومه ندیری / پژوهشگر موسسه علم و سیاست اشراق

وقوع عدم قطعیت در سیاست گذاری، عموماً عمدی و با قصدی مشخص رخ می دهد و گر نه به شکل عادی همواره تلاش اقتصاددانان، رؤسای بانک های مرکزی و وزرای اقتصادی کشورها بر این بوده است که سیاست های پولی و مالی و اقتصادی خود را به نحوی بچینند، که به ثبات مالی و ثبات بازارها منجر شود تا جریان تجارت بتواند به صورت عادی برقرار گردد. ثبات مهم ترین مؤلفه در پیش بینی و اتخاذ تصمیمات استراتژیک برای یک بنگاه اقتصادی، تاجر یا کشور است.

در جنگ ها و رقابت های اقتصادی (Economic war)، سیاست های دشمن همیشه بر ایجاد عدم ثبات و تعادل در بازار حریف و در مقابل، سیاست های کشور مورد تهاجم واقع شده نیز بازگرداندن این ثبات و تعادل به بازار خود و ضربه متقابل به دشمن بوده است. شکل سنتی چنین جنگ اقتصادی را به زمان یونان باستان و فرمان موسوم به مگارین منتسب کرده اند که طی آن آتن، شهر مگارا را از دستیابی به مسیرهای تجاری و بازارها و بنادر خود محروم کرده بود تا به این وسیله مگارا را دچار قحطی و رکود و کساد بنماید. این موضوع در جنگ های نظامی مدرن هم مصداق داشته است. کشورها در دوره های نظامی گری، حداکثر تلاش خود را در سیاست های پولی و مالی انجام می دهند که اقتصاد زمان جنگ (War Time Economy) کمترین عدم قطعیت ممکن را ایجاد کند. بعد از جنگ جهانی دوم به خصوص از زمان موج موسوم به جهانی شدن، برای دهه ها، توافق های چندجانبه و منطقه ای مانع از تغییرات ناگهانی و موجب تثبیت جریان ها می شدند.

با این حال، در مواردی نیز در تاریخ سیاست گذاری اقتصادی مشاهده شده است که تصمیم گیران اقتصادی، به ایجاد عدم قطعیت عمدی در سیاست ها روی آورده اند. یعنی گاهی دولت ها قوانین تجاری را در پاسخ به فشارهای داخلی، عدم تعادل خارجی و یا به دلایل سیاسی مجدداً تنظیم می کنند و گاهی اوقات از ایجاد ابهام برای کسب امتیاز در مذاکرات استفاده می کنند. عدم قطعیت هایی مانند برگزیت و تعرفه های روز آزادی و تعرفه های بخش ۲۳۲ را می توان از این دست سیاست های ایجاد عمدی عدم قطعیت نامید. تصمیمی متهورانه که اغلب اقتصاددانان معمولی از آن وحشت دارند. آنچه در نظام تعرفه گذاری سال ۲۰۲۵ توسط ترامپ اتفاق افتاد، ابعاد خاصی دارد. سیاست ایجاد عدم قطعیت بر اساس شاخص های عدم تعادل تجاری گرفته شد. ۱۱ شاخصی که توسط بنیاد فناوری اطلاعات و نوآوری آمریکا (ITIF) نشان می دادند بیشترین تراز تجاری منفی آمریکا در مقابل چین، هند و اتحادیه اروپا است. بنابراین همزمان با تلاش دولت ترامپ برای ایجاد تعادل مجدد در روابط تجاری جهان با آمریکا، چین، هند

و اتحادیه اروپا در صدر فهرست جنگ اقتصادی قرار دارند.

در پرتوی رقابت شدید برای مواد اولیه حیاتی، مانند فلزات اساسی، مواد نادر خاکی و انرژی (نفت و گاز)، عدم قطعیت به سطوح بی سابقه ای رسیده است. اکنون در وضعیتی قرار داریم که آمریکا یک نبرد جدید مالی را در جهان رقم زده است که به نظر کسی نمی تواند بر مبنای حفظ تعادل و ثبات تصمیمات اقتصادی بگیرد. گویا سیاستمداران و تصمیم سازان اقتصادی هم حتی این را پذیرفته اند و تن به همراهی با عدم قطعیت داده اند. به عنوان نمونه در تابستان امسال که نظام تعرفه های روز آزادی اجرایی شد، سازمان ملل متحد با ارائه آمارهایی از ایجاد اختلال در زنجیره های ارزش و تأمین کالاهای اساسی در جهان، به کشورهای در حال توسعه هشدار داد که اگر به تنوع تولید صنعتی و های تک روی نیاورند، به زودی دچار بحران های غیرقابل حل خواهند شد؛ چراکه اغلب این کشورها، منبع درآمد اصلی شان از خام فروشی در بازارهایی تأمین می شود که در این نبرد، هدف قرار گرفته است.

در نمونه های دیگر، بانک مرکزی چین و اتحادیه اروپا، موضع گیری ها و تصمیماتی را اتخاذ کردند که به وضوح پیگیری ایجاد عدم قطعیت در بازارها و نیز تطابق با شرایط عدم ثبات را در سیاست های پولی و مالی شان نشان می داد. یواخیم نگل رئیس بانک مرکزی آلمان و از اعضای بانک مرکزی اتحادیه اروپا بارها در تعیین نرخ بهره در بازه های زمانی کوتاه مدت به ایجاد هماهنگی بین سیاست های پولی مالی با شرایط عدم قطعیت حاکم شده بر بازارهای جهانی، اشاره کرده است. همین روند را می توان در بانک های مرکزی هند، پاکستان، استرالیا و کشورهای شمال اروپا نیز دید.

نبرد مالی جدید علاوه بر عدم قطعیت و تحت تأثیر قراردادن بازارهای کالایی (Commodity Markets)، مناصب خاص را هم به میدان جنگ کشیده است. خزانه داری ها، روسای بانک های مرکزی، وزرای اقتصادی، سهامداران، سرمایه گذاران و مدیران عامل شرکت های بزرگ از مهره های مهم این جنگ هستند که باید بتوانند بر اساس شرایط ناپایدار و ابهام، تصمیمات متهورانه ای بگیرند. در یک نمونه آشکار برای اثبات این ادعا می توان به تنش ماه سپتامبر در آمریکا، بین سهامداران و مدیران عامل بنگاه ها اشاره کرد.

آمریکا با اتخاذ سیاست های تعرفه ای و برخی سیاست های مالی و پولی در فدرال رزرو نه تنها به بازارهای داخلی خود و صنایعش فشار وارد کرده است، که متحدان قدیمی اش مانند ژاپن را هم تحت تأثیر منفی قرار داده است. تحلیل گر ارشد فاینانشال تایمز در ماه سپتامبر تحلیلی ارائه داد که طی آن نشان می داد چگونه تصمیمات

پولی- مالی و سیاست های اقتصادی آمریکا، عدم قطعیت برای سرمایه گذاری و شراکت متحدان سنتی اش را افزایش داده است.

با این حال، این فشارها همانقدر که کشنده است، زاینده نیز هست اما به شرطی که صنایع و اقتصاد داخلی آمریکا با روی آوری به تکنولوژی های نوین تر، روش های خلاقانه تر و ابداعات نوآورانه بتواند پیچیدگی و روزآمدی بالاتری را بیابد. طی چند سال اخیر، گرایش به تأمین مالی و سودگرایی صرف، باعث شده است مدیران عامل در سازمان ها محتاطانه رفتار کنند و بیشتر به فکر ارائه گزارش های مالی سودمحور در مقاطع کوتاه مدت باشند تا اتخاذ تصمیمات متهورانه که سود بلند مدت و افزایش قدرت و حاکمیت بر بازار را در نظر دارند. در واقع سیاست های تأمین مالی به خصوص اشکال جدید تأمین مالی باعث شده است مدیران عامل نقش خلاقانه کمتری را ایفا کنند. ترامپ در تابستان ۲۰۲۵ از طرحی قانونی رونمایی کرد که طبق آن دوره های گزارش مالی در بنگاه های اقتصادی طولانی تر شود تا مدیران عامل بتوانند به جای تمرکز بر سود کوتاه مدت درصد بالا، به هماهنگی با تحولات خلاقانه و هماهنگی با شرایط ابهام و عدم قطعیت متمرکز شوند. طرح او این است که درآمد فصلی را به دو بار در سال کاهش دهد. او در چند مصاحبه رسمی در سپتامبر ۲۰۲۵ اعلام کرد که این کار باعث صرفه جویی در هزینه می شود و به مدیران عامل اجازه می دهد تا به جای واکنش های کوتاه مدت بازار، بر رشد بلندمدت تمرکز کنند. اولین بازارایی و تنظیم مجدد سازماندهی در حکمرانی شرکتی، توسط اکسون موبیل ارائه شد. اکسون موبیل، شد سیستم مدیریتی و رای گیری ای را طراحی کند که سهامداران در استراتژی های مدیران عامل هم نظر شوند و ایجاد فاصله در گزارش ها، باعث عدم شفافیت و نگرانی سهام داران نشود. حقوق دانان و اقتصاد دانان همراهی کننده ترامپ در این طرح مدعی هستند در مدت چند سال اخیر سهامداران صرفاً بر سود شخصی خود متمرکز بودند و به منافع ملی، و توجه به سیاست هایی که بتواند قدرت ایالات متحده آمریکا را در عرصه تجارت بین الملل حفظ یا ارتقا دهد، بی توجه بوده اند. دولت ترامپ حتی تغییراتی در مسائل حقوقی و نوع دادگاه های رسیدگی کننده به دعوی مدیران عامل با سهامداران ایجاد کرده است که به نفع مدیران عامل در پاسخ گویی ها و جبران خسارات احتمالی باشد تا شجاعت بیشتری برای تصمیمات معطوف به افزایش قدرت به جای افزایش سود صرف، داشته باشند. ویژگی دیگر سیاست ایجاد عدم قطعیت عمدی در عرصه تجارت بین الملل توسط آمریکا این است که نقاط انتخاب شده و اعداد و اعداف به گونه ای طراحی شده اند که سرمایه گذاری ها و تولید به خاک آمریکا منتقل شود. در نمونه اخیر ریزش بازارهای کریپتو در روز دوشنبه ۱۳

رصد اندیشکده ای

اندیشکده حکمرانی شریف

نظام‌مندسازی استیضاح وزرا در مجلس

محمد امین نیک‌صفت اپرو هوشگر گروه نظام

حکمرانی اندیشکده حکمرانی شریف

تکرار فزاینده و رویه فعلی استیضاح وزرا در نظام سیاسی ایران، جایگاه وزارت را به موقعیتی لغزنده و بی‌ثبات بدل کرده است که نتیجه مستقیم آن، تضعیف نهادین قوه مجریه، ترویج محافظه‌کاری در میان مدیران ارشد و ایجاد فلج سیاستی در تصمیم‌گیری‌های کلان است. استیضاح سریع وزرای اقتصاد و صمت در دولت‌های چهاردهم و سیزدهم، صرفاً نمونه‌های اخیر از روندی است که طی چهار دهه گذشته به ثبت ۳۳ مورد استیضاح منجر شده و نشان می‌دهد این ابزار نظارتی، بیش از آنکه به کارآمدی منجر شود، به عاملی برای بی‌ثباتی و انفعال راهبردی تبدیل شده است. وزرای راه، صمت، اقتصاد و کار، بیشترین آسیب را از این روند دیده‌اند که بیانگر تمرکز فشارها بر حوزه‌های کلیدی و مرتبط با معیشت و زیرساخت است.

ماهیت کنونی فرایند استیضاح، که به هر یک از ۲۹۰ نماینده مجلس امکان کلید زدن آن را می‌دهد، در غیاب یک نظام حزبی ساختارمند و با آمیختگی وظایف تقنینی و اجرایی، بستری برای اعمال سلیق فردی و فشارهای غیرتخصصی فراهم کرده است. وزیران در عمل با ۲۹۰ کانون قدرت و نظر مواجه‌اند که راضی نگه داشتن آن‌ها ناممکن است و این امر، مقام مسئول را از اتخاذ تصمیمات تحولی و جسورانه باز می‌دارد. آمارها به روشنی نشان می‌دهند که در دوره‌هایی که تعارض جناحی میان مجلس و دولت (مانند دولت‌های هشتم و دوازدهم) بالا بوده، تعداد استیضاح‌ها نیز به اوج خود رسیده است؛ این امر ثابت می‌کند که استیضاح به ابزاری برای تسویه حساب‌های سیاسی تبدیل شده و می‌تواند به بحران‌های جدی میان قوا، نظیر آنچه در اوایل دهه نود رخ داد، دامن بزند.

اصلاح این رویه آسیب‌رسان، ضرورتی انکارناپذیر برای حکمرانی کارآمد است. گرچه تغییر اصل ۸۹ قانون اساسی برای افزایش تعداد امضاهای لازم برای طرح استیضاح، راهکاری بنیادین اما دشوار است، می‌توان با اصلاح آیین‌نامه داخلی مجلس، راه‌حل‌های عملیاتی‌تری را دنبال کرد. محدود کردن حق استیضاح به فراکسیون‌ها به جای افراد، ایجاد سقف برای تعداد دفعاتی که هر نماینده می‌تواند استیضاح را امضا کند، یا منوط کردن اعلام وصول استیضاح به تأیید کارشناسی کمیسیون‌های تخصصی و مرکز پژوهش‌ها، گام‌هایی مؤثر در جهت نظام‌مند کردن این فرایند هستند. هدف از این اصلاحات، تضعیف نظارت مجلس نیست، بلکه پالایش آن از منافع شخصی و جناحی و رهایی بخشی مدیران از پیله محافظه‌کاری است تا همگرایی قوا در مسیر پیشبرد منافع ملی، جایگزین فلج سیاستی کنونی شود.

اکتبر، (cryptonews) اظهار داشت که به علت فشار وارده بر سرمایه‌گذاران ارزهای دیجیتال، هجوم از این بازار به سمت اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا بیشتر شده است. در تابستان امسال نیز با آغاز و یا انتشار اخبار احتمال تعرفه‌گذاری بیشتر، برخی شرکت‌های اروپایی و استرالیایی اعلام کرده‌اند که تولید در آمریکا برایشان تنها به صرفه‌تر است و برخی شرکت‌های بزرگ آمریکایی نیز همکاری خود در چین یا هند را متوقف کردند و به خاک آمریکا بازگشتند. در دور نخست ریاست جمهوری ترامپ نیز سیاست‌های ایجاد عدم قطعیت در مقیاس کوچک‌تری جریان داشت. در یک پژوهش آکادمیک اثر این سیاست‌های عدم قطعیت پولی-مالی آمریکا بر حوزه پولی آمریکای لاتین سنجیده شده است و محققان نشان داده‌اند وی چگونه با این سیاست به ایجاد تغییرات ناآرامی آمده است.

مکانیزم اثرگذاری اینگونه است که عدم قطعیت، تمایل بازارها و کشورها برای خرید طلا را به عنوان پشتوانه استراتژیک افزایش داده و این موضوع به همراه تورم و تعرفه، ارزش پول‌های ملی در برابر دلار را کاهش داده یا تولید کشورها را پرهزینه ساخته است. در این شرایط سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران پولی و مالی، صنایع، معادن و تجارت خارجی کشورها باید بتوانند طرحی نو برای فعالیت‌ها و حتی کالاها و مقاصد جدید ارائه دهند. در غیر اینصورت، سناریوهای سابق که به عنوان چشم‌انداز یا برنامه توسعه نوشته شده‌اند، نمی‌توانند پاسخگوی شرایط جدید جهان باشند. تلاشی که نیازمند تعریف، ایجاد و تصرف جایگاه‌های نوین در اقتصاد آینده است. اقتصادی که چیز خاصی از آن مشخص نیست و همه محاسبات به طرح‌های خلاقانه و شجاعت سیاستمداران برای بازتعریف مرزهای منفعتی کشورهایشان منوط شده است. در این شرایط حتی صحبت کردن از ائتلاف‌های اقتصادی-منطقه‌ای نیز به سبب ایجاد عدم تعادل و ایجاد ابهام در روابط جغرافیای سیاسی-اقتصادی کشورها، بسیار دشوار و احتمالاً ناپایدار خواهد بود. باید درباره این ناپایداری، عدم قطعیت و سیاست‌های متناظر با آن پرسید، اندیشید و اقدام کرد. بدون چنین توجهی، نمی‌توان هیچ تصمیم اقتصادی متمرث‌تری گرفت. بازارها در حال تولد دوباره هستند و موجودیت‌های سابق مرده‌اند.

اندیشکده مرصاد

داستان طالبان و پاکستان؛ نیاز یا مزدوری؟

برداشتی از کتاب جان‌ور قنדרها نوشته هادی

معصومی زارع

رابطه پاکستان و طالبان، برخلاف تصورات رایج، نه یک مزدوری کلاسیک، بلکه یک «ازدواج مصلحتی» پیچیده و مبتنی بر اضطراب ژئوپلیتیکی و منافع مشترک است. این همزیستی پرتنش، ریشه در تاریخی طولانی از خط‌مرزی دیورند، زندان جغرافیایی پاکستان، و نیاز هویتی-قومی پشتون‌ها دارد. پاکستان، محصور میان قدرت‌های منطقه‌ای (ایران و هند) و جهانی (چین، افغانستان را تنها «عمق استراتژیک» و حیات خلوت خود برای خروج از خفگی ژئوپلیتیکی می‌بیند. از همین رو، اسلام‌آباد برای قطع نفوذ رقیبان، به‌ویژه هند، و مدیریت تهدید ناسیونالیسم پشتونی که ادعای ارضی بر خاکش دارد، ناگزیر به حمایت از یک دولت پشتون‌محور در کابل است؛ اما دولتی که نه آن قدر ضعیف باشد که سقوط کند و نه آن قدر قوی که از کنترل خارج شود و مسئله «پشتونستان بزرگ» را احیا کند.

از سوی دیگر، طالبان و قوم پشتون نیز در انزوای منطقه‌ای به سر می‌برند. آنان در میان همسایگانی (ایران، تاجیکستان، ازبکستان) که با از نظر مذهبی و قومی متفاوت‌اند یا حامی رقبای داخلی آن‌ها هستند، هیچ عقبه و امتداد هویتی-جغرافیایی جز پاکستان ندارند. این جبر جغرافیایی، دو طرف را به یکدیگر نیازمند می‌کند. با این حال، شواهد متعدد، فرضیه «مزدوری» صرف را رد می‌کند. عدم به رسمیت شناختن خط دیورند توسط هر دو امارت طالبان، بازداشت و حذف فیزیکی فرماندهان ارشد این گروه (مانند ملا برادر و ملا عیبدالله) توسط پاکستان برای کنترل رفتارشان، و درگیری‌های مرزی اخیر، همگی نشان‌دهنده وجود شکاف و بی‌اعتمادی عمیق است. پاکستان با وجود نفوذ گسترده، هرگز نتوانسته زمام تصمیم‌گیری طالبان را کاملاً در دست بگیرد و همواره نگران است که «هیولای فرانکنشتاین» که خود در خلق آن نقش داشته، روزی علیه منافعش طغیان کند.

در نهایت، این رابطه یک اتحاد تاکتیکی بین دو بازیگری است که گزینه دیگری ندارند. پاکستان به طالبان برای حفظ عمق استراتژیک خود نیاز دارد و طالبان به پاکستان برای بقا و داشتن عقبه. اما این یک بازی دوگانه است که در آن هر دو طرف با یک چشم باز می‌خواهند. امارت دوم طالبان با تولید قدرت بر روی زمین و تلاش برای تنوع‌بخشی به روابط خارجی خود (با قطر، چین و ایران)، می‌کوشد تا از وابستگی مطلق به پاکستان بکاهد. این دینامیک نشان می‌دهد که رابطه آن‌ها نه یک الگوی ساده عید و مولا، بلکه تعاملی پیچیده از نیاز متقابل، کنترل، بی‌اعتمادی و رقابت پنهان است که آینده آن همچنان به متغیرهای قدرت در کابل و دغدغه‌های امنیتی در اسلام‌آباد گره خورده است.

اندیشکده دارمانی

تاب‌آوری دیجیتال؛ سپر روانی در عصر وفور اطلاعات

محمد احسان خرامید

گسترش فزاینده اخبار جعلی در عصر دیجیتال، نه صرفاً محصول فقدان سواد رسانه‌ای، بلکه نتیجه مستقیم بحران «تاب‌آوری دیجیتال» است. این مفهوم که بیانگر توانایی ذهنی و روانی فرد برای حفظ تعادل در برابر هجوم اطلاعات و فشارهای هیجانی آنلاین است، عامل پنهانی است که می‌تواند چرخه باز نشر محتوای نادرست را تضعیف کند. انسان امروز از وفور طاق‌ت فرسای اطلاعات رنج می‌برد؛ وضعیتی که ذهن را به سمت میانبرهای شناختی سوق می‌دهد، احساس را جایگزین سنجش می‌کند و سرعت را بر دقت اولویت می‌بخشد. در این اکوسیستم پرفشار، کاربران اغلب نه از سر بدخواهی، بلکه به دلیل فرسایش شناختی و اضطراب، به باز نشر بی‌تأمل محتوا روی می‌آورند و ناخواسته به ابزاری برای باز تولید اطلاعات نادرست تبدیل می‌شوند.

برخلاف رویکردهای سنتی که بر کنترل و محدود سازی دسترسی (مانند فیلترینگ) تأکید دارند، تقویت تاب‌آوری دیجیتال از مسیر «پذیرش آگاهانه ناتوانی» در کنترل کامل فضای مجازی می‌گذرد. سیاست‌های کنترل گرایانه، با حذف مواجهه، عملاً مهارت سازگاری و تفکر نقادانه را از کاربران سلب می‌کنند. در مقابل، جامعه‌ای که شهروندان را برای رویارویی هدایت شده با مخاطرات اطلاعاتی آموزش می‌دهد، به بلوغ دیجیتال پایدار دست می‌یابد. راهکار، پنهان کردن کاربران از خطر نیست، بلکه تجهیز آنان به سپر روانی برای مدیریت آن است. این سپر با آموزش مهارت‌هایی نظیر مدیریت هیجان هنگام مواجهه با اخبار تحریک آمیز، مکث شناختی پیش از باز نشر، و سنجش اعتبار منابع ساخته می‌شود.

برای گذار از این وضعیت، لازم است آموزش مهارت‌های زندگی دیجیتال در کنار سواد رسانه‌ای قرار گیرد، طراحی پلتفرم‌ها برای تشویق به تأمل اصلاح شود و فرهنگ گفت‌وگو درباره خطاهای دیجیتال جایگزین سرزنش و سانسور گردد. تاب‌آوری دیجیتال، سیستم ایمنی شناختی جامعه شبکه‌ای است که با انزوا و حذف به دست نمی‌آید، بلکه محصول آموزش، تجربه و تمرین است. در نهایت، راه مقابله با سیل اخبار جعلی، پرورش شهروندان مقاوم، خودآگاه و اخلاق محوری است که هر کلیک و باز نشر را یک کنش مسئولانه می‌دانند. جامعه‌ای که در آن کاربران پیش از فشردن دکمه «ارسال» مکث می‌کنند، گامی بنیادین به سوی خلق فاصله‌ای نجات بخش میان اطلاعات و حقیقت برداشته است.

مرکز پژوهش‌های مجلس

شورای اسلامی تحلیل عوامل بازماندگی از تحصیل

حمید طریفی حسینی

با وجود پیشرفت‌های چشمگیر در پوشش تحصیلی دوره ابتدایی (حدود ۹۸ درصد)، پدیده بازماندگی از تحصیل همچنان یکی از چالش‌های بنیادین و چندبعدی نظام حکمرانی ایران است که توسعه و عدالت اجتماعی را مستقیماً تهدید می‌کند. این پدیده محصول یک عامل منفرد نیست، بلکه برآیند پیچیده‌ای از موانع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیرساختی است. ریشه‌های اصلی آن شامل فقر و اشتغال کودکان، باورهای نادرست عرفی به‌ویژه در مورد تحصیل دختران (عامل ۳۸ درصد بازماندگی در متوسطه دوم)، بدسربستی و آسیب‌های خانوادگی، بیماری‌های خاص، و موانع جغرافیایی در مناطق محروم و عشایری است. این گستردگی علل، نشان می‌دهد که مسئولیت مقابله با آن فراتر از توان و حیطه وظایف یک دستگاه منفرد مانند وزارت آموزش و پرورش است.

چالش اصلی در مدیریت این بحران، «ضعف در حکمرانی یکپارچه» است. اگرچه دستگاه‌های متعددی از جمله وزارت کشور (مسائل هویتی و مهاجرت)، وزارت رفاه (فقر و معیشت) و نهادهای حمایتی (حمایت از افسار آسیب‌پذیر) در این زیست بوم نقش دارند، اما فقدان یک تقسیم کار ملی شفاف و عدم هماهنگی میان بخشی، منجر به اقدامات جزیره‌ای و ناکارآمد شده است. این ازهم گسیختگی با چالش‌های دیگری نظیر اختلاط آماری و نبود داده‌های دقیق و پاییز شده از بازماندگان واقعی، و همچنین عدم انعطاف برنامه‌های درسی برای تطبیق با شرایط سنی و زندگی این کودکان، تشدید می‌شود. قانون برنامه هفتم پیشرفت نیز با محدود کردن تکلیف اصلی به وزارت آموزش و پرورش و عدم تخصیص منابع مالی مشخص، عملاً همان رویکردهای گذشته را تکرار کرده که نتایج موثری در پی نداشته‌اند.

برای عبور از این بن‌بست، گذار از رویکرد تک بعدی به یک اقدام ملی هماهنگ، ضرورتی اجتناب ناپذیر است. راهکارها باید بر دو محور استوار باشند: اول، ایجاد زیرساخت‌های حکمرانی موثر، شامل طراحی یک «سامانه یکپارچه شناسایی، جذب و حمایت» با تبادل آنلاین داده میان تمام دستگاه‌های مسئول و تدوین یک «برنامه تقسیم کار ملی» مصوب هیئت وزیران. دوم، اصلاحات تقنینی بنیادین برای اجباری کردن تحصیل تا پایان دوره متوسطه اول و الزام دولت به فراهم آوردن تمام سازوکارهای آن. بدون یکپارچه سازی سیاست‌ها، تخصیص منابع پایدار و مسئولیت پذیری مشترک میان نهادهای حاکمیتی، تلاش‌ها برای انسداد مبادی بی‌سوادی به نتایج پایدار نخواهد رسید و چرخه تولید نابرابری اجتماعی همچنان ادامه خواهد یافت.

محافظت از کودکان و نوجوانان در برابر

آسیب‌های اجتماعی محیط دیجیتال

فرشید خضری

با دیجیتالی شدن فزاینده زندگی، کودکان و نوجوانان در عین بهره‌مندی از فرصت‌های بی‌شمار آموزشی و ارتباطی، در معرض آسیب‌های جدی و نوظهور قرار گرفته‌اند که سلامت روانی و اجتماعی آن‌ها را تهدید می‌کند. مواجهه با محتوای نامناسب، قلدری سایبری، اغفال آنلاین (Grooming) و بهره‌کشی جنسی، مخاطراتی هستند که با ظهور فناوری‌های جدید مانند هوش مصنوعی پیچیده‌تر شده‌اند. یافته‌های ملی و جهانی، افزایش نگران‌کننده این آسیب‌ها را تأیید می‌کنند، در حالی که وضعیت سیاست‌گذاری در ایران برای مقابله با این پدیده، ناکافی، پراکنده و ناهماهنگ با سرعت تحولات فناوری است. این شکاف عمیق میان واقعیت دیجیتال و چارچوب حمایتی، ضرورت تدوین یک راهبردی ملی یکپارچه و جامع را برای محافظت از این نسل اجتناب ناپذیر می‌سازد.

تحلیل وضعیت نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری مؤثر در این حوزه نیازمند سه الزام بنیادین است: اول، جمع‌آوری داده‌های دقیق و مستمر برای شناخت ابعاد دسترسی و تجارب کودکان در فضای آنلاین؛ دوم، تعیین یک نقطه شروع قانونی شفاف، یعنی حرکت به سمت تدوین یک قانون جامع و یکپارچه به جای اصلاحات پراکنده قوانین موجود؛ و سوم، رعایت توازن میان محافظت از کودکان و احترام به حقوق اساسی آن‌ها مانند دسترسی به اطلاعات. چالش اصلی در ایران، فقدان یک نگاه کلان و تقسیم کار ملی میان نهادهای مسئول است که منجر به رویکردهای واکنشی و جزیره‌ای شده است.

برای گذار از این وضعیت، یک بسته سیاستی چندوجهی مبتنی بر مسئولیت‌پذیری مشترک دولت، بخش خصوصی، جامعه مدنی و خانواده‌ها ضروری است. این بسته باید بر سه ستون اصلی استوار باشد: ۱) پیشگیری کنش‌گرانه از طریق راهبردهایی نظیر الزام اپراتورها به پیاده‌سازی سازوکارهای دقیق احراز هویت و تأیید سن (فراتر از خوداظهاری)، طراحی پلتفرم‌ها بر اساس رویکرد رشد‌مدار و اجرای کمپین‌های ملی برای تقویت سواد دیجیتال والدین و کودکان؛ ۲) حمایت کیفری قاطع با تدوین قانون جامع جرائم آنلاین علیه کودکان که به طور مشخص مواردی چون اغفال، اخاذی جنسی (Sextortion) و بهره‌کشی آنلاین را جرم‌انگاری کرده و به صورت دوره‌ای متناسب با فناوری‌های نوین به روزرسانی شود؛ ۳) همکاری‌های فعال بین‌المللی برای مقابله با ماهیت فرامرزی این جرائم، از طریق تعامل با نهادهایی چون اینترپل و شرکت‌های بزرگ فناوری. تنها با چنین رویکرد یکپارچه‌ای می‌توان محیط دیجیتال را به فضایی ایمن و سازنده برای رشد نسل آینده تبدیل کرد.

اندیشکده مطالعات راهبردی برندسازی ملی ایران لگوی راهبردی تقویت برند ملی ایران در عراق

نعیم شرافت

برند ملی جمهوری اسلامی ایران در عراق، تصویری دوگانه و متناقض است که در غیاب یک استراتژی جامع برندسازی، محصول ترکیبی از تعاملات رسمی و برداشت‌های عمومی شکل گرفته است. در حالی که ایران به دلیل تمرکز بر مسائل داخلی و رویکرد تصدی‌گرایانه، از قدرت نرم برندسازی در عرصه بین‌الملل غفلت کرده، تصویر آن در ذهن مخاطب عراقی میان دو قطب مثبت و منفی در نوسان است. از یک سو، حمایت استراتژیک در مبارزه با داعش، اشتراکات عمیق فرهنگی-مذهبی و برخی پروژه‌های اقتصادی، تصویری مثبت از یک هم‌پیمان قدرتمند ساخته است. از سوی دیگر، نگرانی از نفوذ سیاسی و فعالیت گروه‌های نیابتی، سلطه اقتصادی بر بازارهای داخلی عراق، و تحمیل یک‌جانبه دیدگاه‌های ایدئولوژیک، تصویری منفی و تهدیدآمیز ایجاد کرده که قدرت نرم ایران را تضعیف می‌کند.

تحلیل وضعیت موجود نشان می‌دهد که دال مرکزی و شرط لازم برای موفقیت برندسازی ایران در عراق، یک تغییر پارادایم بنیادین است: گذار از رویکرد صرفاً رسمی و دیپلماتیک به سمت تقویت «وفاداری و اعتماد به نفس ملی» از طریق توانمندسازی جامعه مدنی، رویکرد دولتی و متمرکز، فرصت تعاملات غیررسمی و نفوذ به لایه‌های عمیق جامعه عراق را از نهادهای مردمی سلب کرده و آنان را دچار نوعی انفعال و عدم باور به توانایی‌های خود کرده است. کلید ساخت یک برند پایدار و قابل اعتماد، سپردن بخشی از این مأموریت به گروه‌های غیررسمی، تشکل‌های مردم‌نهاد و فعالان فرهنگی و اقتصادی است تا بتوانند از طریق تعاملات مستقیم و افقی با هم‌تایان عراقی خود، سرمایه اجتماعی و اعتماد متقابل را بازسازی کنند.

برای تحقق این هدف، ایران باید یک الگوی راهبردی چندوجهی را به کار گیرد که مدل‌های نوین برندسازی را تلفیق کند. این الگو باید شامل برندسازی مشارکتی (اجرای پروژه‌های مشترک اقتصادی و مدنی)، برندسازی اخلاقی (تضمین شفافیت و حمایت از تولید محلی در عراق)، برندسازی پایدار (همکاری در پروژه‌های زیست‌محیطی و مدیریت منابع آبی مشترک)، و برندسازی دیجیتال و هوشمند (تولید محتوای هدفمند و استفاده از تحلیل داده برای درک افکار عمومی عراق) باشد. در نهایت، تقویت برند ملی ایران در عراق نه از طریق نمایش قدرت سخت، بلکه با ایجاد تصویری متعادل، قابل اعتماد و محترم از طریق دیپلماسی مردم‌محور و توانمندسازی کنشگران غیردولتی ممکن خواهد بود. این تنها راهی است که می‌تواند نگرانی‌ها را کاهش داده و اشتراکات را به پایه‌ای برای نفوذ پایدار و مشروع تبدیل کند.

اندیشکده بزرگ‌مهر از اندیشه تا تصمیم: مروری بر رویداد ملی اندیشکده‌ها و نقشه راه آینده

حامد حسنی

رویداد و نمایشگاه ملی اندیشکده‌ها که در اسفند ۱۴۰۳ به میزبانی مرکز پژوهش‌های مجلس برگزار شد، بیش از آنکه یک گردهمایی صرف باشد، نقطه عطفی در تلاش برای گذار به حکمرانی دانش‌محور در ایران است. این رویداد با ایجاد پیوندی مستقیم میان حلقه پژوهشگران و نهادهای تصمیم‌گیر، این واقعیت را آشکار ساخت که می‌توان مسیر سیاست‌گذاری‌های کلان کشور را از اتکای صرف به سلیقه و تجربه فردی، به سمت تحلیل‌های داده‌محور و آینده‌نگر سوق داد. موفقیت این مدل، یک فرصت راهبردی برای پایان دادن به اندوای اندیشکده‌ها و آغاز یک حرکت ملی برای نهادینه‌سازی گفت‌وگوی مستمر میان «جهان اندیشه» و «جهان اجرا» فراهم کرده است.

با این حال، دستیابی به نتایج پایدار، مستلزم تبدیل این تجربه موفق به یک رویه ساختاری در تمام ارکان حاکمیت است. پیشنهاد محوری آن است که این الگو به صورت هدفمند در سایر قوا و وزارتخانه‌های کلیدی کشور بومی‌سازی شود. قوه قضائیه می‌تواند با برگزاری نشست‌های تخصصی با اندیشکده‌های فعال در حوزه عدالت، شفافیت و فناوری، راهکارهای عملی برای چالش‌هایی نظیر اطاله دادرسی و بهینه‌سازی فرآیندهای ثبتی را مستقیماً از اتاق‌های فکر دریافت کند. به همین ترتیب، دولت و وزارتخانه‌های راهبردی مانند نفت یا تعاون، کار و رفاه اجتماعی، قادر خواهند بود با تعریف رویدادهای تخصصی پیرامون مسائل مشخص (مانند توازن انرژی یا اصلاح نظام دستمزد)، از ظرفیت فکری کشور برای حل مسائل پیچیده خود بهره‌برداری کنند. در این میان، نهادهایی مانند خانه اندیشه‌ورزان می‌توانند نقش تسهیل‌گر و هماهنگ‌کننده را برای پیوند دادن صحیح نهادهای حاکمیتی با اندیشکده‌های مرتبط ایفا کنند.

کلام آخر آنکه، اثربخشی این تعامل در گرو دو شرط اساسی است: اول، استمرار. این حرکت نباید به همایش‌های مقطعی محدود شود. دوم، هدفمندی. نهادهای حاکمیتی و بخش خصوصی باید با تدوین «سند چالش‌ها و مطالبات» خود و طرح مستمر آن در این رویدادها، تقاضای مشخصی را برای جامعه اندیشه‌ورزی تعریف کنند. تنها از این طریق است که گفت‌وگوی میان اندیشه و اجرا از یک رویداد نمادین به یک فرآیند پویا، کارآمد و نهادینه‌شده در ساختار حکمرانی کشور تبدیل خواهد شد و مسیر رسیدن به راه‌حل‌های پایدار را هموار خواهد ساخت.

اندیشکده برند ملی ایران تحلیل تطبیقی معماری برند ملی: درس‌هایی از اروپا برای ایران

حجت نیکی ملکی، مسعود بهرامی زاده

در عرصه رقابتی امروز جهان، برند ملی یک دارایی استراتژیک و ابزاری کلیدی برای تبدیل ظرفیت‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به قدرت نرم و نفوذ بین‌المللی است. این مفهوم، فراتر از تبلیغات صرف، به معنای مدیریت آگاهانه تصویر و آوازه یک کشور برای جذب سرمایه، گردشگر، استعداد و اعتبار جهانی است. بررسی تجارب موفق کشورهای اروپایی نشان می‌دهد که معماری برند ملی آن‌ها نه یک پروژه مقطعی، بلکه یک راهبرد کلان و مستمر است که بر پایه همکاری تنگاتنگ دولت، بخش خصوصی و نهادهای مدنی شکل گرفته و بر یک یا چند مزیت رقابتی منحصربه‌فرد تمرکز دارد.

مطالعه تطبیقی الگوهای اروپایی، درس‌های مهمی برای ایران به همراه دارد. آلمان با تکیه بر هویت صنعتی، کیفیت و نوآوری، برند «مهندسی و اعتماد» را تثبیت کرده است. ساختار حکمرانی آن مبتنی بر حمایت دولت از فناوری و نقش‌آفرینی قدرتمند بخش خصوصی در صادرات است. فرانسه با محوریت میراث فرهنگی، هنر و سبک زندگی، برند «تجربه فرهنگی و لوکس» را ساخته و از دیپلماسی فرهنگی به عنوان ابزار اصلی نفوذ بهره می‌برد. انگلستان با تلفیق تاریخ، نظام آموزشی برجسته و صنایع خلاق، برندی چندوجهی و منعطف ایجاد کرده است. در مقابل، ایتالیا نمونه‌ای از یک برند قدرتمند (مبتنی بر مد، طراحی و سبک زندگی) است که بیشتر به صورت ارثی و خودجوش شکل گرفته و از فقدان یک استراتژی ملی منسجم برای مدیریت و ارتقای آن رنج می‌برد. وجه مشترک تمامی این مدل‌های موفق، وجود یک ایده مرکزی روشن و تمرکز بر آن است.

ایران با وجود برخورداری از ظرفیت‌های بی‌نظیر تمدنی، فرهنگی، تاریخی و انسانی، به دلیل فقدان یک راهبرد ملی جامع و هماهنگ، نتوانسته است این سرمایه‌ها را به یک برند ملی قدرتمند و متمایز تبدیل کند. تصویر ایران در جهان، اغلب مغشوش، سیاسی‌زده و در تضاد با واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی آن است. برای عبور از این وضعیت، ایران نیازمند یک بازنگری بنیادین در معماری برند ملی خود است. راهکار اصلی، تدوین یک راهبرد ملی برندسازی با چشم‌انداز بلندمدت است که بر شناسایی و برجسته‌سازی مؤلفه‌های متمایز فرهنگی و تمدنی ایران (فراتر از کلیشه‌ها) تمرکز کند. این راهبرد باید با حمایت از صنایع خلاق و گردشگری، سرمایه‌گذاری در نوآوری و فناوری، و طراحی کمپین‌های هوشمند در فضای دیجیتال همراه شود. موفقیت در این مسیر، مستلزم هم‌افزایی تمام بخش‌های حاکمیتی و خصوصی و حرکت از اقدامات پراکنده به سمت یک ارکسترآسیون ملی برای ارائه تصویری مثبت، معتبر و پایدار از ایران به جهان است.

مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور

از چانه زنی تا عملکرد: بازنگری در معماری تأمین مالی آموزش عالی ایران

احسان احتشام نژاد

نظام تأمین مالی آموزش عالی ایران در یک دوراهی راهبردی قرار گرفته است. الگوی فعلی که عمدتاً بر «هزینه سرانه دانشجو» و «چانه زنی سیاسی» استوار است، به دلیل نهاد محور بودن و نادیده گرفتن عملکرد، به یک مانع جدی در مسیر حرکت دانشگاه‌ها به سمت کارآفرینی و رقابت پذیری جهانی تبدیل شده است. این روش تخصیص بودجه، ضمن ایجاد وابستگی شدید دانشگاه‌ها به درآمدهای دولتی و آسیب پذیر ساختن آن‌ها در برابر نوسانات اقتصادی، ارتباط معناداری میان منابع تخصیص یافته و خروجی‌های کیفی نظیر نوآوری، انتقال فناوری و کیفیت آموزش برقرار نمی‌کند. در حالی که دانشگاه‌های پیشرو در جهان با تنوع بخشی به منابع درآمدی خود و حرکت به سمت مدل‌های ترکیبی و بازارمحور در حال سبقت گرفتن هستند، ایران همچنان درگیر الگوهای سنتی است که قادر به پاسخگویی به نیازهای دانشگاه نسل سوم نیست.

مطالعه تطبیقی تجارب جهانی نشان می‌دهد که هیچ راه حل واحدی برای تأمین مالی آموزش عالی وجود ندارد، بلکه موفقیت در گرو استفاده هوشمندانه از یک سبد متنوع از روش‌ها است. کشورهای توسعه یافته با حرکت به سمت بازار و مدل‌های مبتنی بر عملکرد، و کشورهای مسلمان چون مالزی و ترکیه با بهره‌گیری موفق از ابزارهایی مانند «وقف»، توانسته‌اند استقلال مالی و پویایی دانشگاه‌های خود را تضمین کنند. این در حالی است که در ایران، با وجود تکرار تکلیف قانونی برای اجرای بودجه ریزی عملیاتی در برنامه‌های توسعه، ترکیب نامتوازنی از تخصیص بودجه بر اساس سرانه دانشجو و قدرت چانه زنی رؤسای دانشگاه‌ها، عملاً مانع شکل‌گیری یک نظام شایسته سالار و رقابتی شده است.

برای شکستن این چرخه ناکارآمد، یک بازنگری بنیادین در سیاست‌گذاری و بودجه ریزی آموزش عالی ضروری است. راهکار کلیدی، گذار از الگوی «پرداخت یکسان بر اساس نهاده» به سمت یک «الگوی ترکیبی و عملکردمحور» است. در حوزه سیاست‌گذاری، باید با حمایت از برندسازی دانشگاه‌ها و تسهیل فرآیندهای بین‌المللی شدن، زمینه را برای رقابت و جذب منابع جدید (مانند دانشجوی خارجی) فراهم کرد. در حوزه بودجه ریزی نیز، باید ضمن بازنگری در بودجه پایه، بودجه‌های خاص و انگیزشی برای دانشگاه‌هایی تعریف شود که در راستای اولویت‌های ملی مانند جهانی شدن، انتقال فناوری و دستیابی به اهداف اسناد بالادستی گام برمی‌دارند. پیاده‌سازی واقعی و غیرنمایشی بودجه ریزی مبتنی بر عملکرد، هسته اصلی این تحول است که می‌تواند موتور محرک دانشگاه‌ها را از بقا به سمت تعالی و ایفای نقش مؤثر در توسعه ملی هدایت کند.

رسانه علوم انسانی پژوهش شبکه‌های اجتماعی؛ مهمانی مجانی با صورت حسابی گران!

محمد جواد رضازاده پژوهشگر کارگروه مطالعات فضای مجازی پژوهشکده باقرالعلوم

تصور رایج از شبکه‌های اجتماعی به عنوان فضایی کاملاً رایگان، یک برداشت سطحی و گمراه‌کننده است که مدل‌های اقتصادی پیچیده و چندلایه حاکم بر این پلتفرم‌ها را نادیده می‌گیرد. عضویت و استفاده اولیه از پلتفرم‌های نظیر اینستاگرام، تلگرام یا توئیتر، اگرچه مستلزم پرداخت مستقیم پول نیست، اما کاربران را وارد یک اکوسیستم اقتصادی می‌کند که در آن، هر تعامل و کنشی در نهایت به یک صورتحساب مستقیم یا غیرمستقیم منتهی می‌شود. این ساختار، بر مبنای توهم «ناهار مجانی» بنا شده است تا کاربران را جذب کرده و سپس آن‌ها را در چرخه‌های درآمدزایی خود درگیر سازد. درک این فرایند، مستلزم شناخت دو سازوکار اصلی درآمدزایی است: مدل «پریمیوم» که توسط خود پلتفرم‌ها طراحی شده و اقتصاد محتوا که توسط کاربران قدرتمند هدایت می‌شود.

اولین و بنیادی‌ترین مدل درآمدی، الگوی «پریمیوم» است. پلتفرم‌ها با تقسیم کاربران به دو گروه «عادی» و «ویژه»، دسترسی به امکانات پایه را برای همگان فراهم می‌کنند اما قابلیت‌های کلیدی، قدرتمند و تأثیرگذار را به یک کالای پولی تبدیل می‌نمایند. در این مدل، پول مستقیماً با «امتیاز» و «قدرت» مبادله می‌شود. خرید تیک آبی برای کسب اعتبار، پرداخت هزینه برای افزایش بازدید و ارتقای جایگاه محتوا در الگوریتم‌های جستجو، یا فعال‌سازی حساب‌های تجاری برای دسترسی به تحلیل‌های آماری دقیق، همگی مصادیق بارز این استراتژی هستند. پلتفرم با این روش، نیاز کاربران به دیده شدن، کسب اعتبار و نفوذ بیشتر را به یک منبع درآمد پایدار برای خود تبدیل می‌کند و عملاً برای جایگاه اجتماعی در فضای مجازی، برچسب قیمت تعیین می‌کند.

لایه دوم این اقتصاد، بازار محتوای تولیدشده توسط خود کاربران است. در این عرصه، صفحه‌ها و کانال‌های پر مخاطب، با فروش بسته‌های آموزشی، دوره‌های تخصصی و مشاوره‌های گوناگون، دانش و مهارت را به یک کالای لوکس و قابل فروش بدل می‌کنند. این پدیده که از آموزش اصول موفقیت شغلی تا مفاهیم معنوی و تربیتی را در بر می‌گیرد، به کالایی‌سازی گسترده مفاهیم فرهنگی و حتی مقدس منجر شده است. نتیجه این فرایند، دوگانه است: از یک سو، دسترسی به آموزش و اطلاعات کیفی برای اقشار کم‌درآمد محدودتر می‌شود و از سوی دیگر، ارزش‌های فرهنگی و سنتی که پیش از این در بازارهای متعارف قابل قیمت‌گذاری نبودند، به محصولاتتی در ویتترین دیجیتال تقلیل می‌یابند. بنابراین، فضای به ظاهر رایگان شبکه‌های اجتماعی در حقیقت یک بازار بزرگ و پویا است که هزینه عضویت در آن، چه از طریق پرداخت مستقیم به پلتفرم و چه با خرید محتوا از دیگر کاربران، به طور مداوم از جیب اعضای آن پرداخت می‌شود.

اندیشکده تهران اعتراضات انتخاباتی در گرجستان؛ آتش زیر خاکستر

احسان فلاحی

پیروزی قاطع حزب حاکم «رویای گرجی» در انتخابات شهرداری‌های اکتبر ۲۰۲۵، بار دیگر آتش زیر خاکستر بحران سیاسی در گرجستان را شعله‌ور کرده و اعتراضات گسترده‌ای را در تفلیس و دیگر شهرهای مهم این کشور رقم زده است. این اعتراضات نه یک رویداد خلق‌الساعه، بلکه اوج تنش‌های انباشته شده طی یک سال گذشته است که ریشه در دو اقدام کلیدی دولت دارد: تصویب قانون بحث‌برانگیز «عوامل خارجی» و تعلیق مذاکرات الحاق به اتحادیه اروپا. این سیاست‌ها که از سوی اپوزیسیون و بخش بزرگی از جامعه مدنی به عنوان اقدامی در جهت تثبیت الگوی اقتدارگرایی و فاصله گرفتن از ارزش‌های اروپایی تلقی می‌شود، جامعه گرجستان را در یک وضعیت دوقطبی عمیق قرار داده است. اتهام تقلب در انتخابات پارلمانی ۲۰۲۴ و انتخابات محلی اخیر، صرفاً جرقه‌ای بود که این انبار باروت سیاسی را منفجر کرد و مشروعیت نظام حاکم را به طور جدی به چالش کشید.

تحلیل ماهیت این اعتراضات نشان می‌دهد که جنبش کنونی، بیش از آنکه حاصل یک سازماندهی حزبی منسجم باشد، یک حرکت «ارزش‌محور» و خودجوش است که توسط جامعه مدنی قدرتمند گرجستان هدایت می‌شود. فقدان رهبری واحد و ضعف ساختاری احزاب اپوزیسیون که نتوانسته‌اند یک جبهه متحد علیه حزب حاکم تشکیل دهند، پاشنه آشیل این جنبش است. در مقابل، حزب «رویای گرجی» که طی ۱۳ سال حضور در قدرت، تجربه قابل توجهی در مدیریت بحران کسب کرده، با بهره‌گیری از ابزارهای هوشمندانه‌تر مانند فشار قانونی، جنگ روانی-رسانه‌ای و ایجاد تفرقه در صفوف مخالفان، به دنبال مهار اعتراضات است. این حزب با موفقیت توانسته است قوانین محدودکننده را علی‌رغم مخالفت‌های داخلی (حتی از سوی رئیس‌جمهور) و اعتراضات خیابانی به کرسی بنشاند.

در نهایت، چشم‌انداز سیاسی گرجستان همچنان بی‌ثبات و ملتهب باقی خواهد ماند. حتی اگر موج فعلی اعتراضات در کوتاه‌مدت فروکش کند، شکاف عمیق میان دولت و جامعه مدنی بر سر هویت ملی (گرایش به روسیه یا اروپا) و ارزش‌های دموکراتیک، یک بحران ساختاری پایدار ایجاد کرده است. تا زمانی که احزاب اپوزیسیون به یک اجماع راهبردی برای کانالیزه کردن نارضایتی‌های عمومی دست نیابند، این اعتراضات پراکنده باقی مانده و توانایی ایجاد تغییر بنیادین در ساختار قدرت را نخواهند داشت. با این حال، انرژی متراکم در جامعه مدنی گرجستان همچون آتشی زیر خاکستر است که هر لحظه می‌تواند با جرقه‌ای دیگر، بحرانی به مراتب بزرگ‌تر را رقم بزند.

اتلاف های نوظهور و چالش های بیت شیعی در انتخابات پارلمانی عراق

علی بیدبو

در آستانه ششمین انتخابات پارلمانی عراق، صحنه سیاسی شیعیان شاهد یک بازارایی پیچیده و ظهور ائتلاف های جدیدی است که معادلات قدرت سنتی را به چالش می کشند. در مرکز این تحولات، محمد شیاع السودانی، نخست وزیر فعلی، قرار دارد که با تکیه بر موفقیت های نسبی دولت خود، ائتلاف فراگیر «بازسازی و توسعه» را تشکیل داده است. این ائتلاف با گرد هم آوردن چهره های متکثری از فالح الفیاض (رئیس حشد الشعبی) و احمد الاسدی (وزیر کار) گرفته تا ایاد علاوی (نخست وزیر اسبق) رویکرد مدنی و استاندار موفق کربلا، به دنبال ایجاد یک پایگاه اجتماعی گسترده و عبور از شکاف های سنتی است. این استراتژی، السودانی را به عنوان یک بازیگر محوری در ساختار قدرت آینده مطرح می کند که قصد دارد رهبری خود را فراتر از چارچوب هماهنگی شیعی تثبیت کند.

همزمان، دو جریان دیگر در حال برهم زدن توازن قوا هستند. از یک سو، جنبش «الصادقون» به رهبری قیس الخزعلی برای اولین بار به صورت مستقل وارد کارزار شده و با چهره های مانند نعیم العبودی (وزیر علوم)، به طور جدی جایگاه سازمان بدر را تهدید می کند. استراتژی الصادقون بر جذب آرای پایگاه اجتماعی سرخورده جریان صدر و تثبیت خود به عنوان یک نیروی نظامی-سیاسی تعیین کننده استوار است. از سوی دیگر، ائتلاف «البديل» به رهبری عدنان الزرفی، با شعار تقابل با نفوذ ایران و گردآوری چهره های معترض (از جمله بخشی از جنبش تشرین)، خود را به عنوان آلترناتیو اصلی دولت فعلی معرفی می کند. همسویی تاکتیکی الزرفی با نوری المالکی در مخالفت با تداوم نخست وزیری السودانی، نشان دهنده شکل گیری یک محور اپوزیسیون درون شیعی است که می تواند فرآیند تشکیل دولت آینده را پیچیده تر سازد.

با این حال، بزرگترین و حیاتی ترین چالش پیش روی تمام این جریان ها، نه رقابت های درونی، بلکه بحران مشارکت مردمی است. کاهش احتمالی نرخ رأی دهی در استان های کلیدی و استراتژیکی مانند بغداد، دیالی، موصل و بصره، تهدیدی جدی برای وزن سیاسی کلی بلوک شیعه در پارلمان آینده محسوب می شود. کاهش تعداد کرسی های شیعیان در مقایسه با انتخابات ۲۰۲۱، نه تنها قدرت چانه زنی آن ها را در برابر سایر گروه های قومی و مذهبی تضعیف می کند، بلکه فرآیند دشوار ائتلاف سازی برای تشکیل کابینه را با موانع و بن بست های جدی تری مواجه خواهد ساخت. در نهایت، سرنوشت بیت شیعی و دولت آینده عراق، بیش از آنکه در گرو نتیجه رقابت میان السودانی، الخزعلی و الزرفی باشد، به تصمیم شهروندان عراقی برای حضور یا عدم حضور پای صندوق های رأی بستگی دارد.

سیاست خارجی اندونزی، پرجمعیت ترین کشور مسلمان جهان، در قبال منازعه فلسطین و اسرائیل وارد مرحله ای جدید و عمل گرایانه شده است که نشان از یک حرکت خزنده به سوی عادی سازی روابط دارد. تکذیب رسمی خبر سفر اخیر رئیس جمهور پرابوو سوبیانتو به اسرائیل، نمی تواند مجموعه ای از شواهد و سیگنال های سیاسی را که از تغییر رویکرد جاکارتا حکایت دارد، پنهان کند. در حالی که اندونزی به طور سنتی و به دلیل میراث ضداستعماری خود در کنار مالزی و برونی از حامیان سرسخت آرمان فلسطین بوده است، دولت کنونی به رهبری سوبیانتو، عادی سازی روابط را به عنوان یک ابزار استراتژیک برای تحقق بلندپروازی های اقتصادی و ژئوپلیتیکی و به ویژه، نزدیکی به واشنگتن، ارزیابی می کند. این تغییر رویکرد، ریشه در سابقه تعاملات پنهان دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی (شامل خریدهای تسلیحاتی و آموزش نظامی) و توافق به تعویق افتاده گشایش دفاتر تجاری در آستانه عملیات طوفان الاقصی دارد.

پرابوو سوبیانتو، حتی پیش از رسیدن به ریاست جمهوری و در قامت وزیر دفاع، با دیدار با مقامات اسرائیلی و دفاع از آن در راستای «منافع ملی»، تمایل خود را به این چرخش استراتژیک آشکار ساخته بود. اوج این رویکرد جدید در سخنرانی اخیر وی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد نمایان شد؛ جایی که سوبیانتو ضمن به رسمیت شناختن نگرانی های امنیتی اسرائیل و تأکید بر آمادگی برای اعزام نیروی حافظ صلح، وعده داد که اندونزی بلافاصله پس از تشکیل دولت مستقل فلسطینی، اسرائیل را به رسمیت خواهد شناخت و سخنان خود را با واژه عبری «شلوم» به پایان رساند. این موضع گیری، که در کنار گزارش های غیررسمی مبنی بر همکاری نزدیک او با متخصصان اسرائیلی در حوزه امنیت غذایی و گره خوردن عضویت اندونزی در OECD به شناسایی اسرائیل قرار می گیرد، نشان می دهد که جاکارتا به ظرفیت های فناورانه، اقتصادی و سیاسی این رابطه چشم دوخته است.

با این وجود، این حرکت خزنده با یک مانع داخلی بسیار بزرگ مواجه است: افکار عمومی قدرتمند اندونزی با گرایش های عمیق اسلامی و ضداستعماری. دولت سوبیانتو در یک موازنه دقیق و پرمخاطره گام برمی دارد. از یک سو با اتخاذ مواضعی همچون به رسمیت شناختن مشروط اسرائیل، نبض جامعه و واکنش بازیگران منطقه ای و بین المللی را می سنجد و از سوی دیگر با اقداماتی نظیر عدم صدور ویزا برای ورزشکاران اسرائیلی، سعی در مدیریت و تعدیل حساسیت های داخلی دارد. بنابراین، سیاست فعلی اندونزی یک استراتژی «آزمون و خطا» است که در آن، منافع استراتژیک حاصل از عادی سازی در برابر هزینه های سیاسی و اجتماعی داخلی به دقت سنجیده می شود و مسیر آینده این رابطه به نتیجه این موازنه حساس بستگی خواهد داشت.



پرونده مقاومت

دولت ترامپ با انتصاب مارک سافایا، یک تاجر عراقی الاصل بدون سابقه دیپلماتیک، به عنوان «فرستاده ویژه» در بغداد، دیپلماسی کلاسیک را کنار گذاشته است. این اقدام نشان دهنده تغییر رویکرد واشنگتن به عراق به مثابه یک «پرونده معامله» اقتصادی-امنیتی است که مستقیماً از کاخ سفید مدیریت می‌شود. این انتصاب که با اظهارات ترامپ درباره نفت عراق همزمان شده، بازگشت منطق «نفت در برابر نفوذ» را نشان می‌دهد. ماموریت سافایا، آزمودن مواضع نیروهای عراقی و تنظیم فشار اقتصادی پیش از انتخابات، برای بازاریابی نفوذ آمریکا با ابزارهای تجاری به جای نظامی است.



ثبات یا انحصار

تصویب قانون انتخاباتی جدید نقشه سیاسی عراق را بازترسیم می کند

دکتر عمار سعدون البدری

و یک نظام اکثریتی موقت (پس از اعتراضات اکتبر ۲۰۱۹) در نوسان بوده است. این تغییرات اغلب بازتابی از بحران های سیاسی بودند تا راه حلی برای آنها. هر قانون جدید، بیش از آنکه بیانگر یک چشم انداز ملی پایدار برای توسعه دموکراسی باشد، توازن قوای لحظه ای در پارلمان را منعکس می کرد. به این ترتیب، قانون انتخابات به جای آنکه ابزاری برای سامان دهی منازعات سیاسی باشد، به آینه ای برای آن تبدیل شد. در چنین بستری، تصویب «سنت-لاگه» تعدیل شده بار دیگر این پرسش را مطرح کرد که چه کسی حق طراحی بازی سیاسی را در اختیار دارد. نیروهای بزرگ معتقد بودند که تجارب پیشین، به ویژه انتخابات ۲۰۲۱ که بر اساس نظام حوزه های انتخابیه کوچک برگزار شد، ثبات را تضعیف و پارلمانی چندپاره را تولید کرد که تشکیل یک دولت

با نزدیک شدن به زمان برگزاری انتخابات پارلمانی عراق، مقرر در نوامبر ۲۰۲۵، نگاه ها به قانون انتخاباتی جدید معطوف شده است که بر مبنای نسخه تعدیل شده «روش سنت-لاگه»^۱ با ضریب ۱.۷ عمل می کند. این تعدیل، جدالی گسترده را میان نیروهای سیاسی و ناظران برانگیخته است. در حالی که برخی جریان ها معتقدند این نظام، ثبات سیاسی را تقویت و از پراکندگی آرا جلوگیری می کند، دیگران آن را ابزاری برای بازتولید هژمونی احزاب سنتی و به حاشیه راندن افراد مستقل و نیروهای مدنی نوظهور می دانند.

واضح است که بحث پیرامون قانون انتخابات، بیش از آنکه فنی باشد، ماهیتی عمیقاً سیاسی یافته و با آینده نمایندگی پارلمانی و ماهیت نظام دموکراتیک در این کشور گره خورده است. روش سنت-لاگه در نسخه اصلی خود با تقسیم آرا بر سری اعداد فرد (۱، ۳، ۵، ۷، ...)، فرصت های نسبتاً برابری را برای احزاب بزرگ و کوچک فراهم می کند. اما در نسخه عراقی، مقسوم علیه انتخاباتی با عدد ۱.۷ آغاز می شود که کسب کرسی را برای احزاب کوچک به مراتب دشوارتر می سازد. همزمان، با در نظر گرفتن هر استان به عنوان یک حوزه انتخابیه واحد، فضای رقابت برای فهرست های کوچک و مستقل محدودتر شده و در مقابل، شانس نیروهای بزرگی که از پایگاه های اجتماعی تثبیت شده و سازمان های انتخاباتی گسترده برخوردارند، افزایش یافته است.

این تعدیل، از دل یک خلأ بیرون نیامد؛ بلکه پس از سال ها تجربه پرنوسان با نظام های انتخاباتی مختلف به تصویب رسید. از سال ۲۰۰۵ تاکنون، عراق بارها قانون انتخابات خود را تغییر داده و میان نظام نمایندگی نسبی، حوزه های انتخابیه متعدد

نیروهای بزرگ معتقد بودند که تجارب پیشین، به ویژه انتخابات ۲۰۲۱ که بر اساس نظام حوزه های انتخابیه کوچک برگزار شد، ثبات را تضعیف و پارلمانی چندپاره را تولید کرد که تشکیل یک دولت منسجم را دشوار می ساخت. از این رو، مطالبه اصلی آنها بازگشت به نظامی بود که از پراکندگی جلوگیری کرده و قدرت فراکسیون های بزرگ را تقویت کند. در مقابل، نیروهای نوظهور و مستقل این تعدیل را عقب گردی از دستاوردهای «جنبش تشرین» و تلاشی برای بازتولید الگوی قدیمی قدرت از طریق ابزارهای قانونی تلقی کردند.

۱. روش «سنت-لاگه» (به انگلیسی: Saint-Laguë method) یک روش ریاضی برای تخصیص کرسی ها در نظام های انتخاباتی تناسبی (Proportional Representation) است. هدف سنت لاگه این است که تقسیم کرسی ها تا حد ممکن منصفانه باشد و هر حزب تقریباً به نسبت آرای خود در مجلس نماینده داشته باشد.

معادله ای که از این نظام حاصل می شود، عراق را در برابر یک دوراهی متناقض قرار می دهد: یا پارلمانی متنوع و متکثر که دستیابی به ثبات دولتی را دشوار می سازد، یا مجلسی یکدست تحت سلطه نیروهای بزرگ که فاقد نمایندگی واقعی از اقشار مختلف جامعه است. شماری از پژوهشگران معتقدند که این بده بستان میان «ثبات» و «تکثر»، یک مسئله فنی نیست، بلکه بازتاب یک اراده سیاسی آشکار برای هدایت خروجی انتخابات در جهت حفظ مراکز قدرت کنونی است.

منسجم را دشوار می ساخت. از این رو، مطالبه اصلی آنها بازگشت به نظامی بود که از پراکندگی جلوگیری کرده و قدرت فراقسیون های بزرگ را تقویت کند. در مقابل، نیروهای نوظهور و مستقل این تعدیل را عقب گردی از دستاوردهای «جنبش تشرین» و تلاشی برای بازتولید الگوی قدیمی قدرت از طریق ابزارهای قانونی تلقی کردند.

به این معنا، نظام انتخاباتی دیگر صرفاً ابزاری برای سازماندهی فرآیند رای گیری نیست، بلکه به یک عامل سیاسی تأثیرگذار تبدیل شده که توازن قوا را در پارلمان آینده بازتعریف می کند. افزایش مقسوم علیه انتخاباتی، عملاً شانس نیروهای جدید را برای ورود به عرصه پارلمانی کاهش داده و حیات سیاسی را به محور ائتلاف های بزرگی که توسط احزاب سنتی رهبری می شوند، بازگردانده است. ناظران تأکید می کنند که این نظام، به شکل گیری ائتلاف های گسترده پیش از انتخابات دامن می زند؛ ائتلاف هایی که نه بر پایه برنامه های سیاسی یا چشم اندازهای ملی مشترک، بلکه بر اساس محاسبات انتخاباتی برای تضمین بقا و نمایندگی شکل می گیرند.

در چارچوب این قانون، ائتلاف های انتخاباتی ماهیتی پیش دستانه و استراتژیک یافته اند. نیروهای شیعی از مدت ها قبل روند یکپارچه سازی صفوف خود را در قالب فراقسیون های بزرگ آغاز کرده اند تا از پراکندگی آرا جلوگیری کنند. نیروهای سنی نیز به سمت تشکیل توده های منطقه ای-سیاسی حرکت کرده اند که با واقع گرایی انتخاباتی با قانون جدید مواجه شده و نامزدهای خود را به گونه ای توزیع می کنند که بیشترین بازدهی را در کسب کرسی ها داشته باشند. نیروهای کرد نیز در این نظام تعدیل شده، فرصتی برای حفظ هژمونی خود در مناطق نفوذ سنتی شان یافته اند و از تمرکز آرای خود در حوزه های انتخابیه مشخص بهره می برند.

معادله ای که از این نظام حاصل می شود، عراق را در برابر یک دوراهی متناقض قرار می دهد: یا پارلمانی متنوع و متکثر که دستیابی به ثبات دولتی را دشوار می سازد، یا مجلسی یکدست تحت سلطه نیروهای بزرگ که فاقد نمایندگی واقعی از اقشار مختلف جامعه است. شماری از پژوهشگران معتقدند که این بده بستان میان «ثبات» و «تکثر»، یک مسئله فنی نیست، بلکه بازتاب یک اراده سیاسی آشکار برای هدایت خروجی انتخابات در جهت حفظ مراکز قدرت کنونی است. همچنین، کاهش فرصت های مشارکت برای جوانان و افراد مستقل می تواند به تضعیف اعتماد به نظام انتخاباتی و احتمالاً افزایش نرخ بی تفاوتی و تحریم انتخابات منجر شود که این خود تهدیدی برای مشروعیت دموکراتیک به شمار می رود.

در نگاهی تطبیقی، تجارب بین المللی نشان می دهد که روش اصلی سنت-لاکه در شوریهایی مانند سوئد، نروژ و نیوزلند با موفقیت اجرا شده است، زیرا در بستری از یک نظام حزبی باثبات و متوازن به کار گرفته شد. اما در کشورهایی که از شکاف های عمیق اجتماعی یا احزاب مسلط رنج می برند، دستکاری در مقسوم علیه ها، همان طور که در عراق رخ داد، اغلب به تضعیف اصل نمایندگی نسبی منجر می شود. در چنین حالتی، این نظام به ابزاری برای «کنترل تکثر» و نه تشویق آن تبدیل می شود و انتخابات به فرآیندی برای بازتوزیع حساب شده نفوذ میان قدرتهای مستقر بدل می گردد، به جای آنکه ابزاری برای نوسازی طبقه سیاسی باشد.

آثار اجتماعی و سیاسی این قانون تنها به ترکیب پارلمان محدود نمی شود، بلکه به رابطه شهروند و دولت نیز تسری می یابد. زمانی که رأی دهنده احساس کند رأی او توانایی تغییر را ندارد، انگیزه برای مشارکت کاهش می یابد و کنش انتخاباتی به یک آیین صوری و فاقد محتوای دموکراتیک واقعی تبدیل می شود. این وضعیت «خستگی انتخاباتی» سال هاست که در حال ریشه دواندن است و سیاست هایی که به جای ادغام، بر طرد و حذف تأکید دارند، آن را تغذیه می کنند. از این رو، افزایش مقسوم علیه انتخاباتی، شکاف میان شهروندان و نهادهای حاکم را عمیق تر و بحران اعتماد در نظام سیاسی را تشدید خواهد کرد.

از سوی دیگر، این قانون چالشی جدید را پیش روی جامعه مدنی عراق قرار می دهد که نقشی محوری در نظارت بر انتخابات گذشته و پیشبرد اصلاحات سیاسی ایفا کرده است. جامعه مدنی که پیشتر بر نظام حوزه های انتخابیه متعدد برای گشودن فضا برای نیروهای مستقل حساب می کرد، اکنون خود را در برابر نبردی متفاوت می بیند: دفاع از حق مشارکت و تنوع در سایه قانونی که فرصت های تکثرگرایی را محدود می کند. در اینجاست که اهمیت «آگاهی انتخاباتی» برجسته می شود؛ چرا که اکنون ضروری است بحث از یک جدال سیاسی صرف، به یک آگاهی اجتماعی تبدیل شود که درک کند شکل نظام انتخاباتی، نوع نمایندگی شهروندان را تعیین می کند.

اصلاحات انتخاباتی در عراق را نمی توان به معادلات ریاضی فروگاست. قانون انتخابات، بازتابی مستقیم از ماهیت قرارداد اجتماعی میان دولت و جامعه است. اگر هدف صرفاً ثبات باشد، بهای آن محدود کردن تنوع خواهد بود و اگر هدف، نمایندگی کامل باشد، بهای آن دولتی ضعیف خواهد بود. چالش واقعی در یافتن فرمولی است که میان این دو موازنه برقرار کند: تضمین نمایندگی سیاسی گسترده بدون افتادن در دام هرج مرج ناشی از تفرق پارلمانی.

دولت و پارلمان آینده می توانند از تجارب دیگر کشورها در این زمینه بهره مند شوند. برای مثال، در آلمان، نظام نمایندگی نسبی با نظام حوزه های انتخابیه مستقیم ترکیب می شود تا نمایندگی فراگیر بدون از دست دادن ثبات تضمین شود. در ژاپن نیز کرسی ها میان نظام های نسبی و اکثریتی توزیع می شوند تا احزاب برای ایجاد پایگاه های اجتماعی واقعی ترغیب شوند. این مدل ها می توانند الهام بخش عراق برای توسعه یک نظام انتخاباتی ترکیبی باشند که توازن میان «عدالت» و «کارآمدی» برقرار کند.

تجربه عراق نشان می دهد که نتایج انتخابات در روز رأی گیری تعیین نمی شود، بلکه عملاً از شکل قانونی که سازوکار توزیع کرسی ها را مشخص می کند، آغاز می شود. هنگامی که طراحی نظام انتخاباتی به ابزاری برای تقویت یک طرف و حذف طرف دیگر تبدیل می شود، جوهره دموکراسی به لرزه درمی آید. از این رو، انتخابات ۲۰۲۵ یک آزمون واقعی نه تنها برای نیروهای سیاسی رقیب، بلکه برای توانایی عراق در ساختن یک نظام انتخاباتی عادلانه است که میان الزامات ثبات و نیاز جامعه به نوسازی سیاسی جامع، تعادل ایجاد کند.

در نهایت، مهم ترین پرسش باقی می ماند: آیا نظام سنت-لاکه تعدیل شده راه را برای پارلمانی باثبات تر هموار خواهد کرد، یا کشور را به چرخه بسته انحصار سیاسی بازمی گرداند؟ پاسخ نه تنها از نتایج صندوق های رأی، بلکه از میزان مشارکت مردمی و کیفیت نیروهایی که موفق به ورود به پارلمان می شوند، روشن خواهد شد. اگر نتیجه، تکرار چهره های همیشگی و کاهش نمایندگی نیروهای مدنی باشد، این بدان معناست که قانون در نوسازی حیات دموکراتیک ناکام مانده و تنها قواعد کهن آن را تثبیت کرده است. اما اگر برخی نیروهای جدید موفق به شکستن این نظام سخت گیرانه شوند، این می تواند سرآغاز مرحله ای سیاسی متفاوت، بالغ تر و متوازن تر باشد.

آینده دموکراسی در عراق تنها بر پایه انتخابات ساخته نمی شود، بلکه بر قوانینی که آن را سامان می دهند و بر میزان آگاهی رأی دهنده از اینکه قدرتش نه تنها با تعداد کرسی ها، بلکه با توانایی اش در دفاع از حق نمایندگی اش سنجیده می شود، استوار است. اصلاحات سیاسی واقعی از صندوق های رأی آغاز می شود، اما تنها زمانی کامل می شود که قوانین حاکم بر آن، منصفانه، عادلانه و بیانگر اراده مردم، و نه منافع نخبگان، باشند.



دیپلماسی ارباب و معامله

سفیر جدید عراق نماینده تام سیاست های ترامپی در این کشور است

شبکه سرمایه گذاری خود را بدون تأمین مالی خارجی تأسیس کرد. بر اساس اطلاعات وبسایت «Trackm» شرکت او در دسته «شرکت های بدون سرمایه گذاری خارجی» طبقه بندی می شود. با گذشت زمان، او به یکی از نمادهای برجسته این صنعت تبدیل شد و تولید، توزیع و بازاریابی را تحت یک نام تجاری که نام شخصی او را بزرگ می کند، ترکیب کرد.

گزارش های رسانه ای در آمریکا نشان می دهد که سافایا یکی از حامیان برجسته کارزار انتخاباتی ترامپ در ایالت میسیگن در انتخابات ۲۰۲۴ بوده و در برقراری ارتباط با جوامع خاورمیانه ای نقش داشته است؛ امری که یکی از دلایل انتخاب او برای مدیریت پرونده عراق به شمار می رود. ناظران معتقدند این انتصاب، بازتاب دهنده رویکرد ترامپ در سپردن وظایف دیپلماتیک به تاجران و حامیان مالی نزدیک به خود، در چارچوب آنچه «دیپلماسی از طریق معامله» می نامد، است.

تحلیل های سیاسی متقاطع، انتصاب مارک سافایا، یک تاجر عراقی-آمریکایی که با لقب «پادشاه ایلاف کنف و ماری جوانا» در کالیفرنیا شناخته می شود، را یک جزئیات حاشیه ای ندانسته، بلکه آن را حامل دلالت های اقتصادی آشکار می دانند. انتخاب شخصیتی از دنیای کسب و کار و نه از کادر دیپلماتیک، نشان می دهد که واشنگتن با عراق با ذهنیت «مدیریت معامله» و نه «مدیریت یک کشور» برخورد می کند. از این فرستاده انتظار می رود که مدیر یک پرونده اقتصادی-امنیتی باشد، نه یک نماینده دیپلماتیک حرفه ای.

تحلیلگران اقتصادی معتقدند که دولت ترامپ به انتصاب شخصیت هایی از بخش مالی و تجاری برای مدیریت پرونده های حساس بین المللی تمایل دارد تا سیاست خارجی را به یک سامانه سرمایه گذاری سودآور تبدیل کند. سافایا، به دلیل اصالت عراقی

گسترش نفوذ گروه های مقاومت و نقش آفرینی فزاینده بازیگران منطقه ای، «دیپلماسی اجرایی» را به گزینه ای جایگزین تبدیل کرده که به کاخ سفید یک کانال تأثیرگذاری فوری می بخشد. کارشناسان روابط بین الملل تأکید می کنند که این تحول، بازتاب دهنده اوج گیری ایده «دیپلماسی اجرایی» در سیاست آمریکا است؛ رویکردی که بر تمرکز تصمیم گیری در دستان رئیس جمهور و حلقه نزدیکان او به جای نهادهای سنتی دولتی استوار است.

یک تاجر به جای یک دیپلمات

مارک سافایا یک تاجر با اصالت کلدانی-عراقی است که در منطقه مترو دیترویت، ایالت میسیگن، اقامت دارد. او یکی از سرمایه گذاران برجسته در صنعت قانونی کنف در ایالات متحده به شمار می رود و مالک فروشگاه های زنجیره ای با نام «لیف اند باد» و همچنین یک خط تولید محصولات شخصی با نام «مارک ساوایا کالکشن» است. او همچنین شرکت دیگری را رهبری می کند که در زمینه کشت داخلی گیاه کنف با استفاده از فناوری های پیشرفته تخصص دارد.

در سال ۲۰۱۹، سافایا یک مجموعه صنعتی را در شهر «سنتر لاین» دیترویت خریداری کرد و بین ۷ تا ۸ میلیون دلار برای توسعه آن به عنوان یک مرکز یکپارچه برای کشت، فرآوری و توزیع در چارچوب پروژه «از بذر تا فروش محصول» سرمایه گذاری کرد؛ پروژه ای که تمام مراحل تولید را در یک سامانه واحد گرد هم می آورد.

سافایا فعالیت حرفه ای خود را در بخش فروشگاه های کوچک و خدمات سریع در دیترویت آغاز کرد و سپس سودهای اولیه خود را پس از قانونی شدن کنف در ایالت میسیگن در سال ۲۰۱۸، در این صنعت سرمایه گذاری کرد. او از اینکه یکی از اولین سرمایه گذاران در این بازار نوظهور بود، بهره برد و

دولت دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، با انتصاب مارک سافایا به عنوان فرستاده ویژه ایالات متحده در بغداد به جای یک سفیر سنتی، گامی غیرمتعارف در سیاست خود در قبال عراق برداشته است. این تصمیم که در ظاهر امری اداری به نظر می رسد، در جوهر خود بازتاب دهنده یک تحول کیفی در رویکرد واشنگتن به عراق است؛ جایی که دیپلماسی کلاسیک دیگر قادر به همگامی با پیچیدگی های صحنه ای نیست که در آن، امنیت با اقتصاد و سیاست با نفوذ منطقه ای در هم تنیده است.

یاسین عزیز، پژوهشگر مسائل سیاسی و امنیتی، در گفتگو با «بغداد الیوم» معتقد است که دولت ترامپ «به این جمع بندی رسیده که اوضاع در عراق بر وفق مراد نیست، ثبات به سطح مطلوب نرسیده و احتمال بر هم خوردن آن در هر لحظه، چه به دلایل داخلی و چه خارجی، وجود دارد.» او می افزاید: «انتخاب یک فرستاده ویژه به معنای اعطای آزادی عمل بیشتر در تصمیم گیری ها در قبال عراق است، حتی اگر این تصمیمات از چارچوب های دیپلماتیک مرسوم فراتر رود.» با این تفسیر، آنچه در آینده از واشنگتن صادر خواهد شد، مستقیماً از طریق دایره تصمیم گیری در کاخ سفید خواهد بود، بدون آنکه مانند گذشته از مسیر نهادهای متعدد عبور کند.

ناظران دیپلماتیک بر این باورند که این الگوی جدید در انتصابات، بازتاب تمایل دولت آمریکا برای دور زدن بوروکراسی و اتخاذ رویکردی کنترل شده تر و منعطف تر در مدیریت پرونده های حساسی مانند عراق است.

انتخاب یک «فرستاده ویژه» به جای «سفیر» نشان می دهد که واشنگتن، عراق را پرونده ای فراتر از حدود نمایندگی دیپلماتیک و نیازمند یک «مدیریت اجرایی مستقیم» می داند. ضعف نهادهای دولتی عراق،

خود، از پذیرش نسبی در میان برخی بازیگران عراقی برخوردار است که به اوفضای حرکتی منعطف و خارج از قیدوبندهای پروتکلی سفارت می‌دهد. این انتصاب، تلاشی از سوی آمریکا برای گشودن کانال‌های مخفی است که قادر به مانور در صحنه داخلی عراق بدون نیاز به پوشش رسمی دائمی باشند.

دکترین نفتی ترامپ

انتصاب سافایا همزمان با اظهارات قابل توجه رئیس‌جمهور ترامپ در اجلاس صلح شرم‌الشیخ است، زمانی که به صراحت گفت: «نفت عراق فراوان است و اگر آن را به خوبی مدیریت نکنند، برایشان مشکلاتی پیش خواهد آمد.» ناظران سیاست آمریکا این اظهارات را گذرانمی‌دانند، بلکه آن را بیانگر دیدگاهی ریشه‌دار نزد ترامپ می‌دانند که عراق را در درجه اول یک پرونده اقتصادی و منابع نفتی آن را جوهره توجه مستمر آمریکا می‌داند.

این اظهارات که آرزوی قدیمی ترامپ برای سیطره بر منابع نفتی عراق را به یاد می‌آورد (زمانی که گفت: «نفت عراق باید از سال ۲۰۰۳ تحت مدیریت آمریکا قرار می‌گرفت»)، همراه با اعزام فرستاده‌ای که یک تاجر با سابقه در مدیریت ثروت و بازار است، به عنوان نشانه‌ای از بازگشت منطق «نفت در برابر نفوذ» خوانده می‌شود. براساس تحلیل‌های اقتصادی، انتخاب شخصیتی با تجربه در مدیریت بازار و انرژی ممکن است زمینه را برای بازترسیم نقشه نفوذ اقتصادی آمریکا در عراق به شیوه‌ای مستقیم‌تر فراهم کند.

در پرتو این همزمانی، محتمل است که مأموریت این فرستاده از پیگیری روابط دیپلماتیک به مدیریت پرونده منابع و ثروت‌ها تغییر یابد. کارشناسان حوزه انرژی تأکید می‌کنند که ایالات متحده امروز به دنبال بازپس‌گیری نفوذ خود در بخش نفت عراق است، چه از طریق شرکت‌های سرمایه‌گذاری و چه از طریق نفوذ سیاسی مستقیم فرستاده جدیدش.

واکنش‌های داخلی

در سطح داخلی، واکنش‌های عراقی به سه مسیر متفاوت تقسیم شده است. «چارچوب هماهنگی» این انتصاب را گامی طبیعی دانسته اما تأکید کرده که هر فرستاده‌ای باید از طریق کانال‌های رسمی بغداد تأیید شود. نیروهای مخالف نفوذ ایران، این اقدام را فرصتی برای کاهش گسترش نفوذ تهران و تقویت حاکمیت دولت عراق دیده‌اند. اما در راهبروهایی دولت فدرال، رویکردی محتاطانه حاکم است که به ارتباط سازنده با واشنگتن فرامی‌خواند، اما اذعان دارد که این انتصاب ممکن است واقعیتی جدید را تثبیت کند که در آن، عراق بیش از آنکه صاحب منابع خود یا حتی یک شریک باشد، یک دریافت‌کننده منفعل خواهد بود.

این موضع دوگانه، بازتاب‌دهنده شکافی در نخبگان سیاسی میان کسانی است که این اقدام را تهدیدی برای حاکمیت می‌دانند و کسانی که آن را فرصتی برای فعال‌سازی توازن بین‌المللی به نفع بغداد تلقی می‌کنند. اکنون عراق در برابر معادله‌ای دقیق قرار گرفته است: حفظ حاکمیت بدون از دست دادن ارتباط با ایالات متحده که ثابت کرده اگر به نتیجه نرسد، ابایی از آشفته‌سازی فضای داخلی عراق ندارد.

در بحبوحه این تحول، زاویه جدیدی در ارتباط با اقلیم کردستان پدیدار شده است. لقمان حسین، پژوهشگر مسائل سیاسی، در گفتگو با «بغداد الیوم» می‌گوید: «کردها پیش از این حضور خود را

در ایالات متحده تقویت کرده و روابط گسترده‌ای در آنجا دارند، تا جایی که برخی تقریباً میان احزاب کرد با حمایت و فشار مستقیم آمریکا صورت گرفته است.» او افزود: «هر تغییری در سیاست آمریکا، بیشترین سود را برای کردها به همراه دارد و بنابراین، اقدام ترامپ در انتصاب یک فرستاده ویژه ممکن است جایگاه کردها را که در سال‌های اخیر تضعیف شده بود، تقویت کند.»

از این گفته چنین برمی‌آید که واشنگتن همزمان با مهندسی مجدد نمایندگی خود در بغداد، رشته اتصال خود با اربیل را حفظ می‌کند، زیرا این اقلیم همواره دروازه‌ای برای هر پروژه آمریکایی بوده که در عبور از بغداد با مشکل مواجه شده است. کارشناسان مسائل کرد معتقدند این انعطاف‌پذیری آمریکا در قبال اقلیم، ممکن است نقش آن را در میانجی‌گری‌های منطقه‌ای و پرونده‌های نفتی مشترک دوباره فعال کند، به ویژه اگر فرستاده جدید آمریکا سیاست گشایش اقتصادی مستقیم را در پیش گیرد.

انتخابات عراق

با نزدیک شدن به انتخابات عراق، در ۱۱ نوامبر، واشنگتن در قبال این کشور رویکردی دوگانه را در پیش گرفته است: از یک سو، تهدید به تحریم‌های احتمالی و از سوی دیگر، تعیین یک فرستاده ویژه جدید. این اقدامات نشان می‌دهد که پرونده عراق بار دیگر به عنوان یک «میدان آزمون» برای توازن بازدارندگی با محور مقاومت، و نه یک عرصه رویارویی مستقیم، در کانون توجه سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است.

این سیگنال‌ها، خوانشی اولیه از موضع دولت آمریکا را به دست می‌دهد که می‌کوشد پیش از استحقاق انتخاباتی، ضرب‌آهنگ صحنه سیاسی عراق را از طریق ابزارهایی کم‌تنش‌تر اما با تأثیرگذاری بلندمدت‌تر، مانند فشارهای اقتصادی و محدود کردن کانال‌های مالی، به جای تحریم‌های فوری، تنظیم کند.

عدنان التیمی، تحلیلگر سیاسی، در گفتگو با «بغداد الیوم» معتقد است که صحبت از اعمال تحریم بر نخبگان رده اول عراق پیش از انتخابات، «در مقطع کنونی بعید است». او می‌گوید واشنگتن «در حال حاضر ترجیح می‌دهد صحنه را از طریق نماینده جدید خود در بغداد رصد کند، پیش از آنکه تصمیمات قاطعانه‌تری بگیرد.»

التیمی خاطرنشان می‌کند که «استراتژی آمریکا در خاورمیانه اکنون بر پایه حمایت از نفوذ اسرائیل و محدود کردن فضای مانور نیروهای محور [مقاومت]، همراه با کاهش و محصور کردن نفوذ ایران در داخل مرزهایش، استوار است.» او توضیح می‌دهد که «این رویکرد ممکن است عراق را با اقدامات یا فشارهای اقتصادی مشخصی در برگیرد، اما بدون ضربه زدن مستقیم به رهبران سیاسی تأثیرگذار پیش از انتخابات، تا توازن داخلی بر هم نخورد.» تحلیل التیمی بازتاب‌دهنده رویکردی آمریکایی است که بر «نظارت و فشار» و نه «رویارویی» استوار است.

در نقطه مقابل، احمد الشریفی، پژوهشگر امور استراتژیک، معتقد است که اعمال تحریم‌ها همچنان گزینه‌ای قوی و مطرح است و حتی انتظار می‌رود «چند روز پیش از انتخابات اجرایی شود.» او اشاره می‌کند که «این فهرست شامل نمادهای سیاسی برجسته‌ای خواهد بود که در صدر فهرست‌های انتخاباتی قرار دارند و برخی از آنها با پرونده‌های فساد

یا اتهامات مرتبط با تروریسم روبرو هستند.» بر اساس این خوانش، تحریم‌ها، در صورت صدور، پیامی دوگانه خواهند داشت: نخست، تأکید بر تعهد دولت ترامپ به مبارزه با شبکه‌های به‌قول خود فاسد مرتبط با ایران؛ و دوم، تنظیم صحنه عراق در چارچوب یک معادله فشار سیاسی پیش از انتخابات. الشریفی معتقد است که تحریم‌ها «می‌توانند به ابزاری برای تضعیف نفوذ نیروهای تبدیل شوند که واشنگتن آنها را امتداد محور ایران می‌داند و از کسب نمایندگی گسترده توسط آنها در پارلمان آینده جلوگیری کند.»

بر اساس ارزیابی‌های سیاسی در عراق، مأموریت سافایا بر آزمودن مواضع نیروهای عراقی در قبال حضور آمریکا و رصد واکنش آنها به طرح‌های بازآرایی جایگاه آمریکا در منطقه متمرکز خواهد بود؛ آن هم در زمانی که واشنگتن می‌کوشد نفوذ ایران را با ابزارهای اقتصادی و نه نظامی، مهار کند.

خوانش‌های متقاطع نشان می‌دهد که دولت آمریکا به انتخابات آینده عراق به عنوان فرصتی برای بازآرایی توازن قوا در بغداد بدون ایجاد یک رویارویی بازمی‌نگرد. تحریم‌ها، اگرچه گزینه‌ای موجود هستند، اما در لحظه کنونی مسیر ترجیحی به شمار نمی‌روند، به ویژه با وجود ابزارهای نرم‌تری مانند فرستاده ویژه و شبکه‌های مالی بین‌المللی. در مقابل، ممکن است تحریم‌ها به عنوان ابزاری نمادین در روزهای پایانی پیش از رأی‌گیری برای ارسال سیگنال‌های بازدارندگی سیاسی به کار گرفته شوند، نه برای تغییری بنیادین در ساختار قدرت.

شماری از پژوهشگران معتقدند که واشنگتن به دنبال مرحله کنترل نرم بر تصمیم‌گیری‌های عراق است؛ از طریق کند کردن نفوذ ایران بدون منفجر کردن یک رویارویی داخلی، و آزمودن این مسیر با به کارگیری شخصیت‌های غیرمعارفی مانند مارک سافایا.

میان دیدگاه التیمی که به نظارت و انتظار فرا می‌خواند و ارزیابی الشریفی که رویارویی را پیش‌بینی می‌کند، یک امر ثابت باقی می‌ماند: واشنگتن با مجموعه‌ای از ابزارهای متفاوت به بغداد بازمی‌گردد؛ ابزارهایی که به گفته ناظران، بیش از آنکه بر «رویارویی» متکی باشند، بر «فشار» و بیش از آنکه بر «شعار» استوار باشند، بر «منافع» تمرکز دارند.

به نظر می‌رسد دولت ترامپ در حال بازنویسی حضور خود در عراق به شیوه‌ای است که از عرف دیپلماتیک فراتر رفته و به چیزی شبیه «دیپلماسی کسب‌وکار» می‌رسد؛ جایی که روابط از قالب سیاسی خود به معاملاتی اقتصادی با پوشش سیاسی تبدیل می‌شوند. فرستاده جدید صرفاً یک حامل پیام نیست، بلکه ویتربنی برای تبدیل رابطه به مدیریتی مستقیم از سوی کاخ سفید است که نهادها را دور می‌زند و به واشنگتن دسترسی فوری به تصمیم‌گیری‌های عراق می‌بخشد.

انتصاب سافایا، همراه با گفتمان ترامپ در شرم‌الشیخ، نشان می‌دهد که واشنگتن به همان اصل قدیمی بازگشته است: عراق پیش از آنکه یک متحد سیاسی باشد، یک منبع استراتژیک است. تحلیلگران نتیجه می‌گیرند که اگر بغداد استراتژی متوازنی را در برخورد با این الگوی جدید از روابط اتخاذ نکند، ممکن است خود را در برابر مرحله‌ای از «قیمومیت اقتصادی» بیابد که با چهره‌ای جدید و ابزارهایی نرم‌تر، اما نافذتر در عمق عراق مدیریت می‌شود.

نبض جنگ در لبنان

اگر فشار سیاسی برای خلع سلاح شکست بخورد گزینه نظامی روی میز است

دروغ بزرگ خلع سلاح حزب الله

در راستای فشارهای مستقیم آمریکا بر دولت لبنان برای درگیری نظامی با مقاومت، ژنرال تامیر هیمن، رئیس مؤسسه مطالعات شورای امنیت ملی اسرائیل، در مقاله‌ای با عنوان «دروغ بزرگ موسوم به خلع سلاح حزب الله در لبنان»، دیدگاهی جامع را در این باره ارائه کرد. هیمن گفت: «اسرائیل گمان می‌کند که در لبنان به یک پیروزی قاطع دست یافته، اما این یک اشتباه خطرناک است. وضعیت سکون کنونی به نفع ایران است که در حال بازسازی حزب الله است، در حالی که جهان به صدور بیانیه‌ها بسنده می‌کند.» او خاطرنشان کرد: «راه حل تنها حملات ارتش اسرائیل نیست، بلکه فشار مشترک آمریکا و اسرائیل برای وادار کردن ارتش لبنان به اقدام است.» هیمن معتقد است که «رهبری لبنان در حال حاضر فرصتی تاریخی را در اختیار اسرائیل قرار داده است. رئیس جمهور جوزف عون و نخست وزیر نواف سلام، اولین کسانی هستند که صراحتاً تمایل خود را برای خلع سلاح حزب الله اعلام کرده‌اند و بر ارتش لبنان فشار می‌آورند تا طرحی عملی برای اجرای آن ارائه دهد. این امر تا حد زیادی به لطف تضعیف حزب الله در نتیجه دستاوردهای ارتش ما رخ داده است.»

با این حال، هیمن اشاره کرد که «فراتر از این تمایل، تهدیدی واقعی برای بقای لبنان وجود دارد و آن، خطر یک جنگ داخلی است. ضربه تاریخی که لبنان را تا بن ویران کرد، ترافدی‌ای است که هرگونه ریسکی، هرچند کوچک را غیرقابل قبول می‌سازد. به همین دلیل، ما شاهد اظهارات شگفت‌انگیزی هستیم، اما هیچ اقدامی را در میدان نمی‌بینیم، زیرا هرگونه اصطکاک با حزب الله یک خطر استراتژیک محسوب می‌شود. بنابراین، بله، طرحی برای خلع سلاح حزب الله وجود دارد، اما هرگز توسط دولت لبنان تصویب نشده است. بله، اظهاراتی وجود دارد، اما هیچ درگیری واقعی با حزب الله در میدان

رسانه‌های رژیم صهیونیستی به کارزار ارباب و جنگ روانی علیه لبنان ادامه می‌دهند. شبکه ۲۴ NEWS به نقل از یک مقام اسرائیلی گزارش داد: «به زودی به نقطه تصمیم‌گیری نهایی درباره اجرای عملیات در لبنان خواهیم رسید.» به گفته یک مقام دیگر که با «سازمان رادیو و تلویزیون اسرائیل» گفتگو کرده، «حزب الله در ماه‌های اخیر موفق به قاچاق صدها موشک کوتاه‌برد از سوریه به لبنان شده و ارتش اسرائیل تنها موفق به خنثی‌سازی بخشی از این محموله‌ها شده است.» او افزود: «این اطلاعات به مقامات آمریکایی که در روزهای اخیر به اسرائیل سفر کرده‌اند، همراه با یک درخواست مستقیم از سوی اسرائیل مبنی بر لزوم ادامه حملات در لبنان در آینده نزدیک، ارائه شده است.»

پیش از این افشاگری‌ها، وبسایت اسرائیلی «جدشوت بدون سانسور» خبری قابل توجه منتشر کرد مبنی بر اینکه «ارتش اسرائیل ضربه قدرتمندی را برای بازگشت به نبرد علیه حزب الله آماده کرده و جزئیات آن به دلیل ملاحظات امنیتی قابل انتشار نیست و صحبت از آمادگی برای چندین روز نبرد است.» همچنین، رسانه‌ها بخشی از گزارش روزنامه «معاریو» را بازنشر کردند که به «انتظار تشدید بمباران‌های اسرائیل در داخل لبنان و ادامه فشار نظامی بر حزب الله، همزمان با فشارهای فزاینده از سوی دولت لبنان برای وادار کردن آن به خلع سلاح» اشاره داشت.

این روزنامه افزود: «یک حرکت دوگانه شبیه به انبر وجود دارد که در آن، تحرکات اسرائیل با اقدامات دولت‌های لبنان و سوریه تلاقی پیدا می‌کند.» این گزارش همچنین اشاره کرد که «نهاد امنیتی اسرائیل برآورد می‌کند که حزب الله ممکن است در سایه ادامه حملات و ترورهای اسرائیل و فشارهای داخلی دولت برای خلع سلاح، دست به حملاتی علیه اسرائیل بزند.»



واشننگتن دیگر به استدلال‌های برخی مسئولان لبنانی مبنی بر دشواری اجرای تصمیم انحصار سلاح در دست دولت، قانع نیست. این منابع می‌افزایند که مقامات آمریکایی تأکید کرده‌اند که به اطلاعاتی از اسرائیل دست یافته‌اند که به بازسازی توانمندی‌های نظامی حزب‌الله در لبنان و همچنین نشانه‌هایی از قصد این گروه برای اجرای عملیات نظامی و امنیتی علیه اهداف اسرائیلی در خارج مربوط می‌شود.

منابع رسمی نیز رسیدن هشدارهای جدیدی از سوی طرف‌های غربی به مقامات لبنانی را تأیید کرده و گفته‌اند که رئیس‌جمهور جوف عون در پاسخ به درخواست‌های مکرر برای اجرای تصمیم خلع سلاح، این اقدام را «غیرممکن» دانسته و اشاره کرده است که ارتش لبنان در موقعیتی نیست که بتواند این مأوریت را انجام دهد و هرگونه تلاش برای خلع سلاح به زور، به معنای وقوع یک جنگ داخلی خواهد بود.

به گفته این منابع، عون به میانجی‌گران خارجی توضیح داده است که «تأکید حزب‌الله بر آمادگی خود برای نبرد در دفاع از سلاحش، یک پیام سیاسی، تاکتیک یا مانور نیست» و «همه در لبنان می‌دانند که حزب‌الله در این تصمیم خود جدی است» و «برای هر مسئولی در قدرت، اتخاذ تصمیمی که به درگیری داخلی منجر شود، دشوار است.»

سیل میانجی‌گران و دیپلمات‌ها

در همین حال، افشای رسانه‌های دشمن دربارهٔ احتمالات تشدید تنش با لبنان فضایی از نگرانی را به وجود آورد که به تحرکات دیپلماتیک فعال به سوی بیروت منجر شد؛ تحرکاتی که به عنوان بازتاب هراس بین‌المللی از وقوع یک تنش گسترده از سوی اسرائیل تفسیر شد.

این هفته با ورود مورگان اورتگاس، فرستاده آمریکا، از سرزمین‌های اشغالی به بیروت آغاز شد. او در این سفر که تا ۲۸ اکتبر ادامه دارد، در نشست کمیته «مکانیسم» در رأس الناقوره شرکت می‌کند. همچنین، ورود احمد ابوالغیط، دبیرکل اتحادیه عرب، اعلام شد و انتظار می‌رود سرلشکر حسن رشاد، وزیر اطلاعات مصر و یزید بن فرحان، فرستاده عربستان سعودی نیز به زودی وارد بیروت شوند.

همچنین، انتظار می‌رود باراک طی دو روز آینده به بیروت سفر کند؛ سفری که پیش از ورود میشل عیسی، سفیر جدید آمریکا که پیش از دهم نوامبر کار خود را آغاز خواهد کرد، انجام می‌شود. داده‌ها حاکی از آن است که اگر باراک در دستیابی به تفاهمی برای آغاز یک دور مذاکرات ثمربخش شکست بخورد، پرونده لبنان به سفیر جدید واگذار خواهد شد؛ نشانه‌ای که به عنوان کاهش سطح توجه آمریکا به پرونده لبنان تلقی می‌شود.

در حالی که تمرکز گفتگوها بر این است که تمام این سفرها با هدف ترغیب دولت لبنان به تکمیل اجرای طرح خود، خلع سلاح حزب‌الله، استقرار در جنوب و ورود به مذاکرات مستقیم با دشمن اسرائیلی صورت می‌گیرد، منابع گفتند: «آمریکایی‌ها موضع خود را به رئیس‌جمهور عون ابلاغ کرده و مخالفت دولت آمریکا با استدلال‌های او مبنی بر اینکه این امر به جنگ داخلی منجر خواهد شد را به او منتقل کرده‌اند. آن‌ها تأکید کرده‌اند که اگر لازم باشد، اسرائیل خود این مأوریت را بر عهده گرفته و ضربه بزرگی به لبنان وارد خواهد کرد.» تا چند روز گذشته، هنوز مشخص نبود که اورتگاس چه پیامی با خود به همراه دارد، هرچند او به شخصیت‌های لبنانی نزدیک به خود که دربارهٔ صحت شایعات مربوط به تعیین یک ضرب‌الاجل پرسیده بودند، پاسخ منفی داده و تأکید کرده که «برای بررسی وضعیت مرزها اینجا حضور دارد.» این در حالی است که نشست جدید کمیته «مکانیسم» به ریاست ژنرال جوزف کلیرفید و با حضور او برگزار شد.

به گفته منابع، ورود مصر به جبهه لبنان پس از آنکه حضورش پیش از این به مشارکت در «کمیته پنج‌جانبه» محدود بود، قابل توجه است. علاء موسی، سفیر مصر، پس از دیدار با رئیس‌جمهور عون گفت که مصر «امیدوار است بتوانیم از روابط خود با طرف‌های مختلف برای کمک به لبنان جهت خروج از این مرحله پیچیده استفاده کنیم، زیرا آنچه لبنان از سر می‌گذراند، نیازمند احتیاط است و باید در اسرع وقت برای مهار آن تلاش کرد.» او افزود: «آتش‌بس در غزه به همه فرصتی برای نفس کشیدن داد و انتظار می‌رود که آرام شدن اوضاع در آنجا، تأثیر مثبتی بر منطقه بگذارد.» او تأکید کرد: «نگاه مثبت به آنچه در غزه رخ داد، باید به پرونده‌های دیگر منطقه، و در رأس آنها پرونده لبنان، نیز تسری یابد.»

این روزنامه افزود: «یک حرکت دوگانه شبیه به انبر وجود دارد که در آن، تحرکات اسرائیل با اقدامات دولت‌های لبنان و سوریه تلاقی پیدا می‌کند.» این گزارش همچنین اشاره کرد که «نهاد امنیتی اسرائیل برآورد می‌کند که حزب‌الله ممکن است در سایه ادامهٔ حملات و ترورهای اسرائیل و فشارهای داخلی دولت برای خلع سلاح، دست به حملاتی علیه اسرائیل بزند.»

رخ نداده است.»

همین افزود: «از دیدگاه اسرائیل، تهدید بزرگ برطرف شده و اقدامات مداوم برای جلوگیری از بازسازی قدرت حزب‌الله، در این مرحله کافی است. نه تمایلی وجود دارد و نه عجله‌ای برای پیشرفت بیشتر در سطح دیپلماتیک. مشکل اینجاست که این رویکرد کاملاً با جدول زمانی ایران همخوانی دارد؛ آنها نیز به زمان نیاز دارند. نباید خود را فریب دهیم که با حملات پراکنده، موفق به جلوگیری از قدرتمندتر شدن یک ارتش تروریستی خواهیم شد. ما پیش از این آموخته‌ایم که این روش کارساز نیست.» او نتیجه گرفت که «بدون اقدام عملی، زمان خواهد گذشت و دروغ لبنان در برابر واقعیت رنگ خواهد باخت» و آنچه لازم است «سرمایه‌گذاری بر روی انرژی دونالد ترامپ و مطالبهٔ اقدام ملموس است. باید ارتش لبنان را به رویارویی با حزب‌الله تشویق کرد. حتی اگر این درگیری جزئی باشد، جایگاه، کرامت و اقتدار ارتش را در برابر دولت لبنان تقویت خواهد کرد. و در نهایت، تا زمانی که اوضاع تغییر نکند، باید به حملات ارتش اسرائیل ادامه داد، اما نباید آنها را راه حل نهایی دانست.»

نشانه‌های متناقض

با وجود این، منابع لبنانی نسبت به افتادن در دام ارباب رسانه‌های هشدار داده‌اند. آنها توضیح دادند که اگرچه احتمال وقوع یک جنگ بزرگ همواره وجود دارد، اما شاخص‌های میدانی در این زمینه متناقض است. برخلاف آنچه گفته می‌شود که رزمایش اخیر ارتش اشغالگر با باقی‌ماندن تعداد زیادی از نیروها در شمال به پایان رسیده، منابع نظامی از نیروهای «یونیفل» مستقر در جنوب، از عدم وجود نشانه‌های جدی یا واقعی برای آغاز جنگ با لبنان خبر می‌دهند.

در همین چارچوب، منابع آگاه به اخباری که طی دو روز گذشته منتشر شده، از جمله «ترخیص شمار بیشتری از سربازان ذخیره و لغو فراخوان‌های برنامه‌ریزی‌شده برای ماه‌های آینده» و همچنین «ادامهٔ بازگرداندن ساکنان شهرک‌های شمالی توسط اسرائیل» اشاره کردند. این منابع برآورد کردند که «اسرائیل ممکن است عملیات‌های هدف‌گیری و ترورهای خود را در شماری از مناطق گسترش دهد و عملیات‌های دردناکی را اجرا کند.»

در این بین آرایش دیپلماتیک آمریکا نیز شمایی از یک ضرب‌العجل را به منطقه و لبنان مخابره می‌کند. تا به حال اظهار نظر قطعی‌ای انجام نشده اما صحبت‌های نمایندهٔ ویژهٔ ترامپ نشان می‌دهد اگر توافقی در کار نباشد، دست اسرائیل برای هرگونه اقدام نظامی بسیار باز خواهد بود.

تام باراک پیش از سفر به بیروت به نوعی هشدار نهایی خود را اعلام کرد و اظهار داشت: «این آخرین سفر من به لبنان خواهد بود. به رؤسای سه‌گانه خواهیم گفت که فرصتی نهایی در اختیار دارند؛ یا درس عبرت بگیرند و تصمیم به ورود به مذاکرات مستقیم با اسرائیل تحت نظارت ایالات متحده بگیرند تا جدول زمانی و سازوکاری برای خلع سلاح حزب‌الله تدوین کنند، یا لبنان به سرنوشت خود رها خواهد شد و برای مدتی طولانی چنین خواهد ماند. دیگر کسی نه در آمریکا و نه در منطقه به آن اهمیت نخواهد داد و هیچ‌کس قادر به اعمال فشار بر اسرائیل برای جلوگیری از هر اقدامی که برای خلع سلاح به زور مناسب بداند، نخواهد بود.»

این یک جمع‌بندی فرضی نیست، بلکه پیامی روشن است که محافل آگاه در بیروت آن را دریافت کرده‌اند و محتوای تماس‌های جاری با تام باراک، فرستادهٔ ویژه آمریکا را که برای سفر به بیروت طی چند روز آینده آماده می‌شود، روشن می‌سازد. او در این سفر با رؤسای سه‌گانه و فرمانده ارتش دیدار خواهد کرد. بر اساس آنچه از او نقل شده، اگر لبنان با پذیرش میانجی‌گری آمریکا برای مدیریت یک توافق مستقیم با اسرائیل مخالفت کند، این مأوریت ممکن است آخرین مأوریت او باشد.

بر اساس اطلاعات، آمریکایی‌ها به صراحت از فرمولی برای مذاکره، کاملاً مشابه آنچه میان سوریه و اسرائیل در جریان است، سخن می‌گویند و

هیئت صلح نامشروع

بیم سران کشورهای عربی از حضور بلر مربوط به افکار عمومی است

FT

فرمول حکمرانی را برقرار کنید و مشکلاتی پدیدار شود، مردم بلر را هدف قرار داده و خواهند گفت او بریتانیایی است، مانند یک قدرت استعماری عمل می‌کند و همه این چیزها» او افزود: «این مأموریت بسیار دشواری است و ممکن است شکست بخورد، پس چرا کسی را در این جایگاه قرار دهیم که آن را دشوارتر کند؟»

جزئیات طرح ترامپ

بلر که پس از ترک داویننگ استریت در سال ۲۰۰۷ به عنوان فرستاده خاورمیانه خدمت می‌کرد، تنها فردی است که در طرح ۲۰ ماده‌ای ترامپ برای پایان دادن به جنگ دو ساله میان اسرائیل و حماس، به عنوان عضو این هیئت نام برده شده است. طرح ترامپ بیان می‌کند که این هیئت شامل «سران دیگر کشورها» خواهد بود و «چارچوب و تأمین مالی بازسازی غزه را مدیریت خواهد کرد». این هیئت بر باریکه غزه نظارت خواهد کرد تا زمانی که تشکیلات خودگردان فلسطین، که بخش‌های محدودی از کرانه باختری اشغالی را اداره می‌کند، اصلاح شده و بتواند «به طور مؤثر» کنترل غزه را به دست گیرد. این هیئت همچنین بر کمیته‌ای از تکنوکرات‌های فلسطینی که خدمات عمومی را در این باریکه (که از سال ۲۰۰۷ تحت کنترل حماس بوده) مدیریت خواهند کرد، نظارت خواهد داشت. اما در این ماه، ترامپ، که قرار است ریاست این هیئت را بر عهده داشته باشد، اذعان کرده که مقاومتی در برابر انتصاب بلر وجود دارد. ترامپ گفت: «می‌خواهم بفهمم که آیا تونی نزد همگان محبوب خواهد بود یا خیر، چون واقعاً این را نمی‌دانم.»

دولت او در تدوین و اجرای این طرح، همکاری نزدیکی با کشورهای عربی و مسلمان داشته است. واشنگتن انتظار دارد که آنها بخش عمده‌ای از نیروهای یک سازمان ثبات بخش بین‌المللی را که در غزه مستقر خواهد شد و همچنین بودجه مورد نیاز برای بازسازی گسترده این باریکه را تأمین کنند. با این حال، بسیاری از جزئیات هنوز باید مشخص شوند. دیپلمات چهارم گفت: «هیچ‌کس اطلاعات بیشتری درباره این هیئت صلح، اینکه چه کسانی در آن

تصمیم دونالد ترامپ برای سپردن نقشی کلیدی در نظارت بر غزه به تونی بلر، با مخالفت‌هایی از سوی برخی کشورهای عربی و مسلمان مواجه شده است. این امر، چالش‌های پیش روی طرح‌های حمایت آمریکا برای مدیریت این باریکه پس از پایان جنگ را برجسته می‌سازد.

سه دیپلمات به روزنامه «فایننشال تایمز» گفته‌اند که برخی دولت‌های عربی و مسلمان به دلیل حمایت بلر از تهاجم به رهبری آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، نسبت به برنامه‌هایی که شامل حضور او در «هیئت صلح» برای نظارت بر دوران گذار پس از جنگ در این باریکه ویران شده می‌شود، ابراز نگرانی کرده‌اند. این دیپلمات‌ها همچنین به نگرانی‌هایی اشاره کردند مبنی بر اینکه طرح‌های اولیه نخست‌وزیر پیشین بریتانیا، نقش فلسطینیان را در اداره غزه به حاشیه می‌راند.

کشورهایی که ترامپ در مورد آینده غزه با آنها مشورت کرده است، شامل عربستان سعودی، امارات متحده عربی، مصر، اردن، قطر، ترکیه و اندونزی می‌شوند. این دیپلمات‌ها به دلیل حساسیت موضوع، از ذکر نام کشورهایایی که با انتصاب بلر مخالف بودند، خودداری کردند.

یک دیپلمات عرب گفت: «برخی کشورها به دلیل دیدگاه یا گذشته او، با وی مشکل دارند. دیگران فکر می‌کنند که مقاومتی از سوی فلسطینیان در برابر او وجود خواهد داشت و بنابراین او می‌تواند روند توافق را کند کرده یا برای آن مشکلاتی ایجاد کند.»

دیپلمات دیگری افزود: «شهرت بلر و نقش او در عراق، به طور کلی منفی تلقی می‌شود. بنابراین همه چیز به این بستگی دارد که اوضاع چگونه شکل خواهد گرفت.» او با اشاره به گروه کشورهای با اکثریت مسلمان و عرب، اضافه کرد: «در حال حاضر یک سازوکار عربی-اسلامی برای بحث درباره مواضع وجود دارد، و در جریان این رایزنی‌ها، برخی واکنش‌های منفی مشاهده شد.»

دیپلمات سوم گفت که بلر «با نخبگان، به ویژه در خلیج فارس روابط خوبی دارد. اما در سطح مردمی، این برای غزه بسیار بد است، زیرا از روز اول اگر این



خواهند بود یا چه کاری انجام خواهد داد، ندارد».

نقش بلر و کوشنر

نخست وزیر پیشین بریتانیا بیش از یک سال به صورت انفرادی بر روی طرح‌هایی برای غزه کار می‌کرد و از «مؤسسه تونی بلر» خود برای تدوین ایده‌ها استفاده می‌نمود، پیش از آنکه ترامپ ابتکار خود را اعلام کند. یکی از مضامین اصلی پیشنهادات بلر، شامل یک قیمومیت بین‌المللی برای این باریکه محاصره شده فلسطینی بود. او با جرد کوشنر، داماد ترامپ و فرستاده خاورمیانه در دوره اول ریاست جمهوری او، هماهنگی داشته است. این دو در ماه اوت در نشست در کاخ سفید با ترامپ و مقامات ارشد او درباره غزه شرکت کردند و از آن زمان، کوشنر پس از آنکه طرح ۲۰ ماده‌ای رئیس جمهور در این ماه به آتش بس منجر شد، نقش بسیار برجسته‌تری را بر عهده گرفته است.

یکی از متحدان بلر گفت: «البته که از سوی افراد مشخصی مخالفت‌هایی وجود خواهد داشت، اما دیگران اذعان دارند که او نقشی حیاتی در تدوین طرحی که به جنگ پایان داد، ایفا کرده و از حمایت قوی در میان رهبران منطقه برخوردار است».

به گفته دیپلمات‌ها، مقامات عرب و اروپایی نگران بودند که طرح‌های بلر بیش از حد بر نگرانی‌های اسرائیل متمرکز باشد، فلسطینیان را به حاشیه براند و به دلیل حمایت او از اداره غزه توسط یک قیمومیت بین‌المللی موسوم به GITA فاقد مشروعیت باشد. در پیش‌نویس طرح بلر آمده بود که هیئت بین‌المللی اختیارات عالی استراتژیک و سیاسی را اعمال خواهد کرد.

متحد نخست‌وزیر پیشین گفت: «این تصور که او فلسطینیان را به حاشیه می‌راند، مضحک است. برعکس، او به شدت برای مشارکت آنها و به طور مشخص برای اینکه غزه و کرانه باختری پس از دوران گذار تحت رهبری تشکیلات خودگردان متحد شوند، تلاش کرده است».

به گفته دیپلمات‌ها، مقامات عرب و اروپایی نگران بودند که طرح‌های بلر بیش از حد بر نگرانی‌های اسرائیل متمرکز باشد، فلسطینیان را به حاشیه براند و به دلیل حمایت او از اداره غزه توسط یک قیمومیت بین‌المللی موسوم به GITA فاقد مشروعیت باشد. در پیش‌نویس طرح بلر آمده بود که هیئت بین‌المللی اختیارات عالی استراتژیک و سیاسی را اعمال خواهد کرد.

پس از رونمایی از طرح ترامپ، بلر آن را «جسورانه و هوشمندانه» توصیف کرد و اعلام نمود که خوشحال خواهد شد در «هیئت صلح» خدمت کند. بیشتر کشورهای عربی خواهان نقش بیشتری برای تشکیلات خودگردان در غزه هستند و نگرانند که بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، طرح را برای کاهش اشارات به این تشکیلات، اصلاح کرده باشد. نتانیاهو به شدت با هرگونه دخالت تشکیلات خودگردان در غزه مخالف است.

پس از دیدار با بلر در این ماه، حسین الشیخ، معاون رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین، گفت: «ما آمادگی خود را برای همکاری با ترامپ و بلر به منظور تحکیم آتش بس تأیید کرده‌ایم.» الشیخ در پستی در شبکه ایکس نوشت: «ما بر اهمیت توقف تضعیف تشکیلات خودگردان فلسطین تأکید کردیم. و به ویژه بازگرداندن درآمدهای بلوکه شده فلسطینی [توسط اسرائیل] و جلوگیری از تضعیف راه حل دو دولتی به عنوان مقدمه‌ای برای یک صلح جامع و پایدار».



بومرنگ طالبان

پیامدهای تداوم خطرات امنیتی برای اسلام‌آباد از سوی خاک افغانستان

مرزی از شامگاه شبیه تا بعدازظهر یکشنبه ادامه پیدا کرد.

منازعات مرزی

نیروهای پاکستانی به استفاده از توپخانه سنگین و راکت‌انداز، مواضع طالبان را در مناطق «انگور اده»، «باجور»، «کرم»، «دیر»، «چترال» و «بهرام چاه»

در ساعات اولیه ۱۱ اکتبر، نیروهای دفاعی دولت طالبان در افغانستان، در اقدامی تلافی‌جویانه در برابر حملات هوایی پاکستان در هفته پیش از آن به خاک افغانستان، از جمله پایتخت آن، کابل، حملاتی را به پاسگاه‌های مرزی متعدد ارتش پاکستان در شمال غربی این کشور ترتیب دادند. در حالی که مقامات پاکستانی از تأیید رسمی این رویداد خودداری کردند، درگیری‌های

شبکه های شبه نظامی فعالی از جمله «راو»، «داعش»، «طالبان پاکستان» و گروه های بلوچ بود. اما امتناع طالبان از مهار طالبان پاکستان، رهبری نظامی پاکستان را در گوشه رینگ قرار داده است.

در دوران ریاست جمهوری اشرف غنی و حامد کرزی نیز این شبه نظامیان فعال بودند و همواره چالشی برای تشکیلات نظامی پاکستان محسوب می شدند؛ با این وجود، شدت سرخوردگی در میان رهبران پاکستانی در دوران کنونی طالبان به سطحی بی سابقه رسیده است.

در واقع، تشکیلات نظامی پاکستان با انتظاری بیش از حد بر روی طالبان سرمایه گذاری کرده بود و از آن ها بسیار بیشتر از حد منطقی، توقع داشت. این انتظار وجود داشت که طالبان، به عنوان یک دارایی استراتژیک، از هر دستوری که به آنها داده شود، تبعیت خواهند کرد. با این حال، این انتظار برآورده نشد و رهبری پاکستان را در حالتی از خشم و شوک فرو برد.

برخی تحلیلگران معتقدند که تشدید ناگهانی تنش از سوی پاکستان ممکن است تلاشی برای تحت فشار قرار دادن طالبان پیش از هرگونه مذاکره احتمالی آمریکابر سر پایگاه هوایی بگرام باشد. اما مارک کینز این ایده را یک خیال پردازی می داند: «اگر پاکستان واقعاً این گونه فکر می کند، پس نه افغان ها و نه طالبان را درک نکرده است. هیچ افغانی بر سر حاکمیت خود مصالحه نخواهد کرد و به همین دلیل است که آنها از سال ۱۹۷۹ در حال جنگ بوده اند. پاکستان می تواند بر اساس دستورالعمل های آمریکا عمل کند، اما افغان ها هرگز کوتاه نخواهند آمد».

کابل زیر آتش

در ۹ اکتبر، جنگنده های پاکستانی استان پکتیا و بخش هایی از کابل را در تلافی حمله مرکبار طالبان پاکستان که منجر به کشته شدن ۱۱ سرباز پاکستانی شد، بمباران کردند. مقامات طالبان، پاکستان را به نقض حاکمیت افغانستان متهم کرده و نسبت به عواقب آن هشدار دادند. دولت طالبان این اقدام را یک عمل بی سابقه، خشونت آمیز و تحریک آمیز خواند که خشم گسترده ای را برانگیخته است.

این اولین بار نبود که پاکستان خاک افغانستان را بمباران می کرد. در آوریل ۲۰۲۲، اسلام آباد استان های خوست و کنر را هدف قرار داد که منجر به کشته شدن ۴۷ غیرنظامی و زخمی شدن ۲۳ تن دیگر شد. در دسامبر ۲۰۲۴ نیز حمله دیگری مخفیگاه های طالبان پاکستان را در پکتیا هدف قرار داد که به گفته مقامات طالبان، کشته شدن، پناهندگان و زیرستان شمالی بودند.

اسلام آباد استدلال می کند که طالبان پاکستان با مصونیت کامل از خاک افغانستان فعالیت می کند و رهبران کلیدی این گروه شبه نظامی پشتون در پناهگاه هایی در داخل افغانستان مستقر هستند. مقامات پاکستانی ادعا می کنند که بارها به کابل هشدار داده اند، اما به دلیل پیوندهای عمیق طالبان با این گروه، نادیده گرفته شده اند. حملات طالبان پاکستان از اوایل سال ۲۰۲۳، ۷۹ درصد افزایش یافته و خشونت ها در سال های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ تشدید شده است. به نظر می رسد تلاش های پاکستان برای مدیریت طالبان از طریق دیپلماسی، میانجی گری یا زور، در حال شکست است و پیامدهای این سیاست، مستقیماً گریبان گیر خود اسلام آباد شده است.

حمایت چند دهه ای پاکستان از طالبان، از یک سرمایه به یک بدهی تبدیل شده است. اسلام آباد که زمانی حامی اصلی این جنبش بود، اکنون خود را در معرض حملات «جنبش طالبان پاکستان»، شاخه ای پشتون با پیوندهای عمیق با کابل، می بیند. برخی منتقدان حتی معتقدند که پاکستان نقشی محوری در به وجود آوردن طالبان داشته و شهر کویت، گهواره ای بود که شخص ملا عمر، رهبر فقید این گروه، را در خود پرورش داد.

در استان های «خیبر پختونخوا» و «بلوچستان» در امتداد مرز پاکستان و افغانستان هدف قرار دادند. ذبیح الله مجاهد، سخنگوی طالبان، مدعی شد که در این درگیری ها ۵۸ سرباز پاکستانی کشته شده اند، در حالی که تلفات طرف افغان تنها ۹ نفر بوده است. شاخه رسانه ای ارتش پاکستان با رد این ادعا، آمار تلفات خود را ۲۳ کشته و ۲۹ زخمی اعلام کرد و مدعی شد که در حملات تلافی جویانه، ۲۰ تن از «عناصر طالبان و تروریست های وابسته» را از پای درآورده و چندین اردوگاه آموزشی را منهدم کرده است.

به گفته مجاهد، این درگیری ها پس از میانجی گری قطر و عربستان سعودی به طور ناگهانی متوقف شد، اما پاکستان در این مورد سکوت معناداری اختیار کرد.

در همین حین، دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، در جریان «اجلاس صلح غزه» در مصر، به این موضوع ورود کرد و اعلام نمود که پس از تضمین آتش بس در غزه، توجه خود را به «صلح پایدار» در جنوب آسیا معطوف خواهد کرد. شهباز شریف، نخست وزیر پاکستان نیز که در کنار او در شرم الشیخ حضور داشت، اعلام کرد که قصد دارد بار دیگر ترامپ را برای جایزه صلح نوبل نامزد کند. شریف با ستایش از نقش ترامپ در میانجی گری برای آتش بس غزه و آتش بس پیشین میان هند و پاکستان، او را «صادق ترین و شگفت انگیزترین نامزد برای جایزه صلح» توصیف و از او به عنوان رهبری که به توقف «هفت، و امروز، هشت جنگ» کمک کرده، قدردانی کرد.

در نهایت مذاکرات در دوحه با میانجیگری قطر و ترکیه برگزار شد و بر سر آتش بس و لزوم اجتناب از حمایت گروه های مسلح توافق صورت گرفت. بعد از دوحه دور دوم مذاکرات در استانبول آغاز شد اما به توافقی پایدار منجر نشد. وزیر دفاع پاکستان هشدار داد که اگر توافقی صورت نگیرد، ممکن است «جنگی باز» علیه افغانستان آغاز شود.

ورود هند به صحنه

زمان بندی این خشونت های فرامرزی از نظر سیاسی بسیار پرمعنا بود. این حملات همزمان با سفر رسمی امیرخان متقی، وزیر امور خارجه افغانستان، به دهلی نو صورت گرفت؛ این نخستین سفر او از زمان به قدرت رسیدن مجدد طالبان در سال ۲۰۲۱ بود. متقی در این سفر هشت روزه، با اس. جایشانکار، وزیر امور خارجه هند، برای احیای روابط دیپلماتیک و تجاری گفتگو کرد.

هند از این فرصت استفاده کرد و بازگشایی سفارت خود در کابل را که پس از بازگشت طالبان به قدرت تعطیل شده بود، اعلام نمود. مقامات طالبان تعهد دادند که از خاک افغانستان برای تهدید منافع هند استفاده نخواهد شد؛ پیامی که با هدف اطمینان بخشی به دهلی نو پس از حملات گذشته مرتبط با گروه های مستقر در پاکستان، ارسال شد.

مارک کینز، تحلیلگر ژئوپلیتیک هندی و متخصص امور پاکستان و بلوچستان، به «کردل» می گوید: «مولوی امیرخان متقی، وزیر خارجه افغانستان، با تعهد به اینکه از خاک افغانستان علیه هند استفاده نخواهد شد و با محکومیت شدید حمله پهلگام، تضمین های امنیتی ارائه داد». او می افزاید که دهلی نو در حال آماده سازی برای گسترش پروژه های بشردوستانه، پزشکی، برق آبی و آموزشی در افغانستان است: «این چرخش از حمایت از ائتلاف شمال در اواخر دهه ۱۹۹۰، به مدیریت بحران هواپیما ربایی قندهار در سال ۱۹۹۹، سپس حمایت از دولت های تحت الحمایه آمریکا یعنی کرزی و غنی، و اکنون اجازه سفر به وزیر خارجه طالبان، نشان می دهد که چگونه روابط بین الملل می تواند بر اساس نیازهای عمل گرایانه تغییر کند. درخواست هند از سازمان ملل برای معافیت سفر وزیر خارجه طالبان، نشان دهنده اشتیاق دهلی برای میزبانی از او و تعمیق بیشتر روابط میان دو ملت است.»

این تحولات از چشم اسلام آباد دور نماند. ارتش پاکستان در بیانیه ای اعلام کرد: «ما با نگرانی مشاهده کرده ایم که این تحریک قابل توجه، همزمان با سفر وزیر خارجه طالبان به هند، که به عنوان اصلی ترین حامی تروریسم در منطقه شناخته می شود، رخ داده است.»

نافرمانی طالبان، اسلام آباد را به لرزه درآورد

حمایت چند دهه ای پاکستان از طالبان، از یک سرمایه به یک بدهی تبدیل شده است. اسلام آباد که زمانی حامی اصلی این جنبش بود، اکنون خود را در معرض حملات «جنبش طالبان پاکستان»، شاخه ای پشتون با پیوندهای عمیق با کابل، می بیند. برخی منتقدان حتی معتقدند که پاکستان نقشی محوری در به وجود آوردن طالبان داشته و شهر کویت، گهواره ای بود که شخص ملا عمر، رهبر فقید این گروه، را در خود پرورش داد.

ثناء الله، روزنامه نگار متخصص امور افغانستان، به «کردل» توضیح می دهد که حتی پیش از تصرف کابل توسط طالبان در سال ۲۰۲۱، منطقه میزبان



دوستان و دشمنان افغانستان پاکستان عامل نزدیکی طالبان و هند است

اسلام آباد را به حمایت از تروریست‌ها متهم کرده و پایگاه‌های آنها را اهداف اصلی حملات پاکستان در ماه می شناسایی کرده بود. جایشانکار در گفتگوی خود با متقی خاطرنشان کرد: «همبستگی شما با ما پس از حمله تروریستی در کشمیر، قابل توجه است.»

در جریان سفر وزیر امور خارجه افغانستان به دهلی نو، نیروهای پاکستانی یک رشته حملات هوایی را در مرکز کابل انجام دادند. بر اساس گزارش‌های رسانه‌ای، هدف این حملات، رهبری جنبش «طالبان پاکستان» بوده است. چندین گزارش حاکی از آن بود که ارتش پاکستان موفق به کشتن چندین رهبر کلیدی این جنبش رادیکال، از جمله مفتی نور ولی محسود، امیر طالبان پاکستان از سال ۲۰۱۸، شده است.

این حادثه در بحبوحه اتهامات اسلام‌آباد مبنی بر پناه دادن طالبان به شبه‌نظامیان TTP در افغانستان رخ داد. پس از این حمله، خواجه آصف، وزیر دفاع پاکستان، پیامی را در شبکه اجتماعی ایکس منتشر کرد که مستقیماً به حملات هوایی در کابل اشاره داشت. او اظهار داشت که طالبان افغانستان بهای پناه دادن به طالبان پاکستان را خواهند پرداخت و تأکید کرد که صبر این کشور در برابر تروریست‌ها و حامیان آنها به سر آمده است.

بنابراین، حمله هوایی پاکستان دو هدف را دنبال می‌کرد. نخستین هدف آن حذف دشمن خود، یک جدایی طلب پشتون پاکستانی و رهبر مهم‌ترین گروه شبه‌نظامی معاند بود. این سازمان رادیکال در حال جنگی خونین علیه مقامات پاکستانی است و با طالبان افغانستان متحد است. اسلام‌آباد بارها از کابل خواسته است تا رهبران این گروه را تحویل دهد و از کمک به آن‌ها دست بردارد. در مقابل، طالبان افغانستان ارائه هرگونه کمکی به طالبان پاکستان را انکار کرده و از اقدام علیه آن‌ها خودداری می‌کنند.

دوم، پاکستان با این حمله هوایی، پیامی روشن و قاطع به طالبان فرستاد: از هند، دشمن اصلی و کلیدی اسلام‌آباد، دوری کنید. از این رو، زمان بندی حمله که همزمان با سفر تاریخی طالبان به دهلی نو انجام شد، برنامه‌ریزی شده و دقیق بود. در عین حال، سیاست خارجی پاکستان به سختی می‌تواند موفقیت آمیز خوانده شود. از زمان پیروزی طالبان در سال ۲۰۲۱، روابط افغانستان و پاکستان روبه وخامت گذاشته است. دوطرف درگیر یک منازعه سیاسی با شدت پایین هستند که گاهی به درگیری‌های نظامی کوتاه مدت منجر می‌شود. اسلام‌آباد و ارتش پاکستان نتوانسته‌اند روابطی مبتنی بر اعتماد و سود متقابل با حاکمان جدید کابل برقرار کنند. در همین حال، سیاست خارجی هند به طرز ماهرانه‌ای در حال تقویت موقعیت خود در افغانستان است و تعداد فزاینده‌ای از افغان‌ها را به سوی دهلی نو متمایل می‌کند.

بازگشایی سفارت هند در کابل، تماس‌های میان طالبان و دهلی نو را بیش از پیش تقویت و جایگاه هند را در افغانستان تثبیت خواهد کرد. با این حال، هیچ دلیلی وجود ندارد که باور کنیم روابط پاکستان و افغانستان در آینده نزدیک عادی خواهد شد.

فرایندهای سیاسی در جنوب و آسیای میانه به سرعت در حال دگرگونی است. متحدان سابق به دشمنانی سرسخت تبدیل شده و درگیر رویارویی‌های خونین می‌شوند، در حالی که طرف‌هایی که پیشتر به یکدیگر بی‌اعتماد بودند، مواضع خود را همسو کرده و به دنبال منافع مشترک هستند. طالبان در حال نزدیک شدن به هند است و همزمان در تقابلی شدید با پشتیبان و حامی پیشین خود، یعنی پاکستان، قرار دارد. در واقع، اگر این روند ادامه یابد و تقویت شود، می‌تواند به منزله یک انقلاب دیپلماتیک باشد.

هند در حال بازگشایی سفارت خود در کابل است. از سال ۲۰۲۱ که نیروهای آمریکایی و ناتو خروج خود را از افغانستان آغاز کردند و طالبان به سرعت قدرت را در بیشتر مناطق کشور، از جمله پایتخت، به دست گرفت، هیچ نمایندگی دیپلماتیکی از هند در این کشور وجود نداشته است.

تصمیم برای بازگشایی سفارت در دیداری میان امیرخان متقی، وزیر امور خارجه افغانستان، و سوبرامانیام جایشانکار، وزیر امور خارجه هند، اعلام شد. این دیدار در هند برگزار شد، جایی که هیئتی از طالبان برای نخستین بار پس از بازگشت به قدرت در سال ۲۰۲۱، به آن سفر کرده بود. جایشانکار گفت: «خوشحالم که امروز اعلام کنم مأموریت فنی در کابل به سطح سفارت هند ارتقا یافته است.»

وزیر هندی با ابراز خرسندی از دیدار با متقی در دهلی، او را «وزیر امور خارجه افغانستان» خطاب کرد، علی‌رغم اینکه هند به طور رسمی «امارت اسلامی افغانستان» را که توسط طالبان تأسیس شده، به رسمیت نمی‌شناسد. جایشانکار تأکید کرد که سفر متقی «گامی مهم در پیشبرد روابط و تقویت دوستی دیرینه هند و افغانستان است.» او اطمینان داد که «شرکت دیرینه ما با کابل در حال تجدید است» و به «پروژه‌های متعدد هندی که در افغانستان اجرا شده» اشاره کرد.

جایشانکار افزود: «ما می‌توانیم در مورد نگهداری و تعمیر پروژه‌های تکمیل شده و گام‌های لازم برای اتمام پروژه‌های دیگری که پیشتر تعهد کرده‌ایم، گفتگو کنیم. تیم‌های ما می‌توانند دیگر اولویت‌های توسعه‌ای افغانستان را بررسی کنند. ما آماده‌ایم تا اجرای شش پروژه جدید را آغاز کنیم.» او از متقی برای دعوت از شرکت‌های هندی جهت توسعه منابع معدنی افغانستان تشکر و ابراز امیدواری کرد که روابط تجاری تقویت شود. علاوه بر این، جایشانکار از اهدای ۲۰ دستگاه آمبولانس به کابل خبر داد و همچنین اعلام کرد که دستگاه‌های MRI و واکسن و دارو به این کشور ارسال خواهد شد و در زمینه مبارزه با اعتیاد به مواد مخدر، با سازمان ملل همکاری خواهد شد. او قول داد که پس از زلزله ۷.۵ که منجر به کشته شدن ۱۴۰۰ نفر شد، خانه‌های افغان‌ها بازسازی و برای پناهندگان مسکن ساخته شود. جایشانکار در دیدار با وزیر طالبان تأکید کرد: «هند کاملاً به حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال افغانستان متعهد است.» از سال ۲۰۲۱، دهلی ۵۰ هزار تن گندم، ۳۰۰ تن دارو، ۴۰ هزار لیتر آفت‌کش، ۱۰۰ میلیون دوز واکسن فلج اطفال، ۱.۵ میلیون دوز واکسن کرونا و دیگر اقلام بشردوستانه را به افغانستان ارسال کرده است.

جایشانکار در دیدار با متقی به تهدید مشترک تروریسم فرامرزی اشاره کرد که دیپلمات‌های هندی آن را با اقدامات ارتش پاکستان مرتبط می‌دانند. او یادآور شد که پس از حمله تروریستی پلنگ‌هام در کشمیر که به شدیدترین درگیری‌های هند و پاکستان از سال ۱۹۷۱ منجر شد، با متقی تلفنی گفتگو کرده است. دهلی،



بازیگری در تراز عدن و صنعا

حضر موت محل منازعه جدید امارات و عربستان در یمن است

THE CRADLE

در ابتدا به عنوان یک واکنش قبیله‌ای به ناراضیاتی‌های دیرینه از به حاشیه رانده شدن سیاسی و بهره‌کشی از منابع ظهور کرد. این ائتلاف تحت رهبری شیخ سعد بن هبریش العلی به سرعت به عنوان نماد ناراضیاتی محلی در بزرگترین استان یمن مطرح شد.

صبری سلمین بن مخاشن، از رهبران ائتلاف و سردبیر روزنامه «المحرر» می‌گوید: «این ائتلاف یک چارچوب مستقل حضر موتی است که مشروعیت خود را از میدان و اراده مردم حضر موت می‌گیرد. در عین حال، هماهنگی مستمر با عربستان سعودی و امارات متحده عربی در چارچوب منافع مشترک، امنیت و ثبات وجود دارد، اما تمام تصمیمات سیاسی، نظامی یا سازمانی از درون حضر موت اتخاذ می‌شود.»

آنچه به عنوان یک تشکل غیرمنسجم آغاز شد، به ویژه پس از کسب حمایت عربستان سعودی، به سرعت به نیرویی قدرتمند و سازمان‌یافته تبدیل شد. ریاض که به دنبال ایجاد توازن در برابر سلطه امارات در جنوب یمن بود، با این ائتلاف هماهنگی نظامی و سیاسی برقرار کرد، از آن پشتیبانی لجستیکی به عمل آورد و آن را با منافع راهبردی گسترده‌تر خود همسو ساخت.

با این حال، ظهور این ائتلاف، دیگر تشکلهای سیاسی جنوب را مختل کرد. «جنبش جنوبی» (الحراک) و شورای انتقالی جنوب که از حمایت امارات برخوردار است، تأکید حضر موت بر هویت محلی را تهدیدی مستقیم برای پروژه‌های خود، به ویژه طرح شورای انتقالی برای ایجاد یک دولت یکپارچه جنوبی تحت قیمومیت امارات، تلقی کردند.

احمد الحسنی، سخنگوی «شورای عالی جنبش انقلابی»، به «کردل» می‌گوید که شورای انتقالی از طریق نیروهای نخبه حضر موت و «منطقه نظامی دوم»، کنترل خود را بر شهرهای کلیدی ساحلی اعم از مکه، شحر و

استان راهبردی حضر موت در یمن، که سرشار از نفت و منابع طبیعی است، در حال تجربه تحولی سریع و بی‌سابقه است. در ماه‌های اخیر، «ائتلاف قبایل حضر موت» که زمانی یک ائتلاف قبیله‌ای با سازماندهی ضعیف بود، معادله سیاسی-نظامی جدیدی را در میدان تحمیل کرده و از درخواست برای حضور به عنوان یک نمایندگی محلی، به سمت یک پروژه کاملاً استقلال‌طلبانه حرکت کرده است. این تحول که مستقیماً با هماهنگی سیاسی و پشتیبانی نظامی عربستان سعودی حمایت می‌شود، رقابت‌های دیرینه بر سر ثروتمندترین منطقه یمن را دوباره شعله‌ور کرده است.

حضر موت ۳۶ درصد از خاک یمن را در بر می‌گیرد و بزرگترین ذخایر نفتی این کشور را در خود جای داده است. این استان شامل بنادر حیاتی مانند مکه، الشحر و پایانه نفتی الضبه است. با توجه به اینکه ۸۰ درصد تولید نفت یمن از خاک حضر موت تأمین می‌شود، هر نیرویی که این منطقه را کنترل کند، کارتی قدرتمند در برابر اقتصاد یمن و دسترسی به مسیرهای دریایی دریای عرب در دست خواهد داشت.

مداخله ریاض با هدف حفاظت از منافع تجاری و راهبردی خود در منطقه صورت می‌گیرد، به ویژه در شرایطی که به دنبال ایجاد جایگزین‌هایی برای گلوگاه‌های راهبردی مانند باب المندب و تنگه هرمز است. اما این دستور کار با جاه‌طلبی‌های ابوظبی که از طریق نیروهای نیابتی خود در «شورای انتقالی جنوب» دنبال می‌شود، در تضاد است. همزمان با تعمیق نفوذ این دو قدرت خلیج فارس، حضر موت در کانون تقابل آن‌ها قرار گرفته که ممکن است دیگر به عرصه سیاسی محدود نماند.

از گردهمایی قبیله‌ای تا نیروی نظامی

ائتلاف قبایل حضر موت که در ژوئیه ۲۰۱۳ در وادی نحب بنیان نهاده شد،



اتلاف یک رژه نظامی بزرگ با حضور چهار تیپ از نیروهای حفاظت حضرموت در شهر مکلا برگزار کرد که یک نمایش قدرت آشکار بود. یکی از چهره های ائتلاف در این باره می گوید: «رژه نظامی اخیر فقط یک نمایش قدرت نبود، بلکه یک پیام سیاسی و امنیتی بود مبنی بر اینکه حضرموت با قاطعیت به سوی دستیابی به خودمختاری حرکت می کند و صفحه ۶۰ سال وابستگی و ناکامی رژیم های متوالی را ورق می زند. این ائتلاف به دنبال عدالت انتقالی و تضمین جایگاه حضرموت به عنوان یک بازیگر فعال در معادله یمن، هم تراز با صنعا و عدن، بر اساس یک قرارداد سیاسی جدید مبتنی بر مشارکت، برابری و احترام متقابل است.»

پیوندهای تاریخی و اجتماعی میان قبایل وادی حضرموت و عربستان سعودی، حمایت ریاض از تقویت کرده و این منطقه را به یک خط قرمز سیاسی برای آن تبدیل نموده است. این حمایت از طریق دیدارهای مکرر شیوخ و شخصیت های حضرموتی از عربستان تسهیل می شود. به گفته الحسنی، این رابطه ریشه های عمیق ژئوپلیتیکی، اقتصادی و اجتماعی دارد و شبکه های تجاری حضرموتی به عنوان مجاری نفوذ سیاسی عربستان عمل می کنند. با این حال، او تأکید می کند که این امر به معنای تمایل به ادغام با عربستان نیست، بلکه حضرموت مدتهاست که آرزوی اداره امور خود را با اتکا به ثروت طبیعی، جمعیت تحصیل کرده و سواحل راهبردی اش در سر می پروراند.

با وجود این تعامل، که از آن به عنوان توانمندسازی نرم یاد می شود، بدبینی محلی نسبت به نیت عربستان عمیق است. یک منبع رسانه ای حضرموتی می گوید: «مهاجرت گسترده به عربستان در دهه های گذشته، حضرموتی ها را نسبت به آنچه نژادپرستی سعودی و علاقه ریاض به یمن ضعیف و حفظ موقعیت تجزیه شده آن خوانده می شود، آگاه کرده است. اگرچه نخبگان سیاسی مرتبط با عربستان ایده نزدیکی به ریاض را ترویج می کنند، اما افکار عمومی آن را یک دولت ضد یمنی می بینند.»

شورای انتقالی و جاه طلبی امارات

شورای انتقالی جنوب، که پیش از این ائتلاف را یک جنبش موقتی می دانست، اکنون مجبور به رویارویی با قدرت فزاینده آن شده است. عیدروس الزبیدی، رئیس شورا، در سفر به مکلا در مارس ۲۰۲۵، بن هبریش را به خرابکاری در پروژه جنوب متهم کرد و بن هبریش در پاسخ، او را «ابزاری در دست خاندان صالح» خواند که شکاف ها را در ائتلاف عمیق تر کرد. عربستان به سرعت با دعوت از بن هبریش به ریاض و ارتقای جایگاه او واکنش نشان داد.

دکتر عمر باجرانه، از اعضای شورای انتقالی، معتقد است که امید اولیه مردم حضرموت به خودمختاری با مشاهده کشمکش های سیاسی و عدم ارائه راهکارهای ملموس خدماتی، کمرنگ شده است. از سوی دیگر، بن مخاشن تأکید می کند که ائتلاف به دنبال درگیری نیست، اما هرگز اجازه مصادره اراده حضرموت را نخواهد داد. با این حال، اخیراً صداهایی از درون شورای انتقالی در حمایت ضمنی از ائتلاف برخاسته است که نشان از پیچیدگی صحنه دارد.

خودمختاری یا تجزیه؟

پرسش اصلی این است که آیا جنبش خودمختاری حضرموت یک خواست مردمی اصیل است یا یک بازی ژئوپلیتیکی؟ در حالی که امارات از نیروهای نخبه مرتبط با شورا و عربستان از «نیروهای سپر ملی» حمایت می کند، ائتلاف به عنوان سومین نیروی مسلح مستقل در میدان حضور دارد.

عربستان با حمایت از ائتلاف، به دنبال تضمین نفوذ امنیتی، سیاسی و اقتصادی خود و ایجاد مسیری برای دور زدن تنگه هرمز و باب المندب است؛ پروژه ای که سال ها پیش توسط ویکی لیکس فاش شد و حضرموت را دروازه ای به دریای عرب می دید. در مقابل، تلاش های امارات برای کنترل بنادر و منابع حضرموت در چارچوب شبکه ای که تا شاخ آفریقا امتداد دارد، نشان می دهد که ابوظبی نیز از مواضع خود عقب نشینی نخواهد کرد.

محمد القایدی، روزنامه نگار متخصص، ظهور ائتلاف را واکنشی به

دیس حفظ کرده است. در همین حال، دره حضرموت که مناطق نفت خیز مانند سینون، تریم و العبر را در بر می گیرد، از طریق «منطقه نظامی اول» و متحدان قبیله ای اش تحت کنترل عربستان سعودی قرار دارد. او می افزاید: «این استان به آورگاه درگیری میان پروژه امارات، که توسط شورای انتقالی نمایندگی می شود، و پروژه عربستان، که با حمایت از ائتلاف به دنبال محدود کردن گسترش نفوذ امارات و حفاظت از منافع استان شرقی خود است، تبدیل شده است.»

حضرموت در مسیر شکل جدیدی از حکمرانی

طی سال گذشته، ائتلاف تحت رهبری شیخ عمرو بن هبریش، معاون اول استاندار، گام های جسورانه تری برداشت. در اوت ۲۰۲۴، این ائتلاف ایست های بازرسی مسلح در «الحده» ایجاد و اردوگاه هایی را برپا کرد که تحویل سوخت به عدن را مسدود می کرد؛ که نشانه ای از تغییر فاز از بسیج قبیله ای به تحمیل نظامی خواسته های استقلال طلبانه است.

در فوریه ۲۰۲۵، بن هبریش با تشکیل «نیروهای حفاظت حضرموت» و تعلیق صادرات نفت، تنش ها را تشدید کرد. این اقدام که همزمان با راینزها در ریاض صورت گرفت، منجر به بروز اختلافاتی در درون ائتلافی شد که از او حمایت می کرد. با وجود سلب اعتماد ائتلاف، بن هبریش به پیشروی خود ادامه داد و مقامات مرکزی را به چالش کشید.

در ۱۲ آوریل ۲۰۲۵، ائتلاف «نشست تاریخی حضرموت» را به عنوان گامی محوری به سوی خودمختاری اعلام و تأکید کرد که استقلال اداری، حق مردم این استان است. این نشست، اولین اعلامیه صریح برای تأسیس یک نظام اداری و حاکمیتی ویژه بود.

ائتلاف سپس کارزارهای جذب نیرو را برای تشکیل نیروهای نظامی و امنیتی در فلات حضرموت آغاز کرد، اردوگاه های آموزشی را در خارج از کنترل دولت برپا نمود و فرماندهان محلی و نظامی را منصوب کرد. این اقدامات در میدان، با به دست گرفتن کنترل مناطقی در فلات و بخش هایی از ساحل و استقرار ایست های بازرسی در جاده های حیاتی، به اجرا درآمد و به ائتلاف امکان داد تا کنترل خود را بر خطوط حمل و نقل نفت خام محکم تر کند. مبارک احمد العبثانی، فرمانده نیروهای حفاظت حضرموت، از طرحی برای تشکیل یک نیروی متشکل از شش تیپ نظامی خبر داد و اعلام کرد که بیش از ۳۵ هزار رزمنده ثبت نام کرده اند که ۲۵ هزار نفر از آنها پیش از این آموزش دیده اند.

نقطه عطف رسمی گزار از یک جنبش قبیله ای به یک پروژه سیاسی، انتشار سند «اصول سیاسی خودمختاری» در ۲۲ ژوئن ۲۰۲۵ بود که بز تأسیس یک نظام مستقل و کاملاً حاکمیتی برای حضرموت تأیید می کرد. این سند شامل برنامه هایی برای قانون اساسی، شورای قانون گذاری، قوه قضائیه، پرچم و حتی سرود ملی حضرموت بود.

در ژوئیه ۲۰۲۵، با میانجی گری عربستان، آتش بس موقتی میان بن هبریش و استاندار مبخوت بن مادی حاصل شد که اجازه می داد روزانه یک میلیون لیتر گازوئیل به نیروگاه ها ارسال شود. اما این اقدام به عنوان تبادل منافع به قیمت قربانی کردن شهروندان حضرموتی توصیف و با خشم شورای انتقالی جنوب مواجه شد که این تفاهات را مشکوک خواند. در ۸ اکتبر، ائتلاف اعلام کرد که این توافق به دلیل عدم پایبندی مقامات محلی به تعهداتشان، فروپاشیده است.

چهار روز بعد، ائتلاف یک رژه نظامی بزرگ با حضور چهار تیپ از نیروهای حفاظت حضرموت در شهر مکلا برگزار کرد که یک نمایش قدرت آشکار بود. یکی از چهره های ائتلاف در این باره می گوید: «رژه نظامی اخیر فقط یک نمایش قدرت نبود، بلکه یک پیام سیاسی و امنیتی بود مبنی بر اینکه حضرموت با قاطعیت به سوی دستیابی به خودمختاری حرکت می کند و صفحه ۶۰ سال وابستگی و ناکامی رژیم های متوالی را ورق می زند. این ائتلاف به دنبال عدالت انتقالی و تضمین جایگاه حضرموت به عنوان یک بازیگر فعال در معادله یمن، هم تراز با صنعا و عدن، بر اساس یک قرارداد سیاسی جدید مبتنی بر مشارکت، برابری و احترام متقابل است.»

شرط بندی راهبردی عربستان بر حضرموت

رابطه میان ائتلاف قبایل حضرموت و عربستان سعودی اکنون به یک محور راهبردی در شرق یمن تبدیل شده است. در مارس ۲۰۲۵، شیخ هبریش با سفر به ریاض، با مقامات ارشد سعودی، از جمله وزیر دفاع، دیدار کرد تا بر مورد یک مشارکت امنیتی و توسعه ای گفتگو کند. یکی از نتایج کلیدی، توافق برای ساخت یک نیروگاه برق ۵۰۰ مگاواتی با تأمین مالی مستقیم ریاض بود.

دارد که آیا مردم حضرموت می‌توانند روایت آینده خود را بازپس گیرند، یا اینکه ریاض و ابوظبی همچنان به فیلم‌نامه‌نویسی برای آنها از راه دور ادامه خواهند داد.

ناکامی‌های شورای انتقالی می‌داند و هشدار می‌دهد که تشدید درگیری‌ها ممکن است به تجزیه در آینده منجر شود. دکتر باجرانه نیز نبود گفتگو و چشم‌انداز روشن را عاملی برای پیچیدگی بیشتر بحران می‌داند و می‌گوید: «تنازع سعودی-اماراتی بر سر مدیریت حضرموت، با تحمیل نفوذ، جذب قبایل و تشکیل نیروهای نظامی، بحران را عمیق‌تر می‌کند.» امروز، ائتلاف قبایل حضرموت با حمایت یک نیروی آموزش‌دیده و پایگاه مردمی رو به رشد، جایگاه خود را تثبیت کرده است. اینکه این مسیر به خودمختاری واقعی منجر خواهد شد یا تجزیه‌ای عمیق‌تر، به این بستگی



محاصره امنیتی یمن تکمیل پازل اماراتی با ساخت یک باند فرود دیگر در دریای سرخ

با این حال، به نوشته آسوشیتدپرس، در این مرحله مشخص نیست که آیا از این باند فرود در یک عملیات نظامی استفاده خواهد شد یا خیر. امارات متحده عربی که پیش از این نیز باندهای فرود دیگری را در منطقه ساخته، به درخواست این خبرگزاری برای اظهارنظر پاسخی نداده است. نیروهای مخالف انصارالله در یمن نیز که به دلیل تضاد منافع دچار تفرقه هستند و حتی پس از حملات هوایی شدید آمریکا و اسرائیل علیه صنعا، موفق به آغاز یک حمله هماهنگ نشده‌اند، سکوت کرده‌اند.

در ماه‌های اخیر، نیروهای ضد مقاومت موفق شده‌اند به طور فزاینده‌ای محموله‌هایی را که به مقصد صنعا و شهرهای تخت نفوذش ارسال می‌شد، رهگیری کنند و حضور در جزیره جبل زقر می‌تواند به این تلاش‌ها کمک کند. الئونورا اردمانی، تحلیلگر مؤسسه مطالعات سیاسی بین‌المللی ایتالیا که سال‌هاست یمن را مورد مطالعه قرار داده، می‌گوید: «نمی‌توان احتمال یک حمله جدید از سوی یمنی‌ها علیه حوثی‌ها با حمایت ائتلاف به رهبری عربستان را رد کرد، هرچند در حال حاضر نشانه‌ای از قریب‌الوقوع بودن آن نمی‌بینم.» او می‌افزاید: «به نظر من، تقویت مواضع در زقر یک نکته مهم‌تر دارد: مبارزه با فعالیت‌های قاچاق حوثی‌ها، به ویژه در زمینه قاچاق اسلحه.»

تصاویر ماهواره‌ای جدید، از ساخت یک باند فرود در جزیره آتشفشانی «جبل زقر» در سواحل یمن پرده برداشته‌اند؛ مکانی که می‌تواند به یک نقطه راهبردی برای نظارت بر محموله‌های تسلیحاتی محور ایران تبدیل شود. هیچ طرفی رسماً مسئولیت این پروژه را بر عهده نگرفته، اما ردپای شرکت‌هایی از دبی و سابقه ساخت‌وساز امارات در منطقه، نشان می‌دهد که این اقدام توسط امارات متحده عربی صورت گرفته است.

بر اساس تصاویر ماهواره‌ای جدیدی که صبح دوشنبه توسط خبرگزاری آسوشیتدپرس منتشر شد، یک باند فرود جدید در جزیره‌ای آتشفشانی در دریای سرخ، روبروی سواحل یمن، ساخته شده است. طبق این گزارش، به نظر می‌رسد این پروژه توسط نیروهای مخالف انصارالله اجرا شده باشد. باند فرود در جزیره زقر، حلقه دیگری از زنجیره پایگاه‌های دریایی و هوایی در یکی از مهم‌ترین مناطق کشتیرانی بین‌المللی است؛ جایی که مقاومت یمن طی دو سال گذشته بیش از ۱۰۰ کشتی را هدف قرار داده و چهار فروند از آنها را غرق کرده است.

این تأسیسات جدید می‌تواند به یک نیروی نظامی امکان دهد تا گشت‌های هوایی و نظارت بر دریای سرخ، خلیج عدن و تنگه باب‌المندب را انجام دهد؛ گذرگاهی دریایی، راهبردی و باریک که مسیرهای کشتیرانی مقابل سواحل آفریقا و شبه‌جزیره عربستان را به هم متصل می‌کند.

همه راه‌ها به امارات ختم می‌شود

زمان از حمایت امارات برخوردار است. از آن پس، خطوط مقدم جنگ برای سال‌ها ثابت باقی مانده است.

آنچه توازن قوا را بر هم زد، تصمیم مقاومت یمن برای گسترش فعالیت‌های خود با حمله به کشتی‌ها در دریای سرخ و خلیج عدن بود. این حملات حتی پس از یک کارزار هوایی شدید چند هفته‌ای به رهبری آمریکا با نام عملیات «جنگجوی بی‌باک» حملات دیگری از سوی اسرائیل که به نظر می‌رسید به مراکز فرماندهی انصارالله نزدیک می‌شوند، ادامه یافت. گرگوری جانسون، کارشناس مسائل یمن، در ماه ژوئن نوشت: «حوثی‌ها، مانند هر جنبش چریکی دیگری، با شکست نخوردن پیروز می‌شوند.» همین امر باعث شده است که آنها در تمام جنگ‌های خود زنده بمانند و رشد کنند.

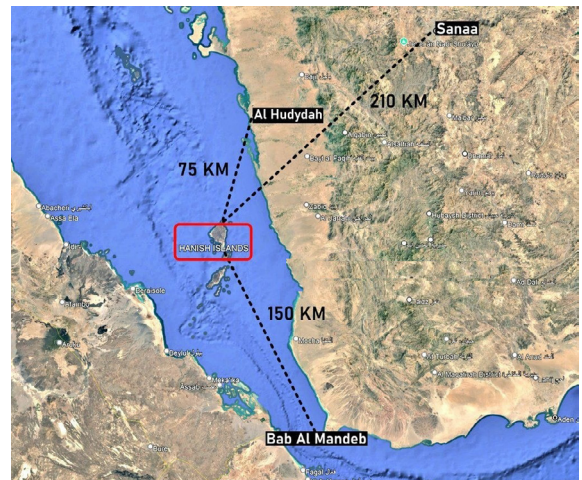
اگرچه ائتلاف پراکنده‌ای از گروه‌های ضد مقاومت یمن وجود دارد، اما آن‌ها همچنان دچار تفرقه هستند و حتی در طول بمباران‌های آمریکا نیز حملات هماهنگی انجام نداده‌اند. با این حال، شبکه در حال رشد پایگاه‌های هوایی در اطراف یمن، در پس‌زمینه کشف محموله‌های تسلیحاتی قابل توجهی که احتمالاً برای انصارالله ارسال می‌شده، در حال گسترش است؛ کشف‌هایی که مورد تحسین فرماندهی مرکزی ارتش ایالات متحده (سنتکام) نیز قرار گرفته است.

اردمانی، پژوهشگر ایتالیایی، می‌گوید: «یک باند فرود احتمالا اماراتی در زقر می‌تواند توانایی نظارت و پایش در سواحل حدیده را بهبود بخشد و به سایر نیروهای یمنی کمک کند تا بهتر با فعالیت‌های قاچاق مقابله کنند.»

تصاویر ماهواره‌ای شرکت «پلنت لیز» که توسط آسوشیتدپرس تحلیل شده، ساخت باندی به طول تقریبی ۲,۰۰۰ متر را در این جزیره، واقع در حدود ۹۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر بندری حدیده که تحت کنترل حوثی‌هاست، نشان می‌دهد. تصاویر حاکی از آن است که عملیات ساخت‌وساز در ماه آوریل با ایجاد یک اسکله جدید آغاز شده و سپس زمین در امتداد مسیر باند، پاکسازی شده است. تا پایان ماه اوت، لایه آسفالت بر روی آن قرار گرفته و در تصاویر ماه اخیر، خط‌کشی‌های باند در مرکز آن دیده می‌شود. گزارش شده است که هیچ طرفی رسماً مسئولیت ساخت این باند را بر عهده نگرفته، اما داده‌های ردیابی کشتی‌ها که توسط آسوشیتدپرس تحلیل شده، نشان می‌دهد که کشتی «باتسا» با پرچم توگو و متعلق به یک شرکت کشتیرانی در دبی، پس از ورود از بندر بربره در سومالی‌لند (بندری که شرکت اماراتی دبی‌وی ورلد در آن فعالیت دارد)، نزدیک به یک هفته در کنار اسکله جدید جبل زقر پهلو گرفته است. این شرکت از اظهارنظر خودداری کرده است.

یک شرکت کشتیرانی دیگر از دبی به نام «سیف»، تأیید کرده که سفارشی برای انتقال آسفالت به این جزیره، احتمالاً برای استفاده در ساخت باند، از سوی شرکت‌های دیگری که در امارات فعالیت می‌کنند، دریافت کرده است. شرکت‌های اماراتی دیگری نیز در گذشته با پروژه‌های ساخت باند فرود در یمن مرتبط بوده‌اند که بعدها مشخص شد توسط دولت امارات تأمین مالی شده‌اند.

امارات متحده عربی به عنوان عامل اصلی چندین پروژه باند فرود در یمن در سال‌های اخیر شناخته می‌شود. در شهر «مُخا» در سواحل دریای سرخ، توسعه فرودگاه محلی اکنون امکان فرود هواپیماهای بسیار بزرگ‌تر را فراهم کرده است؛ پروژه‌ای که منابع محلی آن را به امارات نسبت داده‌اند. باند دیگری نیز در شهرک مجاور به نام «ذوباب» ساخته شده است.



باند دیگری نیز در جزیره «عبدالکوری» در اقیانوس هند، نزدیک ورودی خلیج عدن، احداث شده است. در خود تنگه باب‌المنندب نیز، امارات باند دیگری را در جزیره «میون» ساخته است. این جزیره تحت کنترل «شورای انتقالی جنوب» قرار دارد؛ یک نیروی جدایی‌طلب ضدانصارالله در یمن که مدت‌هاست از حمایت امارات برخوردار است و به طور علنی نیز نقش امارات را در ساخت فرودگاه آنجا آشکار کرده است.





پرونده آمریکا

ترامپ در سفری پرتحرک که روز یکشنبه پس از فرود در پایتخت مالزی، کوالالمپور، آغاز شد، توافق‌های تجاری با مالزی و کامبوج و همچنین چارچوب توافقی‌هایی با تایلند و ویتنام را اعلام کرد. وجه تمایز مهم این توافقی‌ها گنجانیدن تعهداتی درباره امنیت اقتصادی است که به روشنی، هرچند غیرمستقیم، متوجه چین است. مالزی و کامبوج پذیرفته‌اند رژیم‌های کنترل صادرات و تحریم‌های خود را با ایالات متحده همسو کنند و واردات برخی کالاها و خدمات از کشورهای ثالث را محدود نمایند. استراتژی جدید واشنگتن بیش‌تر بر اهرم‌های اقتصادی متمرکز است تا عملیات نظامی پیوسته؛ این تغییر می‌تواند از شدت اصطکاک بکاهد، اما خطر بحران‌های ناگهانی را افزایش دهد. به عقیده برخی کارشناسان، بازدارندگی بدون راهبرد سیاسی پایدار، بذریه‌هایی می‌کارد. در پرونده این شماره، ضمن واکاوی این سفر اخیر ترامپ، از لایه‌های سیاست داخلی آمریکا با محوریت مارکوروپیو ناظر به تنش با ونزوئلا و همچنین رفتار دولت آمریکا با دلار سخن گفته ایم.



سفر به حوزه آسه آن

ترامپ از سفر اخیر خود به آسیای جنوب شرقی چه چیز را دنبال می‌کند؟

صفر خواهد شد. اقتصاددانان بارکلیز به رهبری برایان تان نوشتند: «فهرست کالاهای مالزیایی که از تعرفه‌های متقابل معاف می‌شوند ظاهراً بزرگ است، اما بیشتر آن‌ها مشروط به محدودیت‌هایی هستند و اثر مثبت واقعی احتمالاً بسیار محدود خواهد بود.» بازار سهام مالزی روز سه‌شنبه دچار افت شد، پس از آن‌که دوشنبه تنها اندکی رشد کرده بود و عملکردی ضعیف‌تر از اغلب بازارهای بزرگ آسیایی داشت. با این حال، ارزش رینگیت (واحد پول مالزی) ۰.۲٪ افزایش یافت.

علاوه بر کاهش تعرفه‌ها، بخش بزرگی از این توافقات شامل تعهدهای خرید کالا و مواد خام آمریکایی است؛ از جمله حدود ۱۵۰ میلیارد دلار تجهیزات نیمه‌رسانا، مرکز داده و هوافضا از سوی شرکت‌های مالزیایی. دبورا المز، مدیر بنیاد هینریش واقع در سنگاپور، گفت: «طرف‌های مقابل با انجام مجموعه‌ای از اقدامات دشوار موافقت کرده‌اند؛ از جمله حذف تعرفه‌ها بر کالاهای آمریکایی و همسو شدن با بسیاری از سیاست‌های واشنگتن، که می‌تواند هر معنایی داشته باشد. در مقابل همه این‌ها چه دریافت می‌کنند؟ این بخشی از معماست.» بر فراز همه این توافقات دیواری تعرفه‌ای قرار دارد که ترامپ در برابر چین بنا کرده است و دیدار قریب‌الوقوع او با شی جین‌پینگ در روز پنجشنبه بر این فضای مبهم سایه افکنده است.

نقش حیاتی آسه آن

توافقات جدید برای انجمن ملل آسیای جنوب شرقی (آسه آن) که یازده عضو دارد، اهمیتی اساسی دارد. این بلوک اکنون تأمین‌کننده کالا به آمریکا در حجمی بیشتر از چین است، با وجود آنکه تولید ناخالص داخلی چین بیش از چهار برابر اقتصاد حدود ۴ تریلیون دلاری آسه آن است. در همین حال، آسه آن در پی تقویت روابط تجاری با چین نیز هست. روز سه‌شنبه، رهبران این بلوک توافق تجارت آزاد ارتقایافته‌ای با پکن در نشست کوالالامپور امضا کردند.

ترامپ در سفری پرتحرک که روز یکشنبه پس از فرود در پایتخت مالزی، کوالالامپور، آغاز شد، توافقاتی تجاری با مالزی و کامبوج و همچنین چارچوب توافقی‌هایی با تایلند و ویتنام را اعلام کرد. پایگاه خبری بلومبرگ در گزارشی نوشت که توافقاتی تجاری جدید ترامپ برتری آمریکا را بر جنوب شرق آسیا افزایش می‌دهد.

رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، با مجموعه‌ای از توافقاتی تجاری که دفتر او آن‌ها را «تاریخی» نامید، وارد جنوب شرق آسیا شد. با این حال، جزئیات دقیق‌تر این توافقات نشان می‌دهد که این قراردادهای نامتوازن و پر از ابهام‌اند. این توافقات برای ترامپ دستاوردهایی روشن دارند: حذف بسیاری از تعرفه‌ها و موانع غیرتعرفه‌ای بر صادرات آمریکا به این کشورها و تعهد خرید میلیاردها دلار کالا و تجهیزات آمریکایی. اما آورده این توافقات برای کشورهای جنوب شرق آسیا چندان مشخص نیست. آن‌ها نتوانستند نرخ تعرفه‌ای پایین‌تر از ۱۹ تا ۲۰ درصدی که ترامپ در ابتدا تعیین کرده بود، به دست آورند؛ در حالی که برخی از صادرات کامبوج و مالزی از تعرفه معاف می‌شوند، دامنه این معافیت‌ها محدود به چند دسته خاص است.

اقتصاددانان بلومبرگ، تامارا هندرسون و آدام فارار، در یادداشتی نوشتند: «این توافقاتی یک‌سویه هزینه‌های مشخص و مزایای مبهمی برای جنوب شرق آسیا دارند. این قراردادهای به نظر می‌رسد تعرفه‌ها و مقررات مربوط به واردات کالاهای آمریکایی را لغو می‌کنند. امری که تهدیدی است برای صنایع داخلی منطقه که پیش‌تر نیز از فشارهای ناشی از تعرفه‌های گسترده آمریکا رنج می‌بردند.»

بانک بارکلیز تخمین زده است که معافیت تعرفه‌ای اعطاشده به مالزی تنها شامل حدود ۱۲ میلیارد دلار از صادرات این کشور به آمریکا، یعنی معادل ۲.۸٪ از تولید ناخالص داخلی‌اش است. اما از این رقم، حدود ۱۱ میلیارد دلار با محدودیت‌هایی روبه‌رو خواهد بود و در نتیجه تنها ۱ میلیارد دلار از صادرات مالزی (حدود ۰.۲٪ از تولید ناخالص داخلی) مشمول تعرفه

رها شده تا زمینه برای درج محدودیت‌هایی بر واردات مواد اولیه یا محصولات شرکت‌های با سرمایه‌گذاری چینی در آینده فراهم شود.

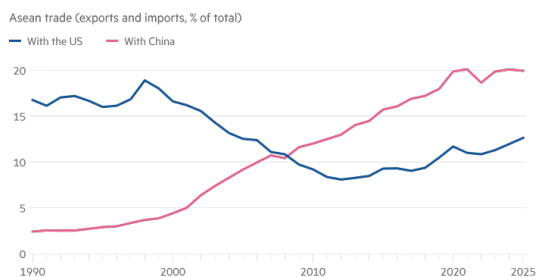
توافقی‌ها شامل الزامات متعددی در حوزه‌های غیرتعرفه‌ای، استانداردهای صنعتی و کشاورزی، خدمات، مالکیت فکری، محیط‌زیست، تجارت دیجیتال و رقابت شرکت‌های دولتی نیز هستند؛ اموری که سال‌ها جزو خواسته‌های بخش‌های تولیدی و کشاورزی آمریکا از دولت خود بوده است.

وجه تمایز مهم این توافق‌ها گنجاندن تعهداتی درباره امنیت اقتصادی است که به‌روشنی، هرچند غیرمستقیم، متوجه چین است. مالزی و کامبوج پذیرفته‌اند رژیم‌های کنترل صادرات و تحریم‌های خود را با ایالات متحده همسو کنند و واردات برخی کالاها و خدمات از کشورهای ثالث را محدود نمایند. آنان همچنین موظف شده‌اند با فعالیت شرکت‌های وابسته به کشورهای ثالث که می‌تواند به منافع تجاری آمریکا آسیب بزند مقابله کنند.

در راستای کاهش کسری تجاری، هر دو کشور تعهد کرده‌اند از ایالات متحده کالاهایی همچون هواپیما خریداری کنند. مالزی افزون بر آن، خرید تجهیزات امنیتی، گاز طبیعی مایع، نیمه‌رساناها، تجهیزات هوافضا، کالاهای ارتباطی و مراکز داده را پذیرفته و وعده داده طی ده سال آینده حدود ۶۶ میلیون دلار سرمایه‌گذاری مستقیم در آمریکا انجام داده و ۷۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری جدید را تسهیل کند. هیچ‌کدام از دو توافق شامل سازوکار سنتی حل اختلاف نیستند و ایالات متحده در متن‌ها اختیار زیادی برای اقدام یک‌جانبه حفظ کرده است. هر یک از طرفین می‌تواند در صورت تصور عدم اجرای تعهدات از سوی طرف مقابل اقداماتی از جمله افزایش تعرفه‌ها را بدون مشورت قبلی انجام دهد. البته در عمل روشن است که مالزی بعید است چنین گامی علیه آمریکا بردارد.

مقایسه حجم تجارت آسه‌آن با آمریکا و چین

(از سال ۲۰۰۹ چین بزرگترین شریک تجاری آسه‌آن است)



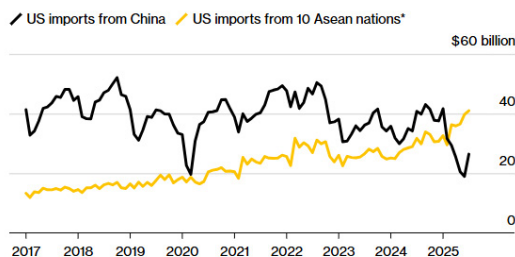
درس‌های غرب درباره جنوب شرق آسیا

در همین راستا پایگاه تحلیلی Geopolitical Monitor نوشت زمانی که رئیس‌جمهور آمریکا در اواخر اکتبر ۲۰۲۵ در اجلاس چهاردهم آسه‌آن در کوالالامپور در مرکز توجه قرار گرفت، فضا بیشتر شبیه صحنه‌ای از نمایش قدرت‌های بزرگ بود تا یک نشست عادی. او در سه روز پر مراسم و توافقی‌نامه، میان تایلند و کامبوج آتش‌بسی پر سر و صدا برقرار کرد، چارچوب‌های تجاری و یادداشت‌های تفاهم درباره مواد معدنی حیاتی را امضا نمود و نوعی سیاست‌ورزی معامله‌گرانه را به نمایش گذاشت که هم آشنا بود و هم برای نظم هند و اقیانوسیه (ایندوپاسیفیک) پیامدهایی جدی داشت. واشنگتن می‌خواست نشان دهد که دوباره با منطقه درگیر شده است اما همین نوع درگیر شدن، تنش‌های دیرینه در نحوه همزیستی غرب، آسه‌آن و چین را در دهه‌های آینده آشکار ساخت.

استمرار تاریخی و شکنندگی اعتبار آمریکا

دلبستگی ایالات متحده به جنوب شرق آسیا موضوع تازه‌ای نیست. از دوران جنگ سرد و طرح‌هایی چون پیمان دفاعی جنوب شرق آسیا (SEATO) گرفته تا تأکید اقتصادی پس از جنگ سرد و چرخش آسیای دولت اوباما در سال ۲۰۱۱، واشنگتن همواره این منطقه را نقطه‌ای محوری برای تجارت، شبکه‌های متحدان و توازن راهبردی دیده است. پژوهشگران

مقایسه واردات آمریکا از چین و کشورهای آسه‌آن



بزرگ‌ترین عامل در صادرات منطقه به آمریکا ویتنام است که در ماه ژوئیه حدود ۱۸ میلیارد دلار از ۴۱ میلیارد دلار صادرات منطقه‌ای به آمریکا را به خود اختصاص داده بود. ترین‌نگوین، اقتصاددان ارشد بانک ناتیکسیس آسیا، گفت: «جزئیات هنوز مشخص نیست، از جمله اینکه کدام کالاها ویتنامی مشمول معافیت خواهند شد یا چگونه قواعد مربوط به تغییر مسیر کالاها اعمال می‌شوند. اما روح غالب این است که ویتنام قصد دارد، حتی با وجود تنش‌های فزاینده واشنگتن و پکن، در بازی تجارت با آمریکا برای بلندمدت بماند.»

معاون نخست‌وزیر کامبوج، سون چانتول، گفت کشورش از این توافق راضی است، اما هنوز خواهان معافیت تعرفه‌ای برای پوشاک و کفش (دو بخش اصلی صادراتی این کشور که نیمی از کل صادرات را تشکیل می‌دهند) است. وزیر بازرگانی نیز تایلند اعلام کرد چارچوب توافق با واشنگتن فعلاً الزام‌آور نیست و مذاکرات تفصیلی تا پایان سال برای نهایی‌سازی ادامه خواهد داشت. به گفته زفرول، توافق جدید امکان دسترسی بیشتر به بازار آمریکا و معافیت برای کالاهایی مانند روغن پالم، کاکائو و داروهای مالزیایی را فراهم می‌کند. نخست‌وزیر انور ابراهیم نیز اشاره کرد که آمریکا آماده گفت‌وگو درباره تعرفه نیمه‌رساناها است.

معامله‌های مبهم

کارشناسان بنیاد کارنگی نیز مانند بلومبرگ بر مبهم بودن این توافق‌ها تأکید کردند. البته از نظر آن‌ها برای اعضای آسه‌آن، توافق‌های دوجانبه تجاری ترامپ شاید بدترین گزینه ممکن نباشد. با این حال، کشورهای آسه‌آن احتمالاً با تردید به این وعده‌ها نگاه می‌کنند. اعمال تعرفه‌های متقابل و تعرفه‌های مربوط به امنیت ملی، ترویج سیاست بازگرداندن تولیدات به خاک آمریکا و حذف کمک‌های خارجی در دوره دوم ترامپ، اعتماد بسیاری از دولت‌های منطقه به ایالات متحده به‌عنوان شریک قابل اتکا را متزلزل ساخته است. این کشورها انتظار داشتند با تشدید تنش‌های اقتصادی آمریکا و چین، روابط تجاری با واشنگتن گسترش یابد؛ اما سیاست‌های تعرفه‌ای ترامپ زنگ خطر را برایشان به صدا درآورد و آنان را واداشت تا انتظارات خود از رابطه با آمریکا و محاسبات راهبردی درازمدتشان را بازبینی کنند. اما حتی با وجود این تردیدها، بسیاری از کشورهای دیگر منطقه احساس می‌کنند برای جلوگیری از عقب‌افتادن اقتصادی در برابر همسایگان، ناچارند به‌سرعت توافق‌هایی مشابه مالزی و کامبوج امضا کنند.

مفاد توافقی‌ها

توافقی‌های ایالات متحده با مالزی و کامبوج در کلیات مشابه‌اند، اما بخش‌هایی ویژه برای مسائل خاص هر کشور دارند. کامبوج پذیرفته تمامی تعرفه‌ها بر کالاهای آمریکایی را حذف کند، در حالی که مالزی متعهد شده تعرفه برخی کالاهای آمریکایی را حذف و تعرفه برخی دیگر را کاهش دهد. در مقابل، ایالات متحده موافقت کرده تعرفه بر کالاهای وارداتی از این دو کشور بیش از ۱۹٪ نباشد، هرچند بعضی کالاها از این سقف معاف خواهند بود.

هیچ‌یک از دو توافق شامل قواعد مبدأ نیست که مشخص کند کدام کالاها واجد بهره‌مندی از مزایای تعرفه‌ای‌اند، اما هر دو توافق احکامی دارند تا از بهره‌بردن کشورهای ثالث (به‌ویژه چین) از مفاد این قراردادهای جلوگیری کنند. در نسخه مالزی، بخش مربوط به قواعد مبدأ عمداً خالی

چندجانبه گرایی واقع بینانه

مدیریت رقابت قدرت ها نیازمند چندجانبه گرایی واقع بینانه است. واشنگتن، پکن و دیگر قدرت های منطقه ای باید دوباره به مسیرهای نهادی همچون گفت وگوهای آسه آن، چارچوب مشارکت اقتصادی جامع منطقه ای (RCEP) و سازوکارهای حقوقی اختلافات متعهد شوند. واگذاری بحث و بازتعریف قواعد بازی ایندوپاسیفیک به چارچوب آسه آن، به کشورهای کوچک تر اختیار بیشتری می دهد و فشارهای با حاصل جمع صفر را کاهش می دهد.

چرخش ترامپ به سمت کوالالمپور یادآور این نکته بود که قدرت هنوز در ایندوپاسیفیک نقش محوری دارد. اما قدرت بدون سیاست پیش بینی پذیر، پایه ای شکننده است. اگر ایالات متحده و شرکای دموکراتیکش می خواهند نظم منطقه ای مبتنی بر قانون را حفظ کنند، باید شراکت اقتصادی باثبات، احترام به جایگاه آسه آن، انسجام در ائتلاف ها و دفاع صبورانه از نهادهای دموکراتیک را در دستور کار خود قرار دهند. تنها در این صورت است که شعار «ایندوپاسیفیک آزاد و باز» از یک عبارت تبلیغاتی فراتر رفته و به معماری بادوام منطقه بدل خواهد شد.

آتش بس، تشریفات و محدودیت های دیپلماسی منطقه ای

از نظر کارشناسان شورای آتلانتیک، پس از پایان نشست و فروکش کردن توجه رسانه ها، کاستی های آن دوباره نمایان شد. آسه آن می تواند در عرصه نمادین پیشرفت هایی به دست آورد، اما شکاف های درونی و اهداف متضاد اعضایش همچنان حل نشده باقی مانده است. این دومین باری بود که ترامپ در اجلاس آسه آن شرکت می کرد، پس از دیدار او از فیلیپین در سال ۲۰۱۷. در کوالالمپور، او توافق های تجاری با تایلند، کامبوج و مالزی را اعلام کرد، اما علت اصلی حضورش ریاست بر مراسم امضای توافق آتش بس میان تایلند و کامبوج بود.

این دو کشور تابستان امسال درگیر مناقشه ای مرزی بر سر معبدی تاریخی و نواحی پیرامون آن بودند. مالزی با میانجی گری خود و پس از مداخله مستقیم ترامپ در اواخر ژوئیه توانست آتش بس را ممکن کند. ترامپ شخصاً با رهبران هر دو کشور تماس گرفت و تهدید کرد اگر توافقی حاصل نشود، مذاکرات تجاری را متوقف خواهد کرد. مراسم امضای آتش بس به دقت طراحی شده بود تا دستاوردهای چندجانبه ای ایجاد کند. برای ترامپ، ریاست بر این مراسم فرصتی بود برای دستیابی به موفقیتی دیپلماتیک زود هنگام در سفر آسیایی اش و تقویت برای کارزار نمادین او در جهت دریافت جایزه صلح نوبل. اصرار او برای کنار گذاشتن چین از مراسم امضا نیز نقش پررنگ خود را در میانجی گری اختلاف برجسته تر کرد.

پایان موقت درگیری میان دو همسایه، نمایشی ملموس از دستاورد دیپلماسی منطقه ای بود. با این حال، نباید آن را با حل نهایی اختلافات اشتباه گرفت. گزارش ها از شکننده بودن این توافق حکایت دارند. به نظر می رسد این رویداد بیش از آنکه مصالحه ای پایدار باشد، لحظه ای سیاسی است. نقش آمریکا در این میان تحریک کننده و فشار آفرین بود، اما اجرای واقعی آتش بس بر دوش خود تایلند و کامبوج، با نظارت سازوکارهای منطقه ای آسه آن، خواهد بود.

پیوستن تیمور شرقی به آسه آن

دومین رویداد مهم اجلاس، مراسم پر زرق و برق پذیرش تیمور شرقی به عنوان یازدهمین عضو آسه آن بود. این کشور کوچک و دموکراتیک، فقیرترین اقتصاد منطقه و جوان ترین ملت آن، بیش از یک دهه برای عضویت تلاش کرده و اصلاحات گسترده ای انجام داده بود. آخرین مانع مخالفت دولت نظامی میانمار بود که مدعی شد تیمور شرقی با حمایت آشکار از دولت وحدت ملی مخالف نظامیان، اصل «عدم مداخله» آسه آن را نقض کرده است.

برای تیمور شرقی، عضویت به معنای اعتبار دیپلماتیک بیشتر، دسترسی گسترده تر به بازارها و کمک های توسعه ای است؛ همچنین صدایی تازه از دموکراسی به آسه آن می افزاید، امری که از دید میانمار تهدیدی سیاسی

بارها یادآور شده اند توجه به جنوب شرق آسیا به این دلیل حیاتی است که بی ثباتی آن می تواند به زنجیره های تأمین جهانی و توازن قدرت در مناطق دیگر سرایت کند.

با این حال، تاریخ نشان داده است که اعتبار آمریکا در این پهنه شکننده است. دولت های جنوب شرق آسیا دوره هایی از بی توجهی یا مشارکت مقطعی آمریکا را از یاد نبرده اند و برای آنان، پیش بینی پذیری همان قدر مهم است که قدرت. سفر ترامپ به کوالالمپور که مملو از توافقی های پر سر و صدا و میانجی گری های شخصی بود، هم موجب اطمینان خاطر و هم ایجاد نگرانی شد؛ اطمینان از اینکه واشنگتن هنوز می تواند نفوذ و حمایت امنیتی ارائه دهد، و نگرانی از اینکه این روابط بیش از حد شخصی و معامله محور است و تعهد بلندمدت آمریکا را زیر سؤال می برد. پژوهش های منطقه ای نشان می دهند که بسیاری از نخبگان جنوب شرق آسیا از حضور آمریکا استقبال می کنند اما نسبت به پایداری آن در برابر تحولات سیاسی داخلی واشنگتن بدبین اند.

الگوی کار آسه آن بر اجماع، دیپلماسی آرام و محوریت منطقه ای استوار است. اما هنگامی که قدرت های بزرگ از بستر آسه آن برای نمایش ابتکارهای دوجانبه خود استفاده می کنند، این سازمان از نقش تعیین کننده به زمینه ای تزئینی تقلیل می یابد. ریاست مالزی بر نشست امسال سعی داشت آن توازن را حفظ کند، اما تلاش واشنگتن برای معرفی آتش بس تایلند-کامبوج به عنوان دستاوردی آمریکایی، در حالی که نقش چین در حاشیه نگه داشته شد، دشواری های واقعی آسه آن را برجسته کرد؛ اینکه چگونه می تواند در رقابت قدرت های بزرگ همچنان میزبان و میانجی بماند.

از سوی دیگر، منطقه دریای جنوبی چین همچنان کانون درگیری است؛ جایی که دعوای حقوقی، نظامی و نمادین در هم تلاقی دارند. ادعاهای دیرینه چین و حضور روزافزون نظامی آن، در برابر تلاش های آمریکا برای حفظ آزادی کشتیرانی قرار می گیرد. با این حال، تحلیل های هر دو سوی چین و غرب نشان می دهد که توازن ناپایدار، احتمال برخورد های مقطعی را افزایش داده است. استراتژی جدید واشنگتن بیش تر بر اهرم های اقتصادی متمرکز است تا عملیات نظامی پیوسته؛ این تغییر می تواند از شدت اصطکاک بکاهد، اما خطر بحران های ناگهانی را افزایش دهد. بازدارندگی بدون راهبرد سیاسی پایدار، بذریع بی ثباتی می بارد.

درس هایی برای دولت ها و ائتلاف ها

۱) نخستین درس، تقدم تعامل پایدار بر نمایش های مقطعی است. دولت های دموکراتیک باید ابتکارهای پر سر و صدا را با پیگیری نهادی همراه کنند؛ از معماری تجاری و همکاری های حقوقی در منازعات دریایی تا سرمایه گذاری در زیرساخت های آبی و ارتباطی. پایتخت های جنوب شرق آسیا بیش از ژست های سیاسی، به تداوم و سرمایه گذاری عملی واکنش مثبت نشان می دهند.

۲) دوم، دیپلماسی ائتلافی باید با محوریت آسه آن سازگار شود. ائتلاف هایی چون «آکوس» و «کواد» می توانند توان بازدارندگی را تقویت کنند، اما در صورتی که پیام سیاسی شان رنگ انحصارگرایانه به خود نگیرد یا شائبه مهار چین را برنیزنیزد. در غیر این صورت، کشورهای آسه آن به سیاست های موازنه یا حتی نزدیکی بیشتر با پکن سوق داده می شوند. تجربه استرالیا نشان می دهد که می توان همزمان با تحکیم همکاری دفاعی، برنامه های مشترکی را پیش برد که منافع ملموس برای کشورهای آسه آن خلق کند.

۳) ترویج دموکراسی باید محتاطانه و واقعی باشد. دموکراسی ها زمانی معتبرند که رفتارشان منطبق بر ارزش های شان باشد. حمایت باثبات از جامعه مدنی، ظرفیت سازی در حقوق دریایی و شفافیت در زنجیره های تأمین، بیش از هر شعار ای اعتماد ایجاد می کند. همان طور که پژوهشگران اندیشکده های بروکینگز و شورای روابط خارجی یادآور شده اند، اعتبار از ثبات سرچشمه می گیرد، نه از موعظه گری.

دستاوردهای دیپلماتیک و چالش های پنهان

ترکیب دو تیترا اصلی اجلاس (آتش بس تایلند و کامبوج به ابتکار ترامپ و برافراشته شدن پرچم تیمور شرقی) تصویری از فعال بودن آسه آن ارائه داد. اما واقعیت عمیق تر، شکاف میان دیپلماسی نمایشی و الگوی اجماع کهنه آسه آن است. آسه آن در تنظیم نشست ها، شعار اتحاد، و فراهم کردن فضایی برای گفت و گو مهارت دارد. این نشست ها مانع قطع ارتباط میان دولت ها می شوند و فرصت هایی کم هزینه برای همکاری فراهم می آورند. اما هرگاه مسائل نیازمند فشار یا اجماع اکثریت علیه اعضای سرسخت تر باشند، ظرفیت آسه آن ناچیز است. این ضعف در برابر بحران های پیچیده تر، از جمله تنش های دریای جنوبی چین و جنگ داخلی میانمار، به وضوح نمایان شده است.

سال آینده آزمونی جدی برای آسه آن خواهد بود. بن بست در مورد میانمار و کد رفتاری دریای جنوبی چین همچنان ادامه دارد، آتش بس تایلند و کامبوج شکننده است و روند الحاق تیمور شرقی نیازمند مراقبت نزدیک خواهد بود. با واگذاری ریاست از مالزی به فیلیپین (متحد آمریکا که خود با چین درگیر مناقشات دریایی است) انتظار می رود مانع مسئله دریای جنوبی چین را به بالاترین اولویت دستور کار آسه آن تبدیل کند و برای هماهنگی قوی تر تلاش نماید. فیلیپین همچنین مشتاق خواهد بود تا حضور ترامپ را در اجلاس آسیای شرقی سال آینده تضمین کند؛ کاری که با توجه به سابقه حضور نامنظم او در این نشست ها دشوار خواهد بود. اگر امسال را معیار قرار دهیم، احتمال دارد مانع مراسم ویژه ترتیب دهد تا بار دیگر رئیس جمهور آمریکا در مرکز صحنه دیپلماسی منطقه ای قرار گیرد.

محسوب می شود. برای آسه آن نیز پذیرش تیمور شرقی گامی ضروری و دیرینه گام است که ادعای نمایندگی فراگیر منطقه را تازه می کند. با این حال، تجربه گسترش آسه آن در دهه ۱۹۹۰ نشان داده که پیوستن اعضای جدید هم فرصت و هم چالشی برای انسجام درونی است. موفقیت آسه آن در یاری رسانی به تیمور شرقی برای ساخت نهادهای کارآمد و مدیریت فشارهای خارجی، معیار زودهنگامی برای سنجش توان این سازمان در حفظ وحدت خود خواهد بود.

یازده عضو آسه آن



بازهای میامی بر فراز سیاست خارجی

آیا رؤیای دیرینه سرنگونی مادورو در دولت ترامپ توسط روبیو محقق می شود ؟

UNHERD

تغییر رژیم قاره آمریکا، میامی، و پسر بومی اش، مارکو روبیو، جست و جو کرد. در آغاز، امید آن می رفت که کاخ سفید از کودتا های خام دستانه و ژست های اخلاقی گرایانه علیه مادورو، که در دوره اول رخ داده بود، صرف نظر کند. در یکی از نخستین اقدامات سال ۲۰۲۵، رئیس جمهور ترامپ، ریچارد گرزل را به عنوان

در قبال ونزوئلا، دولت دوم ترامپ ماه ها بین معامله و تغییر رژیم در نوسان بود. اما اخیراً استقرار کم سابقه نظامی در دریای کارائیب نشانه ای از هدفی روشن تر دارد: سرنگونی نیکلاس مادورو، رئیس جمهور ونزوئلا. به عبارت دیگر، جناح تغییر رژیم دست بالا را پیدا کرده است. اما چگونه؟ پاسخ را باید در پایتخت



روبویدر حال حاضر باتشویق جناح های نظامی گرا و جکسونی درون جنبش مگا، آنان را به تمرکز بر جنگ با کارتل ها در ونزوئلا سوق می دهد. ترامپ نیز در میان حلقه ای از چهره های اهل فلوریدا احاطه شده که همگی در روایت «نارکو تروریسم ونزوئلایی» تبحر دارند؛ از پم باندی، دادستان کل، تا کاش پاتل، رئیس اف بی آی، و تیلور بودویچ، معاون رئیس دفتر کاخ سفید.

پس از آن، مجوز شورون دوباره تمدید شد و پروازهای اخراج به ونزوئلا از سر گرفته شد.

اماروبیو ظاهرآ این راقط وقفه ای موقت می داند. روبیو در حال حاضر باتشویق جناح های نظامی گرا و جکسونی درون جنبش مگا، آنان را به تمرکز بر جنگ با کارتل ها در ونزوئلا سوق می دهد. ترامپ نیز در میان حلقه ای از چهره های اهل فلوریدا احاطه شده که همگی در روایت «نارکو تروریسم ونزوئلایی» تبحر دارند؛ از پم باندی، دادستان کل، تا کاش پاتل، رئیس اف بی آی، و تیلور بودویچ، معاون رئیس دفتر کاخ سفید.

روبیو احتمالاً ترامپ و استیون میلر را قانع کرده که سرنگونی مادورو نه تنها موجب توقف قاچاق مواد مخدر خواهد شد، بلکه امکان بازگرداندن مهاجران بیشتر را با نصب اپوزیسیون وابسته در کاراکاس فراهم می کند. هرچند گفته شده مادورو پیشنهاد داده همه منابع طبیعی ونزوئلا را در اختیار واشنگتن قرار دهد، بازها معتقدند که در هر حال، اپوزیسیون چنین خواهد کرد. در نتیجه، ترامپ در اکثر دستور توقف گفت و گوهای بیشتر با کاراکاس را به گرل صادر کرد. از نگاه کاخ سفید، این چرخش سیاسی توجیه انتخاباتی نیز دارد. ترامپ در انتخابات ۲۰۲۴ موفق شد ۴۵٪ آرای لاتین تبارها، از جمله ۷۰٪ کوبایی تبارها و ۵۰٪ ونزوئلایی تبارها را به دست آورد. اکنون یک سال بعد، محبوبیتش در میان همین گروه ها به ۲۷٪ سقوط کرده است. مداخله نظامی علیه مادورو می تواند انگیزه ای باشد تا نئومحافظه کاران لاتینی از تخلفات دولت در زمینه مهاجران و حقوق بشر چشم پوشی کنند.

خبرات تغییر رژیم

طرح سرنگونی مادورو اما پر از شکاف است. ونزوئلا سال هاست در آستانه فروپاشی دولتی قرار دارد و سومین کشور فاسد جهان به شمار می رود. مداخله خارجی می تواند فروپاشی کامل دولت را رقم بزند و کشور را میان گروه های جنایت کار و جنگ سالار تقسیم کند. چریک های چپ مانند ELN و FARC به شدت در جامعه ونزوئلا ریشه دارند و سوگند خورده اند که از «انقلاب بولیواری» دفاع کنند. چنین جنگی می تواند تغییری خونین مشابه آنچه در دهه ۱۹۹۰ در کلمبیا رخ داد پدید آورد و همچنین احتمال فروغلتیدن آمریکا به دامنه مداخلات متوالی در آمریکای لاتین را به همراه دارد.

نتیجه چنین سناریویی موج جدیدی از مهاجرت، افزایش قاچاق مواد و اختلال در تولید نفت خواهد بود. با وجود اینکه ترامپ مدعی است با نابودی یک قایق حامل مواد، ۲۵ هزار جان آمریکایی نجات یافته است، اما ونزوئلا تنها مسیر ترانزیت حدود ۱۳٪ از کوکائین کلمبیا است و هیچ نقشی در قاچاق فنتانیل قاتل ندارد. در واقع، جریان فنتانیل از مرز جنوبی تحت سیاست های ترامپ و همکاری رئیس جمهور مکزیک، کلودیا شینباوم، بیش از ۴۰٪ کاهش یافته است. مکزیک امسال نزدیک به ۶۰ سرکرده مواد مخدر، از جمله قاچاقچی چینی، ژو دونگ ژانگ، را به آمریکا تحویل داده است. پس چرا انرژی و منابع را از این موفقیت به سوی جنگی با هدف تغییر رژیم در کشوری منحرف کنیم که نقشی در فنتانیل ندارد؟ در پایان باید یادآور شد که مارکو روبیو در سال ۲۰۱۹ تصویری خون آلود از معمر قذافی پس از مرگش منتشر کرد تا مادورو را تهدید کند. اما سرنگونی قذافی بعدها به فاجعه ای تمام عیار بدل شد و سراسر شمال آفریقا را بی ثبات کرد. سقوط مادورو می تواند همان سناریو را این بار در نیم کره غربی تکرار کند. بهتر آن است که دولت ترامپ، به جای تقویت روبیو و متحدانش، بار دیگر به سمت دیپلماسی و معامله با کاراکاس روی آورد.

فرستاده ویژه برای میانجی گری در یک توافق «اول آمریکا» با رژیم کاراکاس اعزام کرد.

بر اساس این توافق، شرکت شورون می توانست از طریق تمدید مجوز نفتی دوران بایدن، به صادرات نفت خام ونزوئلا به آمریکا ادامه دهد. در مقابل، کاراکاس پذیرفت پروازهای بازگرداندن شهروندان خود را بپذیرد که نیاز مهم و به سزایی بود، زیرا وضعیت حمایت موقت برای حدود ۳۵۰ هزار ونزوئلایی در خاک آمریکا لغو شده بود. به این ترتیب، دولت ترامپ دو وعده کارزار انتخاباتی خود را عملی کرد: حمایت از سوخت فسیلی و اخراج مهاجران غیرقانونی. با این حال، این تفاهم به سرعت دچار تغییرات بی ثباتی شد که عمدتاً نتیجه فشار جامعه راست گرای تبعیدیان آمریکای لاتین در میامی بود.

میامی؛ پایتخت نئومحافظه کاران لاتین

اگر از بخش های مرکزی آمریکا به میامی پرواز کنید، شهری را می یابید که گویی یک کشور راست گرای مستقل است؛ جایی که زبان اسپانیایی بر انگلیسی غلبه دارد و ساکنان ونزوئلایی، نیکاراکونه ای و به ویژه کوبایی آن در برابر محراب ایدئولوژی نئومحافظه کار زانو می زنند. آنان حتی سیاست های باندی و وابسته سالارانه سرزمین های خود را در شوراهای شهری میامی بازسازی کرده اند. تاریخ و حال این شهر با قاچاق مواد مخدر، پول شویی و عملیات تغییر رژیم، چه به صورت دولتی چه غیردولتی، در هم تنیده است. افراد مؤثری همچون الکساندر اوتائولا (اینفلوئنسر یوتیوبی) در برنامه های زنده چندساعته در یوتیوب، با شور و هیجان درباره لزوم سرنگونی رژیم ها از هوانا تا تهران سخن می گویند.

طبیعی بود که واقع گرایی اولیه ترامپ در قبال ونزوئلا چندان در میامی خوشایند نباشد. به همین ترتیب، بسیاری از نئومحافظه کاران میامی از سیاست ریاضتی دولت در دوران وزارت کارآمدی (DOGE) شوکه شدند؛ سیاستی که شامل برچیدن عمده سازمان USAID (آژانس توسعه بین المللی آمریکا) و قطع بیش از ۱۰۰ میلیون دلار کمک به بنیاد ملی دموکراسی و سازمان های غیردولتی همسو در جنوب فلوریدا بود. در واکنش، چهره های سرشناس مهاجران میامی، از جمله اولاندو گوئیترس-برونات و ماریو دیاز-بالارت از رسانه های اسپانیایی زبان ضمانت گرفتند که دولت بودجه برنامه های موسوم به «دموکراسی سازی کوبا و ونزوئلا» را بازخواهد گرداند.

بازگشت مارکوروبیو

اما خیلی زود نخبگان میامی مرد خود را در واشنگتن به میدان آوردند: مارکو روبیو، همراه با سه نماینده کلیدی منطقه، دیاز-بالارت، کارلوس خیمنس و ماریا الورا سالازار. وزیر امور خارجه - که بعدتر مشاور امنیت ملی ایالات متحده نیز شد - با سرعت شروع به بازسازی برنامه های تغییر رژیم کرد و متحدانش را در سمت های کلیدی منصوب نمود. مائوریسیو کلاور-کارون به عنوان فرستاده ویژه در آمریکای لاتین، کوین کابرا به عنوان سفیر پاناما، مایک والتر به عنوان مشاور امنیت ملی و سپس سفیر در سازمان ملل و کریستوفر لاندانو، به عنوان معاون وزیر امور خارجه منصوب شدند.

سه نماینده تهدید کردند در صورت تمدید مجوز نفتی شورون، لایحه بزرگ ترامپ را در کنگره متوقف خواهند کرد. کاخ سفید تسلیم شد و این تصمیم پیامدهای وخیمی برای همان مردم ستم دیده ونزوئلا داشت که نئومحافظه کاران میامی مدعی حمایت از آنانند. نتیجه این بود که دولت نتوانست ونزوئلایی ها را به کشورشان بازگرداند. به جای آن، ۲۳۸ نفر از آنان را با برچسب «مبارزان نارکو تروریست» به «مرکز حبس تروریسم» در السالوادور تبعید کرد. با این حال، ۸۷٪ از آنان سابقه جنایی نداشتند. این موضوع موجب خشم رئیس جمهور السالوادور، نایب بوکله، شد که گفته بود فقط مجرمان خطرناک باید برای بازداشت به آن مرکز فرستاده شوند.

طنز ماجرا این بود که بسیاری از همین تبعیدیان از مخالفان سیاسی رژیم مادورو بودند که در دهه ۲۰۱۰ به دلیل شرکت در اعتراضات، مورد پیگرد قرار گرفته بودند. به این ترتیب، رفتار سخت گیرانه دولت ترامپ با مهاجران و حتی برخی شهروندان آمریکایی، تنش هایی عمیق در جنوب فلوریدا برانگیخته است.

تضادها و انگیزه های انتخاباتی

جمهوری خواهان فلوریدا در تاریخ خود بارها از مهاجرت کنترل نشده از کوبا بهره برداری کرده اند. قانون «تنظیم کوبایی ها» در سال ۱۹۶۶ عملاً مرز را برای آنان باز کرده بود. مارکو روبیو که پیش تر از برنامه حمایتی بایدن برای مهاجران حمایت کرده بود، حالا در دولت ترامپ نقشی متفاوت ایفا می کند و از اخراج گسترده دفاع می کند. خود روبیو، که اکنون هم زمان وزیر خارجه، مشاور امنیت ملی و بایگان ملی آمریکا است، تلاش کرده است بین ترامپ و متحدان آمریکای لاتینی تعادل برقرار کند. او توافقی سه جانبه با بوکله و مادورو ترتیب داد تا مهاجران ونزوئلایی بازداشت شده در السالوادور در ازای آزادی ده شهروند آمریکایی مبادله شوند.



چپاول هنگفت آیا دلار آمریکا می‌تواند از دولت آمریکا جان سالم به در ببرد؟

FOREIGN AFFAIRS

دلار را تقویت کرده یا حداقل از تضعیف آن جلوگیری کرده‌اند. آن‌ها به استقلال فدرال رزرو و تعهدات بین‌المللی ایالات متحده، از جمله نقش آن به عنوان ناظر سیستم مالی جهانی، احترام گذاشته‌اند. با این حال، دولت ترامپ در حال حمله به بنیادهای نهادهای شده‌ای است که زیربنای جایگاه دلار هستند. این دولت در حال حمله به مرزهای قدرت اجرایی است و در انجام این کار با مخالفت کمی روبه‌رو می‌شود. این دولت در تلاش است تا استقلال اختیار سیاست پولی فدرال رزرو و سازمان‌های آمار رسمی دولت را تضعیف کند و تعهدات ایالات متحده به متحدان و شرکای خود را زیر سؤال می‌برد.

دولت ترامپ این اقدامات را همزمان با ارائه سیاست‌هایی انجام می‌دهد که پایداری آن‌ها به حفظ امتیاز دلار بستگی دارد، به ویژه لایحه هزینه‌های هنگفتی (موسوم به لایحه بزرگ و زیبا) که دونالد ترامپ در ماه ژوئیه امضا کرد و پیش‌بینی می‌شود بدهی ملی ایالات متحده را در دهه آینده به طور نجومی افزایش دهد. اگر سلطه دلار از بین برود، قدرت استقراض واشنگتن نیز از بین می‌رود و هزینه پرداخت بدهی‌های آن افزایش می‌یابد. همچنین اگر افزایش شدید پرداخت‌های بهره بدهی فدرال با کاهش ارزش دلار همراه شود، دولت ایالات متحده ممکن است با محدودیت گزینه‌های مالی خود به گونه‌ای روبه‌رو شود که می‌تواند آسیب‌های جبران‌ناپذیری به اقتصاد وارد کند.

نامانی در اوج

استفاده از دلار آمریکا به کشورهای خارجی اجازه می‌دهد تا بدون

دلار آمریکا بیش از هفت دهه بر اقتصاد جهانی تسلط داشته است. امروزه حدود ۹۰٪ از معاملات ارزی با دلار انجام می‌شود. بخش عمده‌ای از تجارت بین‌المللی (از جمله ۷۴٪ در آسیا و ۹۶٪ در قاره آمریکا) به دلار آمریکا قیمت‌گذاری می‌شود. دلارها ۵۸٪ از ذخایر بانک‌های مرکزی خارج از ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. در سراسر جهان، دارایی‌های خصوصی به شدت به سمت دارایی‌های دلاری تمایل دارند.

سلطه دلار مزایای مهمی برای ایالات متحده به همراه دارد. این سلطه، نوسانات قیمت در تجارت خارجی آمریکا را کاهش می‌دهد، واشنگتن را قادر می‌سازد تا به طور گسترده و با هزینه‌ای نسبتاً پایین وام بگیرد و ابزارهای قدرتمندی برای تحریم دشمنانش در اختیار دولت آمریکا قرار می‌دهد. همچنین همانطور که اقتصاددان مشهور، کیت روگوف، در کتاب جدید و جذاب خود با عنوان «دلار ما، مشکل شما»، به طور قانع‌کننده‌ای استدلال می‌کند که جایگزینی یک ارز مسلط فوق‌العاده دشوار است. اینرسی یک نیروی قدرتمند است که دلار را در اوج نگه می‌دارد؛ قدرت نهادهای سیاسی و مالی ایالات متحده نیز عامل دیگری است. اگرچه کشورهای متعددی از سیستم دلار ناراضی بوده‌اند، هیچ‌کدام جایگزین به اندازه کافی قوی برای غلبه بر مزایای تثبیت‌شده دلار ارائه نکرده‌اند. اما روگوف همچنین هشدار می‌دهد که سلطه دلار ممکن است به اوج خود رسیده باشد و پیشنهاد می‌کند که اگر ایالات متحده می‌خواهد موقعیت ممتاز خود را حفظ کند، باید سیاست‌های خود را با دقت تدوین کند. دولت‌های متوالی ایالات متحده سیاست‌هایی را اتخاذ کرده‌اند که سلطه

دارد. واشنگتن همچنین نفوذ زیادی بر قوانین سیستم مالی بین‌المللی دارد؛ او تنها عضوی است که قدرت رای کافی برای وتوی تصمیمات در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را دارد.

سلطه دلار به ایالات متحده امکان می‌دهد تا به طور گسترده وام بگیرد و بهره بسیار کمتری نسبت به بسیاری از کشورهای دیگر برای بدهی خود بپردازد. امتیازی که امروز، زمانی که بدهی دولت آمریکا بالا و در حال افزایش است، اهمیت ویژه‌ای دارد. واشنگتن می‌تواند نسبتاً ارزان وام بگیرد زیرا سرمایه‌گذاران خارجی مایل به پرداخت هزینه اضافی برای بازده سهل‌الوصول اوراق قرضه دولتی آمریکا هستند. این دارایی‌های امن و با نقدینگی بالا تقاضای زیادی داشته‌اند، زیرا می‌توان به آن‌ها برای حفظ ارزش در زمان‌های بحران مالی اعتماد کرد و شکل غالب وثیقه‌ای هستند که زیربنای بسیاری از تراکنش‌های مالی بین‌المللی است. روگوف به برآوردهای اخیر اشاره می‌کند که دولت ایالات متحده سالانه ۱۴۰ میلیارد دلار در هزینه‌های خدمات بدهی بین‌المللی صرفه‌جویی می‌کند؛ که این نتیجه بهره کمتری است که می‌تواند برای وام‌های خود بپردازد؛ رقمی که با احتساب پرداخت بدهی‌های نگهداری شده توسط سرمایه‌گذاران داخلی، ممکن است به ۶۰۰ میلیارد دلار در سال برسد.

اگر دلار از جایگاه خود سقوط کند، آمریکایی‌ها هزینه آن را خواهند پرداخت. شهرت دلار به عنوان یک دارایی امن معمولاً به این معناست که تقاضا برای این ارز در زمان‌های بحران مالی افزایش می‌یابد. بنابراین، ایالات متحده می‌تواند حتی در بحبوحه یک بحران اقتصادی، پول زیادی قرض کند. برای مثال، در طول بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ و رکود سال ۲۰۲۰ در میانه همه‌گیری کووید-۱۹، دولت ایالات متحده توانست تأثیر شوک‌های اقتصادی بر کسب‌وکارها، کارگران و خانوارهای آمریکایی را کاهش دهد و بهبودی سریع‌تر را در مقایسه با سایر کشورها تضمین کند.

با این حال، سلطه دلار برای ایالات متحده کاملاً بدون عیب نیست. روگوف اشاره می‌کند که از نظر تاریخی، کشورهایی که ارز مسلط داشته‌اند، معمولاً قدرت نظامی پیشرو نیز بوده‌اند و ابرقدرت نظامی بودن بسیار پرهزینه است. او همچنین استدلال می‌کند که عمل مبادله موقت دلار در ازای ارز خارجی از چند بانک مرکزی بزرگ در لحظات بحران مالی، باری برای ایالات متحده است. اما این یک تعهد ناشی از سلطه دلار نیست؛ بلکه یک لطف از سوی فدرال رزرو است. در موارد نادری که از این مبادلات استفاده شده است، مانند بحران مالی ۲۰۰۸ و در آغاز همه‌گیری، آن‌ها ثبات مالی ایالات متحده را بدون تحمیل هیچ هزینه واقعی تقویت کرده‌اند.

شاید برجسته‌ترین بار سیاسی، نقطه ضعف رقابتی کسب‌وکارها و کارگران تولیدی آمریکا در دوره‌هایی بوده است که دلار آمریکا به طور خاص قوی بوده است. برای مثال از سال ۲۰۰۰، یک سال قبل از ورود چین به سازمان تجارت جهانی، تا سال ۲۰۰۵، چین اجازه نداد ارزش رنمینبی در برابر دلار آمریکا، علی‌رغم افزایش سه برابری صادرات چین به ایالات متحده، از نظر اسمی افزایش یابد. این ترکیب اثرات ویرانگر و طولانی‌مدتی بر مشاغل و تولید در شهرهای کارخانه‌ای در سراسر ایالات متحده داشت. با این حال، این خود سلطه دلار نبود که این خسارات را به بار آورد، بلکه ترکیبی از سیاست‌های صنعتی، سیاست‌های تجاری و مداخله ارزی چین و ناتوانی مقامات آمریکایی در مقابله مؤثر با این اقدامات بود.

شکاف در بنیادها

در مجموع، آمریکایی‌ها از حفظ سلطه دلار که طی هفت دهه گذشته ادامه داشته است، سود می‌برند. تداوم سلطه مستلزم آن است که اوراق بهادار دلاری آمریکا برای سرمایه‌گذاران خارجی جذاب باقی بمانند. روگوف تأکید می‌کند که زیربنای این جذابیت، قدرت نهادها و هنجارهای ایالات متحده است؛ یعنی یک فدرال رزرو مستقل، حاکمیت قانون و سابقه‌ای از تعامل بین‌المللی قابل اعتماد. نهادهای آمریکایی در برابر تورم بالا که می‌تواند ارزش مطالبات را کاهش دهد، از حقوق طلبکاران محافظت کرده، دسترسی به بازارهای سرمایه را حفظ کرده و اعتبار قوی را حفظ می‌کنند. این بنیادها حتی با نوسان سیاست‌های آمریکا و ظهور رقبای خارجی، از جایگاه دلار محافظت کرده‌اند.

مشکل اینجاست که کتاب «دلار ما، مشکل شما» با انتخابات نوامبر ۲۰۲۴ آمریکا به پایان می‌رسد، بنابراین به اقداماتی که ترامپ در دوره دوم ریاست جمهوری خود انجام داده و ممکن است این فرضیات را به چالش بکشد، نمی‌پردازد. به عنوان مثال، دولت ترامپ به طور یکجانبه تعرفه‌ها را بر واردات آمریکا به سطوحی افزایش داده است که از زمان قانون تعرفه اسموت-هاولی در سال ۱۹۳۰ دیده نشده است، کاری که شاید برای جبران

چین و روسیه نیز با افزایش کارایی ایالات متحده و متحدانش در استفاده از سیستم پرداخت دلاری برای اعمال تحریم‌ها، انگیزه بیشتری برای یافتن جایگزین‌هایی برای دلار پیدا کرده‌اند. چین، تا حدی برای کاهش آسیب‌پذیری خود، اکنون با شرکایی از جمله برزیل، هند و روسیه برای توسعه یک سیستم پرداخت جایگزین با استفاده از رنمینبی خود همکاری می‌کند و با کشورهای دیگری برای تعیین استانداردهای تراکنش‌های ارز دیجیتال فرامرزی، با بهره‌گیری از غیبت ایالات متحده در این حوزه، همکاری می‌کند.

نگهداری موجودی ارزهای چندین کشور، در سراسر جهان تجارت کنند. این راحتی، موقعیت دلار را تقویت می‌کند، درست همانطور که راحتی استفاده از زبان انگلیسی آن را به زبان مشترک ارتباطات جهانی تبدیل کرده است. فاصله گرفتن از دلار می‌تواند هزینه‌های قابل توجهی به همراه داشته باشد، زیرا ممکن است نیازمند نگهداری موجودی تعداد زیادی از ارزها و مدیریت ریسک‌های ناشی از نوسانات هر یک باشد.

با این حال، هم متحدان و هم دشمنان ایالات متحده، جایگاه دلار را به چالش کشیده‌اند. اما همانطور که روگوف توضیح می‌دهد، هیچ یک از این چالشگران، ویژگی‌های لازم برای تبدیل شدن به یک ارز مسلط را نداشته‌اند. برای مثال، از زمان پیدایش ناحیه یورو در سال ۱۹۹۹، سهم دلار از ذخایر ارزی از ۷۱٪ به ۵۸٪ کاهش یافته و یورو با سهم ۲۰ درصدی، جایگاه دوم را حفظ کرده است. اما روگوف به درستی معتقد است که جایگزینی دلار توسط یورو دشوار خواهد بود، مگر اینکه سرمایه‌گذاران خارجی باور کنند که بازارهای بدهی رسمی یورویی نقدینگی کافی را فراهم می‌کنند، که این امر نیازمند غلبه بر محدودیت‌های سیاسی و نهادی برای انتشار بیشتر بدهی‌های با پشتوانه مشترک است.

چین و روسیه نیز با افزایش کارایی ایالات متحده و متحدانش در استفاده از سیستم پرداخت دلاری برای اعمال تحریم‌ها، انگیزه بیشتری برای یافتن جایگزین‌هایی برای دلار پیدا کرده‌اند. برای مثال، پس از تهاجم روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲، واشنگتن و متحدانش دسترسی بانک‌های روسی به سیستم‌های پرداخت بین‌المللی را محدود کردند، برای صادرات نفت روسیه سقف قیمت تعیین کردند و دارایی‌های دولتی روسیه در خارج را مسدود کردند. چین، تا حدی برای کاهش آسیب‌پذیری خود، اکنون با شرکایی از جمله برزیل، هند و روسیه برای توسعه یک سیستم پرداخت جایگزین با استفاده از رنمینبی خود همکاری می‌کند و با کشورهای دیگری برای تعیین استانداردهای تراکنش‌های ارز دیجیتال فرامرزی، با بهره‌گیری از غیبت ایالات متحده در این حوزه، همکاری می‌کند.

اما روگوف اشاره می‌کند که این تلاش‌ها برای بین‌المللی کردن رنمینبی و جایگزینی سیستم‌های مبتنی بر دلار، بدون انجام اصلاحات توسط چین، به نتیجه نخواهد رسید. پکن تنها با آزادسازی بازارهای سرمایه خود و برداشتن گام‌هایی برای گسترش و کاهش نوسانات قیمت در بازارهای اوراق قرضه رنمینبی می‌تواند به سرمایه‌گذاران خارجی این اطمینان را بدهد که هر زمان به پول نقد نیاز داشتند، می‌توانند دارایی‌های رنمینبی خود را نقد کنند.

مزایای خالص

در دهه ۱۹۶۰، والری ژیسکار دِستن، که بعدها رئیس‌جمهور فرانسه شد، جایگاه مسلط دلار و مزایایی که برای ایالات متحده فراهم می‌کرد را به عنوان یک «امتیاز گزاف» محکوم کرد. روگوف با این مزایا و همچنین بارهای سلطه دلار، به صورت بی‌طرفانه برخورد می‌کند. از آنجا که ایالات متحده می‌تواند از خارجی‌ها وام بگیرد و آن را با ارز خود بازپرداخت کند، دیگران ریسک نوسانات نرخ ارز را تحمل می‌کنند. در عمل، این به معنای کاهش نوسانات قیمت در بسیاری از واردات و صادرات ایالات متحده است. ایالات متحده به عنوان کشوری که ارز مسلط را در سیستم پرداخت‌های بین‌المللی رسمی صادر می‌کند، دید قابل توجهی بر تراکنش‌های فرامرزی و ابزارهای قدرتمندی برای اعمال تحریم‌ها جهت جلوگیری از این جریان‌ها



شرط بستن بر اینکه جایگزین های دلار آن قدر ناکافی هستند که واشنگتن بتواند به زیر پا گذاشتن هنجارها و تعهدات دیرینه را بدون عواقب ادامه دهد، حماقت است. اگرچه ممکن است هیچ ارز واحدی تمام ویژگی های لازم برای جایگزینی دلار را نداشته باشد، اما همچنان خطر قابل توجهی وجود دارد که مرکزیت دلار به مرور زمان کاهش یابد. در حال حاضر، سهم دلار از ذخایر جهانی از سال ۲۰۰۰ بیش از ده واحد درصد کاهش یافته است.

استقراض برای دولت آمریکا را افزایش داد و دلار ارزش خود را از دست داد. در پاسخ، دولت اقدامات خود را ملایم تر کرد. در تاریخ ۹ آوریل، تنها یک هفته پس از اعلام تعرفه های گسترده ترامپ در به اصطلاح «روز آزادی» که باعث جهش بازده اوراق خزانه داری، تضعیف دلار و سقوط بازار سهام شد، رئیس جمهور اجرای آن را برای ۹۰ روز به تعویق انداخت. پس از آنکه ترامپ در ۱۷ آوریل در رسانه های اجتماعی نوشت که «برکناری پاول هر چه زودتر بهتر» و کوین هسیت، مدیر شورای اقتصاد ملی، روز بعد علناً گفت که دولت در حال بررسی گزینه هایی برای تحقق این امر است، بازارهای سهام و اوراق قرضه ایالات متحده به همان شکل واکنش نشان دادند و دلار دوباره سقوط کرد. ترامپ در ۲۲ آوریل چرخش دیگری انجام داد و اظهار داشت که هیچ قصدی برای برکناری پاول ندارد.

با این حال، شرط بستن بر اینکه جایگزین های دلار آن قدر ناکافی هستند که واشنگتن بتواند به زیر پا گذاشتن هنجارها و تعهدات دیرینه را بدون عواقب ادامه دهد، حماقت است. اگرچه ممکن است هیچ ارز واحدی تمام ویژگی های لازم برای جایگزینی دلار را نداشته باشد، اما همچنان خطر قابل توجهی وجود دارد که مرکزیت دلار به مرور زمان کاهش یابد. در حال حاضر، سهم دلار از ذخایر جهانی از سال ۲۰۰۰ بیش از ده واحد درصد کاهش یافته است. نوآوری در امور مالی و پرداخت به سرعت در حال توسعه است و کشورهای رقیب سخت در تلاشند تا جایگزین هایی برای سیستم مبتنی بر دلار ایجاد کنند.

اکنون دلیل حفظ امتیاز دلار قوی تر از هر زمان دیگری است، زیرا کسری های فزاینده، پایین نگه داشتن هزینه های خدمات بدهی را ضروری می سازد. علاوه بر این، استراتژی واشنگتن در استفاده از تحریم ها برای پیشبرد منافع امنیت ملی خود، نیازمند دسترسی به ابزارهای مالی است که جایگاه دلار فراهم می کند. اگر دولت فعلی به حملات خود به استقلال فدرال رزرو و سازمان های آمار رسمی و تضعیف اعتبار تعهدات بین المللی ایالات متحده ادامه دهد، می تواند سلطه دلاری را که بخش بزرگی از سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده به آن وابسته است، از بین ببرد. دلار آسیب ناپذیر نیست و اکنون زمان آن نیست که انتخاب های بدی انجام دهیم و تنها به شانس خوب تکیه کنیم. اگر ارز آن ها از جایگاه خود سقوط کند، آمریکایی ها هزینه آن را خواهند پرداخت.

بخشی از کاهش درآمدهای مالیاتی ناشی از لایحه هزینه های ماه ژوئیه صورت گرفته باشد. اسکات بسنت، وزیر خزانه داری، وعده داده است که «چند صد میلیارد دلار درآمد سالانه به دست خواهد آمد که معادل چند صد میلیارد دلار اوراق قرضه کمتر برای صدور توسط خزانه داری خواهد بود.» تا به امروز، تعرفه های کشور به کشور به نرخ مؤثر متوسط حدود ۱۷٪ افزایش یافته است که تقریباً هشت برابر افزایش تعرفه ها از سال گذشته است. متحدان ایالات متحده نیز از این امر در امان نمانده اند. حتی بریتانیا، یک شریک نزدیک که ایالات متحده با آن مازاد تجاری دارد، با تعرفه های ده درصدی روبه رو است.

اقدام یک جانبه دولت، قدرت قانون اساسی کنگره در تعیین تعرفه ها را نادیده می گیرد. در حال حاضر، یک دادگاه استیناف فدرال تعرفه های کلی ترامپ را فراتر از اختیارات اجرایی تحت قانون اختیارات اقتصادی اضطراری بین المللی سال ۱۹۷۷ دانسته است. از آنجا که دولت تعرفه ها را بدون توجه به توافق نامه های تجاری موجود ایالات متحده اعمال کرده است، تردیدهایی را در مورد اعتبار تعهدات اقتصادی بین المللی دولت آمریکا - که یکی از زیربنای مهم اعتماد به سیستم دلار است - ایجاد کرده است. علاوه بر این، دولت ترامپ بارها استقلال فدرال رزرو در تعیین سیاست های پولی را زیر سؤال برده است. برای اینکه سرمایه گذاران خارجی همچنان مایل به سرمایه گذاری سنگین در اوراق بهادار خزانه داری با بازده پایین باشند، باید اطمینان داشته باشند که ایالات متحده ارزش مطالبات آن ها را با تورم از بین نخواهد برد. استقلال بانک مرکزی برای این اطمینان حیاتی است. روگوف با تکیه بر تحقیقات برجسته خود، استدلال قانع کننده ای ارائه می دهد که اوراق خزانه داری آمریکا به دلیل استقلال سیاسی فدرال رزرو و سابقه آن در ارائه تورم عمدتاً پایین و باثبات از اواسط دهه ۱۹۸۰، به عنوان دارایی های امن در نظر گرفته می شوند.

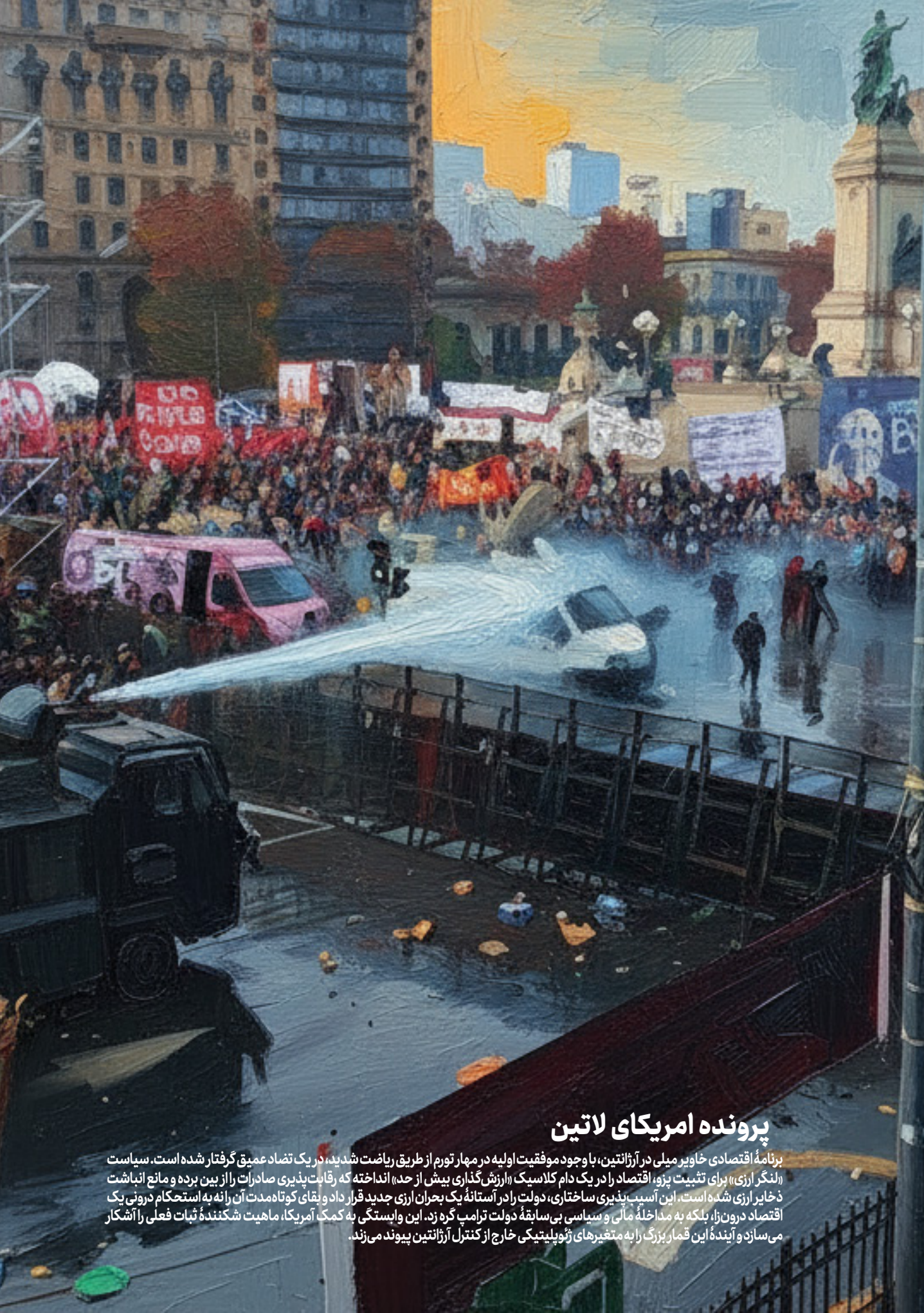
خطر تورم و بیکاری بالاتر که با تعرفه های دولت ترامپ همراه است، کمیته سیاست گذاری پولی فدرال رزرو را در موقعیت دشواری قرار داده است. رئیس جمهور از فدرال رزرو به دلیل عدم کاهش به موقع نرخ ها انتقاد کرده و تهدید به برکناری رئیس فدرال رزرو کرده است. او همچنین یک عضو هیئت مدیره فدرال رزرو را بدون طی مراحل قانونی برکنار کرد، هرچند یک دادگاه منطقه ای و یک دادگاه استیناف فدرال این اقدام را مسدود کرده اند. همه این ها به منزله حمله ای بی سابقه به استقلال این نهاد است. ترامپ توضیح داده است که معتقد است فدرال رزرو باید نرخ ها را برای کاهش پرداخت بهره بدهی ملی (که لایحه هزینه های ماه ژوئیه آن را افزایش خواهد داد) کاهش دهد و ادعا می کند که پاول می تواند «تقریباً یک تریلیون دلار صرفه جویی را تنها با یک حرکت قلم» به ارمان آورد. با این حال، اگر سرمایه گذاران باور کنند که فدرال رزرو مدیریت بدهی را بر مأموریت قانونی خود برای مبارزه با تورم در اولویت قرار خواهد داد، آن ها برای جبران تورم مورد انتظار بالاتر، بازده بیشتری را بر روی اوراق بهادار خزانه داری طلب خواهند کرد و پرداخت های بهره فدرال افزایش خواهد یافت و نه کاهش.

به طور مشابه، پس از آنکه اداره آمار کارگزارش اشتغال ماه ژوئیه را منتشر کرد که نشان از رشد ضعیف مشاغل داشت، ترامپ رئیس این سازمان را که توسط سنا تأیید شده بود، برکنار کرد. چنین اقداماتی استقلال نهادی سازمان های آمار رسمی و یکپارچگی داده هایی که تولید می کنند را تهدید می کند. در همین حال، اعتماد سرمایه گذاران به قدرت و امنیت دلار به اعتماد آن ها به کیفیت آمارهای دولتی ایالات متحده بستگی دارد که برای ارزیابی وضعیت اقتصاد و سیستم مالی آمریکا استفاده می شود.

بازی با آتش

همه این ها درست زمانی اتفاق می افتد که قانون جدید دولت بیش از ۴ تریلیون دلار طی ده سال به بدهی ملی ایالات متحده اضافه می کند و این نگران کننده است. بدهی ایالات متحده در حال حاضر حدود ۱۰۰٪ از تولید ناخالص داخلی است و هزینه های بهره بدهی هر سال در حال افزایش است. در حالی که دولت ترامپ قصد دارد حتی بیشتر وام بگیرد، حملات آن به پایه های سلطه دلار ممکن است مزایایی را که با تقاضای آماده برای اوراق بهادار خزانه داری ایالات متحده همراه است، از جمله صرفه جویی بیش از یک تریلیون دلار در پرداخت های خدمات بدهی طی یک دهه، به خطر اندازد.

در ابتدا، بازارهای مالی به شدت به اقدامات تهاجمی و غیرمتعارف دولت برای افزایش تعرفه ها یا تهدید استقلال فدرال رزرو واکنش نشان دادند؛ بازده اوراق قرضه بلندمدت خزانه داری آمریکا جهش کرد که هزینه



پرونده امریکای لاتین

برنامه اقتصادی خاور میلی در آرژانتین، با وجود موفقیت اولیه در مهار تورم از طریق ریاضت شدید، در یک تضاد عمیق گرفتار شده است. سیاست (لنگر ارزی) برای تثبیت پزو، اقتصاد را در یک دام کلاسیک «ارزش گذاری بیش از حد» انداخته که رقابت پذیری صادرات را از بین برده و مانع انباشت ذخایر ارزی شده است. این آسیب پذیری ساختاری، دولت را در آستانه یک بحران ارزی جدید قرار داد و بقای کوتاه مدت آن را نه به استحکام درونی یک اقتصاد درون زا، بلکه به مداخله مالی و سیاسی بی سابقه دولت ترامپ گره زد. این وابستگی به کمک آمریکا، ماهیت شکننده ثبات فعلی را آشکار می سازد و آینده این قمار بزرگ را به متغیرهای ژئوپلیتیکی خارج از کنترل آرژانتین پیوند می زند.



شوگ درمانی میلی در آرژانتین

از بحران ارزی تا مشروعیت انتخاباتی در سایه مداخله آمریکا
امیرحسین مستقل / دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع)

هزینه های دولت، را به اجرا گذاشت.

• دسامبر ۲۰۲۴: داده های منتشر شده در ژانویه ۲۰۲۵ نشان داد که تورم ماهانه به شکل قابل توجهی کاهش یافته و به ۲.۷٪ رسیده است.

• آوریل ۲۰۲۵: اسکات بسنت، وزیر خزانه داری آمریکا، به بونئوس آیرس سفر کرد. صندوق بین المللی پول (IMF) یک بسته نجات به ارزش ۲۰ میلیارد دلار را برای آرژانتین تصویب کرد و آرژانتین رسماً درخواست خود را برای تبدیل شدن به «شریک جهانی» ناتو ارائه داد.

• سپتامبر ۲۰۲۵: شکست سنگین حزب میلی در انتخابات استانی بونئوس آیرس، باعث ایجاد بحران اعتماد در بازارها و آغاز یک بحران ارزی جدید شد. بانک مرکزی برای دفاع از پزو، در دو روز یک میلیارد دلار از ذخایر خود را هزینه کرد.

• ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۵: وزارت خزانه داری آمریکا با انتشار بیانیه ای اعلام کرد که برای تثبیت پزو «آماده انجام اقدامات لازم است».

• اکتبر ۲۰۲۵: دولت ترامپ بسته های حمایت مالی خود را اعلام کرد که شامل یک خط سواپ ارزی ۲۰ میلیارد دلاری و یک بسته حمایت از بدهی بخش خصوصی به ارزش ۲۰ میلیارد دلار بود. با این حال، فشار بر پزو همچنان ادامه یافت.

• ۲۶ اکتبر ۲۰۲۵: انتخابات میان دوره ای کنگره برگزار شد.

• ۲۷ اکتبر ۲۰۲۵: حزب میلی، (La Libertad Avanza (LLA، با کسب پیروزی قاطع در انتخابات، موقعیت سیاسی خود را مستحکم کرد.

این رویدادها که از ریاضت اقتصادی آغاز و به یک بحران ارزی و سپس پیروزی قاطع انتخاباتی ختم شدند، بستر تحولات سیاسی و اقتصادی پیچیده ای را فراهم کردند که

اقتصاد آرژانتین که دهه هاست با بحران های مزمن دست و پنجه نرم می کند، با ظهور خاویر میلی به صحنه یکی از جسورانه ترین و پرمخاطره ترین تجربه های سیاست گذاری اقتصادی لیبرترین رادیکال در تاریخ معاصر تبدیل شده است. برنامه «شوگ درمانی» او برای مهار تورم افسارگسیخته و اصلاح ساختاری، آرژانتین را در کانون یک بحث ایدئولوژیک جهانی قرار داده است. تحولات اخیر در این کشور که با نوسانات شدید سیاسی و اقتصادی همراه بوده، نه تنها برای آینده داخلی آن، بلکه برای توازن ژئوپلیتیک در آمریکای لاتین و روابط آن با قدرت های جهانی؛ مانند ایالات متحده و چین از اهمیت راهبردی برخوردار است. درک این مسیر پرفراز و نشیب مستلزم تحلیل دقیق سیاست های اتخاذ شده، واکنش های بازار و نتایج سیاسی حاصل از آن هاست. برای تحلیل دقیق این وقایع و درک رابطه علت و معلولی میان سیاست های دولت، بحران های مالی و مداخلات خارجی، ابتدا باید توالی زمانی رویدادهای کلیدی را مرور کنیم.

گاه شمار زمانی رویدادهای کلیدی (از دسامبر ۲۰۲۳ تا اکتبر ۲۰۲۵)

این گاه شمار، چارچوبی برای درک توالی رویدادهای سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک است که در بخش های بعدی تحلیل خواهند شد. درک این ترتیب زمانی برای فهم ارتباط علت و معلولی میان سیاست های اقتصادی، واکنش بازارها و نتایج سیاسی حیاتی است، زیرا نشان می دهد چگونه هر رویداد، زمینه را برای رویداد بعدی فراهم کرده است.

• دسامبر ۲۰۲۳: خاویر میلی کار خود را به عنوان رئیس جمهور آغاز کرد و بلافاصله سیاست های ریاضتی شدید، از جمله کاهش چشمگیر



نیازمند تحلیل عمیق تر است.

تحولات سیاسی: از شوک درمانی تا کسب مشروعیت دوباره

چشم انداز سیاسی آرژانتین در دوران میلی، مسیری پرنوسان را از عدم قطعیت شدید به سوی کسب مشروعیت مجدد انتخاباتی طی کرد. دولت او که در ابتدا با پایگاه سیاسی ضعیفی در کنگره مواجه بود، پس از یک بحران مالی ناشی از شکست انتخاباتی محلی، توانست با یک پیروزی قاطع در انتخابات میان دوره‌ای، موقعیت خود را به شکل چشمگیری تقویت کند. این تحول سیاسی برای توانایی دولت در پیشبرد اصلاحات اقتصادی بلندمدت، اهمیت راهبردی داشت.

هنگامی که خاویر میلی به قدرت رسید، حزب او، (La Libertad Avanza)، تنها ۳۷ کرسی از ۲۵۷ کرسی مجلس نمایندگان را در اختیار داشت. این اقلیت کوچک، توانایی دولت برای تصویب قوانین و پیشبرد اصلاحات ساختاری را به شدت محدود می‌کرد و او را به استفاده از احکام اجرایی و مذاکرات دشوار با احزاب میانه‌رو وابسته می‌ساخت.

شکست سنگین حزب LLA در انتخابات استانی بوئنوس آیرس در سپتامبر ۲۰۲۵، یک نقطه عطف بحرانی بود. بازارها این نتیجه را به عنوان یک شاخص آینده‌نگر تفسیر کردند که نشان می‌داد حمایت مردمی از سیاست‌های ریاضتی دردناک در حال فرسایش است و شبح بازگشت به سیاست‌های «پرخرج پرونیسم» را زنده کرد. این شکست بلافاصله بازارهای مالی را دچار وحشت کرد و به فرار سرمایه و فشار شدید بر پرو انجامید و دولت را در آستانه یک بحران تمام عیار قرار داد. با این حال، نتایج انتخابات میان دوره‌ای کنگره در ۲۶ اکتبر ۲۰۲۵، همه معادلات را تغییر داد. حزب LLA توانست با کسب ۴۰.۷ درصد آرا در مقابل ۳۱.۷ درصد اپوزیسیون پرونیسم، یک پیروزی قاطع و فراتر از انتظار را رقم بزند. این نتیجه، موقعیت سیاسی میلی را به شدت تقویت کرد:

● تعداد کرسی‌های LLA و متحدانش در مجلس نمایندگان به بیش از ۱۰۰ کرسی افزایش یافت.

● این تعداد اگرچه برای کسب اکثریت (۱۲۹ کرسی) کافی نیست، اما به میلی قدرت کافی برای دفاع از وتوهای ریاست جمهوری را می‌دهد و مانع از آن می‌شود که اپوزیسیون بتواند مصوبات پرهزینه را به او تحمیل کند.

● با این وجود، برای تصویب اصلاحات ساختاری کلیدی مانند اصلاحات مالیاتی، کار و بازنشستگی، دولت همچنان به ایجاد ائتلاف با احزاب میانه‌رو نیاز خواهد داشت.

این پیروزی سیاسی، مشروعیت تازه‌ای به برنامه اصلاحات میلی بخشید و فضای تنفسی لازم برای تمرکز مجدد بر چالش‌های پیچیده اقتصادی را برای دولت او فراهم کرد.

تحولات اقتصادی: قمار بزرگ بر سر تثبیت برنامه اقتصادی میلی یک قمار پرریسک بود که ثبات اقتصاد کلان را به قیمت رکود شدید و افزایش فقر اجتماعی دنبال می‌کرد. این مسیر اقتصادی در سه مرحله کلیدی قابل تحلیل است: شوک درمانی اولیه و نتایج آن، بحران ارزی پیش از انتخابات که پایداری مدل را به چالش کشید و چشم‌انداز پس از پیروزی که فرصتی دوباره برای اصلاحات فراهم کرد. دولت میلی با اجرای یکی از شدیدترین و

بحران اقتصادی آرژانتین با یک چرخش استراتژیک در سیاست خارجی هم‌زمان شد و این کشور را به یکی از نزدیک‌ترین متحدان دولت دونالد ترامپ در آمریکای لاتین تبدیل کرد. این همسویی که در بستر رقابت ژئوپلیتیک فزاینده میان ایالات متحده و چین در منطقه رخ داد، به مداخله مالی بی‌سابقه‌ای از سوی واشنگتن منجر شد.

تهاجمی‌ترین برنامه‌های ریاضت مالی در تاریخ اخیر آرژانتین که بسیار فراتر از تلاش‌های پیشین بود، کار خود را آغاز کرد. اقدامات اصلی شامل کاهش مخارج واقعی (تورم دررفته) دولت به میزان ۳۰ درصد بود که معادل ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی (GDP) است. این سیاست به سرعت کسری بودجه اولیه را به مازاد مالی تبدیل کرد.

نتایج این سیاست‌ها در مهار تورم خیره‌کننده بود. تورم سالانه از ۲۸۹٪ در آوریل ۲۰۲۴ به ۳۲٪ تا سپتامبر ۲۰۲۵ کاهش یافت. اما این موفقیت هزینه‌های اجتماعی سنگینی به همراه داشت:

- افزایش فقر: نرخ فقر به ۵۳٪ افزایش یافت.
- کاهش مصرف و دستمزد: مصرف خصوصی ۲۰٪ کاهش یافت و دستمزدهای واقعی دچار افت شدیدی شدند. کاهش پرداخت مستمری‌ها و هزینه‌های پروژه‌های عمومی به تنهایی نزدیک به نیمی از کل کاهش هزینه‌های دولت در سال ۲۰۲۴ را تشکیل می‌داد.

این کاهش فزاینده در هزینه‌های اجتماعی، آسیب‌پذیری سیاسی دولت را تشدید کرد و زمینه را برای بحران اعتماد بازار پس از شکست در انتخابات استانی سپتامبر فراهم آورد.

راه‌برد دولت برای مهار تورم، بر یک مدل شناخته‌شده به نام «تثبیت مبتنی بر نرخ ارز» (Exchange Rate-Based Stabilization - ERBS) متکی بود. این راه‌برد شامل کاهش ارزش ماهانه پزو به میزان ۲ درصد بود که با عنوان نظام «میخکوب خزنده» (crawling peg) شناخته می‌شود. این سیاست اگرچه به کاهش سریع تورم کمک کرد، اما به یک تله کلاسیک منجر شد: از آنجا که نرخ کاهش ارزش پزو بسیار کمتر از تورم داخلی بود، ارزش واقعی پزو ۳۵ درصد تقویت شد. این ارزش‌گذاری بیش از حد، صادرات را گران و واردات را ارزان می‌کند و مستقیماً مانع ایجاد مازاد تجاری لازم برای انباشت ذخایر دلاری می‌شود.

این راه‌برد، در تضاد با برنامه‌های تثبیت موفق گذشته، مانع از انباشت ذخایر ارزی کافی شد. در نتیجه، ذخایر ارزی قابل‌استفاده بانک مرکزی به کمتر از ۵ میلیارد دلار و در مقطعی حتی به ۷۰۰ میلیون دلار کاهش یافت و اقتصاد را در برابر شوک‌های خارجی آسیب‌پذیر کرد. این آسیب‌پذیری با شکست در انتخابات استانی سپتامبر آشکار شد. نگرانی از آینده سیاسی دولت میلی باعث فرار سرمایه و فشار شدید بر پزو شد، تا جایی که بانک مرکزی مجبور شد تنها در دو روز، یک میلیارد دلار برای دفاع از نرخ ارز هزینه کند و کشور را در آستانه یک بحران ارزی تمام‌عیار قرار دهد.

این بحران اقتصادی عمیق، زمینه را برای مداخله قابل توجه بازیگران خارجی، به ویژه ایالات متحده، فراهم آورد که هم با اهداف ژئوپلیتیک و هم با منافع سیاسی دولت وقت آمریکا گره خورده بود. نفوذ خارجی و نقش ایالات متحده

بحران اقتصادی آرژانتین با یک چرخش استراتژیک در سیاست خارجی هم‌زمان شد و این کشور را به یکی از نزدیک‌ترین متحدان دولت دونالد ترامپ در آمریکای لاتین تبدیل کرد. این همسویی که در بستر رقابت ژئوپلیتیک فزاینده میان ایالات متحده و چین در منطقه رخ داد، به مداخله مالی بی‌سابقه‌ای از سوی واشنگتن منجر شد. این اقدام که از سوی تحلیلگرانی چون گیلیان تت به عنوان نوعی «ژئوفینانس» (geofinance) یا «شکل عریانی از از فروپاشی اقتصادی دولت میلی و تقویت یک شریک ایدئولوژیک کلیدی صورت گرفت.

بسته نجات آمریکا دولت ترامپ، به رهبری وزیر خزانه‌داری اسکات بسنت، یک بسته حمایت مالی چندوجهی را برای تثبیت اقتصاد آرژانتین طراحی کرد. این حمایت به صراحت با هدف تثبیت دولت میلی پیش از انتخابات میان دوره‌ای صورت گرفت. مؤلفه‌های اصلی این بسته عبارت بودند از:

- خرید مستقیم پزو: وزارت خزانه‌داری آمریکا به طور مستقیم در بازار ارز مداخله کرد و پزو خریداری نمود. برآوردها حاکی از آن است که ارزش این خریدها حدود ۷۵۰ میلیون دلار بوده است.
- خط سوآپ ارزی: یک خط سوآپ ارزی به ارزش ۲۰ میلیارد دلار از طریق صندوق تثبیت ارزی خزانه‌داری آمریکا (ESF) در اختیار آرژانتین قرار گرفت.

● بسته حمایت از بدهی: واشنگتن پیشنهاد یک بسته ۲۰ میلیارد دلاری دیگر با حمایت بانک‌های خصوصی و صندوق‌های ثروت ملی برای کمک به آرژانتین در بازپرداخت بدهی‌هایش را مطرح کرد. این حمایت به طور آشکار به اهداف سیاسی گره خورده بود. دونالد ترامپ به صراحت اعلام کرد که ادامه کمک‌ها به پیروزی میلی در انتخابات میان دوره‌ای بستگی دارد که این موضوع انتقاداتی را در داخل آمریکا مبنی بر مداخله در انتخابات یک کشور خارجی برانگیخت.

حمایت آمریکا در برابر یک چرخش استراتژیک از سوی آرژانتین صورت گرفت. دولت میلی روابط خود را در حوزه دفاعی و امنیتی به طور کامل به سمت آمریکا و غرب متمایل کرد:

- همکاری با ناتو: آرژانتین رسماً درخواست کرد تا به عنوان «شریک جهانی» ناتو شناخته شود.
- خرید تسلیحات آمریکایی: دولت میلی قرارداد خرید ۲۴ جنگنده F-۱۶ ساخت آمریکا را نهایی کرد و پیشنهاد چین برای فروش جنگنده‌های JF-۱۷ را رد نمود.

این چرخش، واکنش‌های ژئوپلیتیکی را به همراه داشت:

- انتقادات داخلی در آمریکا: هم متحدان «ماگا» (به دلیل حمایت از یک رقیب در حوزه کشاورزی) و هم دموکرات‌ها (به دلیل مداخله در انتخابات خارجی) از این اقدام انتقاد کردند.

● موضع چین: یکن با وجود چرخش آرژانتین، خط سوآپ ارزی خود با این کشور را تمدید کرد، اما هم‌زمان اظهارات بسنت علیه چین را «افترهای

• ایجاد ائتلاف های سیاسی: با وجود تقویت جایگاه در کنگره، حزب میلی همچنان برای تصویب اصلاحات ساختاری بلندمدت (در حوزه های مالیاتی، کار و بازنشستگی) فاقد اکثریت است. توانایی او در ایجاد ائتلاف های پایدار با احزاب میانه رو، سرنوشت این اصلاحات را رقم خواهد زد.

در چشم انداز کوتاه مدت، حمایت ایالات متحده به آرژانتین زمان خریده است. اما همان طور که تاریخ اقتصادی آرژانتین نشان می دهد، «ورود به لنگرهای نرخ ارز آسان، و خروج از آنها دشوار است». پایداری برنامه اقتصادی میلی در نهایت به توانایی او در مدیریت این توازن دشوار میان ثبات سیاسی، اصلاحات دردناک اقتصادی و مدیریت انتظارات بازار بستگی خواهد داشت. آرژانتین از بحران فوری عبور کرده، اما قمار بزرگ برای دستیابی به ثبات پایدار همچنان ادامه دارد.

دشوار باقی می ماند.

چالش های اصلی باقی مانده که پایداری بلندمدت برنامه اقتصادی را تعیین خواهند کرد، عبارت اند از:

• اصلاح رژیم ارزی: سیاست تثبیت مبنی بر نرخ ارز منجر به ارزش گذاری بیش از حد پزو شده است. دولت باید راهی برای خروج از این لنگر ارزی بیابد، بدون آنکه یک جهش تورمی جدید را کلید بزند. این اقدام برای بازگرداندن رقابت پذیری صادرات حیاتی است.

• انباشت ذخایر ارزی: آرژانتین برای پرداخت بدهی های دلاری خود که در سال ۲۰۲۶ به حدود ۱۸ میلیارد دلار می رسد و همچنین برای لغو کنترل های ارزی (cepo)، نیاز فوری به انباشت ذخایر ارزی دارد. موفقیت در این زمینه، آزمون اصلی اعتبار برنامه اقتصادی خواهد بود.

مغرب» خواند و واشنگتن را به دنبال کردن «نسخه جدیدی از دکتین مونرو» متهم کرد.

این حمایت خارجی اگرچه برای بقای کوتاه مدت دولت میلی حیاتی بود و بحران نقدینگی را موقتاً مهار کرد، اما چالش های ساختاری و بنیادین اقتصاد آرژانتین را حل نشده باقی گذاشت.

نتیجه گیری: مسیر پیش رو

پیروزی قاطع خاویر میلی در انتخابات میان دوره ای اکتبر ۲۰۲۵، به او یک «مشروعیت تازه» برای ادامه برنامه اصلاحات اقتصادی بخشید و بحران سیاسی فوری را که دولت او را تهدید می کرد، برطرف ساخت. این پیروزی، همراه با حمایت مالی استراتژیک از سوی ایالات متحده، به دولت آرژانتین فرصتی برای تنفس و بازنگری در سیاست های خود داده است. با این حال، چالش های ساختاری عمیقی همچنان پابرجا هستند و مسیر پیش رو



نبرد برای آنکه کمتر منفور باشی

حمایت واشنگتن برای عبور میلی از سد رأی دهندگان ناراضی

THE ECONOMIST

رأی دهندگان از طریق برنامه های رادیکال و محکوم کردن آتشین «کاست» یا طبقه سیاسی، به قدرت رسید. از آن زمان، کاهش شدید هزینه ها، تورم ماهانه را از ۱۳ درصد به حدود ۲ درصد رسانده است. فقر به پایین ترین سطح خود از سال ۲۰۱۸ سقوط کرده و آقای میلی با کاهش بوروکراسی، همه چیز را از دسترسی به اینترنت گرفته تا خطوط هوایی بهبود بخشیده است. در آغاز سال، به نظر می رسید که او شانس خوبی برای یک پیروزی قاطع در انتخابات میان دوره ای دارد؛ انتخاباتی که در آن، نیمی از کرسی های مجلس نمایندگان و یک سوم کرسی های سنا به رأی گذاشته می شوند. اما اکنون، پروژه آقای میلی در خطر از هم

امیلیانو، که در یک راهپیمایی کوچک برای پرونیسم در مرکز شهر قدم می زند، می گوید: «مجبورم اینجا باشم». شهرداری دوردستی که تحت مدیریت پرونیست هاست و او را به عنوان یک نظافتچی خیابان استخدام کرده، او را به اینجا آورده است. به چه کسی رأی خواهد داد؟ «نمی دانم». هر رهبر سیاسی برجسته، از جمله خود آقای میلی، نزد اکثریت آرژانتینی ها چهره های منفی دارد. گالا دیاز لانگوا زانديشكده آرژانتینی سیپک (CIPPEC) که اخیراً از وال استریت بازدید کرده، می گوید: «در نیویورک علاقه بسیار بیشتری به این انتخابات وجود دارد تا اینجا.»

آقای میلی در سال ۲۰۲۳ با هیجان زده کردن

هیچ گاه در تاریخ آرژانتین، یک انتخابات میان دوره ای تا این حد توجه جهانی را به خود جلب نکرده است. دولت ترامپ با تمام توان مالی ایالات متحده پشت خاویر میلی و پزوی آرژانتین ایستاده و این رأی گیری را به یک فوتبال سیاسی در واشنگتن و خبری دست اول در سراسر جهان تبدیل کرده است. بازارهای اوراق قرضه هر نظرسنجی را با وسواس موشکافی می کنند. با این حال، به نظر می رسد یک گروه حیاتی، یعنی خود آرژانتینی ها، علاقه چندانی به این ماجرا ندارند.

در بونئوس آیرس، پایتخت، بیلوردها کمیاب، جمعاعات انتخاباتی متواضعانه، و بی تفاوتی حتی در رویدادهای کارزارهای انتخاباتی گسترده است.

پاشیدن قرار گرفته است.

این سراسیمگی در ماه فوریه، زمانی که او یک رمزارز مشکوک را تبلیغ کرد که ارزش آن به زودی سقوط کرد، آغاز شد. در ماه اوت، خواهر او متهم شد که از هزینه های آژانس معلولان برای داروها سهم برداشته است. هر دوی آنها هرگونه تخلفی را انکار می کنند. آقای میلی همچنین مرتکب اشتباهات سیاسی بزرگی شد. او که از پیروزی خود بیش از حد مطمئن بود، به جای تلاش برای ائتلاف سازی، تصمیم گرفت تا در استان هایی که توسط فرمانداران قدرتمند اپوزیسیون اداره می شدند، نامزدهای رقیب معرفی کند. این فرمانداران نیز با قدرت پاسخ دادند؛ یک گروه، حزبی سراسری را برای رقابت مستقیم با او تشکیل داد و بسیاری دیگر از نافرومانی ها در کنگره حمایت کردند که بارها به شکست طرح های دولت منجر شد.

آقای میلی همچنین برای کاهش تورم، به شدت به یک پیروی قوی تکیه کرد؛ حتی پس از آنکه در ماه آوریل به عنوان بخشی از بسته نجات صندوق بین المللی پول، آن را در یک بازه مشخص شناور ساخت. او گمان می کرد که تورم پایین، پیروزی در انتخابات را برایش به ارمغان می آورد. با این حال، بالا نگه داشتن ارزش پیرو، انباشت ذخایر ارزی را دشوار کرد، کشور را در برابر بحران های نرخ ارز آسیب پذیر نمود و به موانعی بر سر راه رشد و اشتغال تبدیل شد. بدتر آنکه، رأی دهندگان اکنون بیش از تورم، نگران شغل خود هستند. همه اینها در هفتم سپتامبر با برگزاری انتخابات پارلمانی در استان بوئنوس آیرس، محل زندگی ۴۰ درصد از جمعیت کشور، به نقطه اوج خود رسید. حزب آقای میلی، «آزادی پیشرو» (LLA)، با اختلاف ۱۴ درصدی از پرونیست های حاکم شکست خورد. بازارها وحشت کردند و پیرو را رها کردند. این امر بانک مرکزی را بر آن داشت تا برای جلوگیری از سقوط ارزش پیرو از بازه تعیین شده، ظرف دو روز بیش از یک میلیارد دلار هزینه کند و ذخایر دلاری آژانتین را تا مرز تخلیه کامل پیش ببرد.

در این بحران و شرایط درماندگی، آقای میلی با دولت

ترامپ، که او را یک روح خویشاوند می بیند، تماس گرفت. دولت آمریکا به شکلی خارق العاده وارد عمل شد: یک خط سوآپ ارزی ۲۰ میلیارد دلاری، خرید نزدیک به یک میلیارد دلار پیرو و تلاشی برای فراهم آوردن ۲۰ میلیارد دلار دیگر از بانک های خصوصی. با این حال، در زمان نگارش این مقاله، پیرو همچنان تحت فشار شدیدی قرار داشت.

با این وجود، حزب LLA باید در انتخابات میان دوره ای سراسری عملکردی بسیار بهتر از ماه سپتامبر داشته باشد. (این مقاله یک روز قبل از برگزاری انتخابات میان دوره ای آژانتین در ۲۶ اکتبر منتشر شده است). یکی از دلایل این است که شکستی که دولت متحمل شد، ممکن است رأی دهندگان میانه رو را که در آن زمان در خانه مانده بودند، بترساند و به پای صندوق های رأی بکشاند. آنها شاید مشتاق آقای میلی نباشند، اما از پرونیست ها بیزارند. آقای میلی همچنین در مناطق داخلی کشور محبوب تر از استان بوئنوس آیرس است. بسیاری از رأی دهندگان نیز همچنان به خاطر کاهش تورم به او پاداش خواهند داد. اگر پیرو از بازه خود خارج می شد، او در دروس عمیقی می افتاد و به نظر می رسد مداخله آقای ترامپ از این امر جلوگیری کرده است.

با این حال، او همچنان با چندین مشکل روبه روست. برگه های رأی، عکس های سرلیست های احزاب را نشان می دهند. بسیاری از نامزدهای LLA در مقایسه با رقبای ریشه دارتر خود، ناشناخته هستند. تلاش های آقای ترامپ برای کمک به پیروزی آقای میلی نیز می تواند نتیجه معکوس داشته باشد. این تصور که حاکمیت آژانتین مورد تعرض قرار گرفته، ممکن است پایگاه پرونیست ها را به هیجان آورد. اسکار روبین از لاماتازا، یکی از سنگرهای پرونیست ها در حومه پایتخت، با خشم می گوید: «ما رئیس جمهور نداریم، مایک آدام داریم که دستور می گیرد».

بزرگ ترین مسئله، سنگینی کیف پول آژانتینی ها است. آقای روبین می گوید: «وقتی مردم کار ندارند، پایین آمدن قیمت ها چه فایده ای دارد؟» حتی

برای کسانی که درآمد دارند، قدرت خرید ضعیف است. مؤسسه مشاوره اکویلیبرا (Equilibra) میانگین درآمد واقعی ۱۴.۵ میلیون آژانتینی، شامل کارمندان بخش خصوصی و دولتی و همچنین بازنشستگان را از زمان روی کار آمدن آقای میلی بررسی کرده است. این بررسی نشان داد که درآمد واقعی به شدت کاهش یافته، تا حدی بهبود یافته و سپس از ماه مارس در حدود ۶ درصد پایین تر از سطح قبل از دوران میلی، راکد مانده است. ماریا خیمنا لوپز، یکی از نامزدهای برجسته پرونیست در استان بوئنوس آیرس، می گوید: «مردم برای بقا تلاش می کنند. آنها هر روز می بینند که آب بالاتر می آید».

اگر آقای میلی و متحدانش نتوانند یک سوم کرسی های مجلس نمایندگان را که برای جلوگیری از لغو وتوهایش نیاز دارد، به دست آورند، بازارها سقوط خواهند کرد. اگر حزب او زیر ۳۰ درصد رأی بیاورد، هرج و مرج به پا خواهد شد؛ به خصوص که آقای ترامپ تلویحاً اشاره کرده که در صورت شکست آقای میلی، ممکن است از او دست بکشد. حتی یک پیروزی حداقلی که آقای میلی را مجبور کند برای دفاع از وتوی خود به احزاب نسبتاً دوست تکیه کند، ممکن است برای جلوگیری از وحشت اولیه بازار کافی باشد.

نظرسنجی ها نشان می دهند که این محتمل ترین نتیجه است؛ هر چند آنها در مورد دانش اودر انتخابات استانی بوئنوس آیرس بیش از حد خوش بین بودند. روزهای بلافاصله پس از انتخابات حیاتی خواهند بود. آقای استورزنگر می گوید: «تمام بحث ها در مورد درصد های رأی، در مقایسه با اینکه آیا می توانیم یک ائتلاف کارآمد در کنگره ایجاد کنیم، اهمیت کمتری دارد» این کار آسان نخواهد بود. بدیهی ترین متحد، حزب راست گرای رئیس جمهور سابق، مانوئیسو ماکری، باقی خواهد ماند. اما او به سادگی تسلیم نخواهد شد. فرناندو آندریس، که رئیس دفتر آقای ماکری بود، می گوید: «شرایط سنگین خواهد بود، حتی سنگین تر از یک سال ونیم گذشته». دوسال اهریمنی در پیش است.



تکرار یک برنامه ناموفق

گزارش آوریل موسسه بروکینز از آخرین برنامه ثبات اقتصادی آژانتین

THE BROOKINGS INSTITUTION

انضباط مالی بی سابقه؛ نقطه قوت و تمایز اصلی

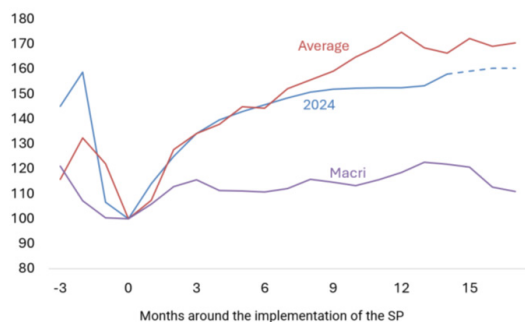
مهم ترین دستاورد و نقطه تمایز برنامه فعلی، یک تعدیل مالی بسیار تهاجمی است که در تاریخ معاصر آژانتین بی سابقه بوده است. از دسامبر ۲۰۲۳، دولت توانسته است هزینه های اولیه خود را به صورت واقعی حدود ۳۷ درصد کاهش دهد و کسری بودجه اولیه را به میزان ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی کم کند. این انضباط مالی شدید که از طریق کاهش یارانه ها، توقف سرمایه گذاری های عمومی و کاهش انتقالات به استان ها محقق شده، توانست اعتبار اولیه برنامه را در نزد بازارها و نهادهای بین المللی مانند صندوق بین المللی پول تضمین کند و سنگ بنای موفقیت های اولیه دیگر باشد.

آوریل سال جاری، مؤسسه بروکینز، در یک گزارش تحلیلی با عنوان «آخرین برنامه ثبات اقتصادی آژانتین: آیا تاریخ تکرار می شود؟»، به ارزیابی سیاست های اقتصادی دولت خاویر میلی پرداخت و با مقایسه آن با چرخه های شکست خورده گذشته، چشم انداز موفقیت بلندمدت آن را به چالش کشید.

بر اساس این گزارش، برنامه ثبات اقتصادی اخیر آژانتین، با وجود موفقیت های اولیه خیره کننده در کاهش تورم و ایجاد ثبات در بازارها، در حال تکرار یک سناریوی تاریخی و خطرناک است که بارها به بحران ختم شده است. گزارش مؤسسه بروکینز با مقایسه دقیق این برنامه با تلاش های ناموفق گذشته، استدلال می کند که سیاست های فعلی، هرچند در ظاهر متفاوت، اما در هسته خود آسیب پذیری های بنیادینی دارند که پایداری بلندمدت آن را به شدت زیر سؤال می برد. دولت فعلی در یک «سه گانه اقتصاد کلان» گرفتار شده است: تلاش همزمان برای مهار تورم، تثبیت نرخ ارز و احیای سرمایه گذاری و رشد؛ اهدافی که دستیابی به همه آن ها در کنار هم تقریباً غیرممکن است.

شدید و ناگهانی (پزو) دردناک تر خواهد بود و می تواند خود به بحرانی جدید دامن بزند.

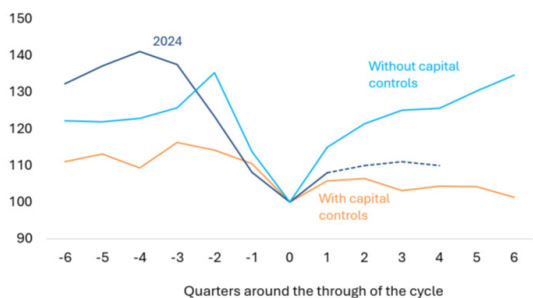
Figure 1. Strong real appreciation follows ERBS (Real Exchange Rate, indexed to t0 = 100)



۲. حلقه مفقوده: تأخیر مرگبار در سرمایه گذاری

برخلاف چرخه های بهبود اقتصادی گذشته که اغلب با رونق سرمایه گذاری (به ویژه سرمایه گذاری مستقیم خارجی) همراه بودند، برنامه فعلی نتوانسته است موتور سرمایه گذاری را روشن کند. سرمایه گذاری عمومی به دلیل ریاضت مالی شدید متوقف شده و سرمایه گذاری خصوصی نیز به دلیل عدم قطعیت سیاست ها، ارزش بالای پزو و کندی در حذف کنترل های سرمایه (Cepo) همچنان ضعیف است. این «تأخیر در سرمایه گذاری» یک تهدید جدی برای پایداری رشد اقتصادی است و نشان می دهد که بهبود فعلی، بیش از آنکه به پایه های تولیدی استوار باشد، بر ثبات کوتاه مدت مال، متمرکز است.

Figure 7. Investments typically rebound decisively following recessions



۳. انباشت کند ذخایر ارزی

موفقیت هر برنامه تثبیت در آرزانتین به توانایی آن در جذب جریان سرمایه خارجی و انباشت ذخایر ارزی بستگی دارد. اما در این دوره، ذخایر ارزی بسیار کندتر از چرخه های گذشته در حال افزایش است. دلایل اصلی این امر، تداوم کنترل های سرمایه (Cepo) و عدم دسترسی به بازارهای جهانی بدهی است. حتی عفو مالیاتی موفق دولت نیز نتوانسته این ضعف را جبران کند؛ زیرا بخش عمده دلارهای وارد شده به سیستم بانکی، به جای تبدیل شدن به ذخایر ارزی بانک مرکزی، در حساب های دلاری باقی مانده است.

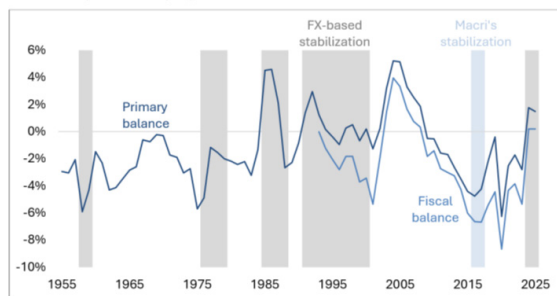
چشم انداز آینده: در مسیر خروج یا تکرار بحران؟

دوام برنامه تثبیت در کوتاه مدت به تأمین مالی خارجی، به خصوص از سوی صندوق بین المللی پول، بستگی دارد. اما این حمایت، بدون شک با شروطی مانند لزوم انعطاف پذیری بیشتر نرخ ارز همراه خواهد بود که می تواند ثبات سیاسی و اقتصادی را به چالش بکشد.

گزارش بروکینگز با یک هشدار راهبردی به پایان می رسد: «فیل حاضر در اتاق» که سیاست گذاران آرزانتینی همچنان از آن غفلت می کنند، اصرار بر استفاده از رژیم های نرخ ارز ثابت به جای پذیرش سازوکارهای انعطاف پذیری است که همسایگان آن ها در آمریکای لاتین با موفقیت به کار گرفته اند. تاریخ بارها نشان داده که ورود به سیاست های لنگر ارزی، آسان، اما خروج از آن بسیار دشوار و پرهزینه است. هرچه دولت فعلی برای عادی سازی بازار ارز و حذف کنترل ها بیشتر تعلل کند، ریسک یک اصلاح دردناک و ناگهانی در آینده بزرگ تر می شود. اگر این گذار به خوبی مدیریت نشود، آرزانتین بار دیگر در چرخه باطل (ثبات های زودگذر و بحران های ویرانگر) گرفتار خواهد شد.

Figure 5. An unprecedented Fiscal Consolidation

Chart: CPI-Adjusted Primary Expenditures, Indexed to Dec-23 = 100

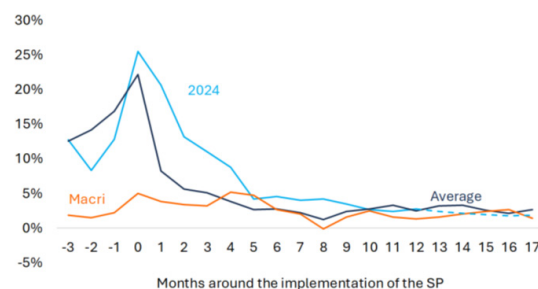


مهار تورم: موفقیت کوتاه مدت یا آرامش قبل از طوفان؟

انضباط مالی شدید، در کنار اجرای سیاست لنگر ارزی، به سرعت به کاهش چشمگیر تورم ماهانه منجر شد. این موفقیت، انتظارات بدبینانه بازار را شکست داد و اعتماد عمومی به دولت را در کوتاه مدت تقویت کرد. با این حال، گزارش هشدار می دهد که این الگو در برنامه های تثبیت مبتنی بر نرخ ارز (ERBS) گذشته نیز تکرار شده بود. در آن برنامه ها نیز تورم در ابتدا به سرعت کاهش می یافت، اما پس از مدتی به دلیل مشکلات ساختاری، دوباره بازمی گشت. ناتوانی دولت در شکستن آستانه تورم ۴ درصدی ماهانه در سه ماهه سوم ۲۰۲۴، نشانه ای از چسبندگی تورم و محدودیت های مدل فعلی است.

Figure 3. Inflation collapses following an ERBS

Monthly Headline Inflation, m/m



تکرار اشتباهات تاریخی: تله های ساختاری برنامه

با وجود موفقیت های اولیه، برنامه فعلی در حال افتادن به همان دام هایی است که تلاش های گذشته را به شکست کشاند.

۱. تله لنگر ارزی و تقویت بیش از حد پزو

بر اساس گزارش بروکینگز، سیاست لنگر ارزی، قلب تپنده و در عین حال آسیب پذیری اصلی برنامه اقتصادی آرزانتین است. این سیاست با وجود موفقیت اولیه در مهار تورم، اقتصاد را در یک تله کلاسیک به نام «تقویت بیش از حد پول ملی» گرفتار کرده است.

فرآیند این تله به این صورت عمل می کند: دولت برای شکستن انتظارات تورمی، با یک کاهش ارزش اولیه و سپس اعلام یک نرخ افزایش بسیار کند و قابل پیش بینی برای پزو (۲ درصد در ماه)، بازار ارز را تثبیت کرد. این اقدام به سرعت به کاهش تورم منجر شد. اما مشکل اصلی از اینجا آغاز می شود که تورم داخلی، به دلیل «اینرسی» و «چسبندگی قیمت ها»، همچنان با سرعتی بسیار بیشتر از نرخ ارز رشد می کند.

این شکاف میان رشد کند نرخ ارز و رشد بالای قیمت های داخلی، منجر به تقویت شدید ارزش واقعی پزو (حدود ۳۵ درصد) شده است. به عبارت دیگر، کالاها و خدمات تولید داخل به دلار بسیار گران شده اند. گزارش بروکینگز تأکید می کند که این «یک الگوی آشنا» و تکرار دقیق اشتباهات تاریخی است که در آن، مزیت رقابتی اولیه به سرعت از بین می رود.

پيامد این پزوی بیش از حد قوی، نابودی رقابت پذیری صادرات و جذابیت مصنوعی واردات است که تراز تجاری را به شدت تحت فشار قرار داده و ذخایر ارزی کشور را تخلیه می کند. گزارش بروکینگز استدلال می کند که این سیاست، پایداری خارجی و رشد بلندمدت را فدای ثبات قیمت کوتاه مدت کرده و هرچه دولت اصلاح این عدم تعادل را به تعویق بیندازد، «اصلاح نهایی» (کاهش ارزش

ظهور چهره بی پرده قدرت در اقتصاد

بازتاب پیروزی خاویر میلی در رسانه های مشهور جهان و تحلیل رویکردها و موضع گیری ها

اجتماعی واژه هایی چون «پایان حکمرانی چپول ها» و «شکست کمونیسم در آمریکای لاتین» را ترند کردند. همین مقایسه ها، گفتمان میلی را به عنوان بخش جدید ظهور سیاستمداران خارج از قالب های کلاسیک و مخالف سیاست های رفاهی و عدالت اجتماعی رواج داد و این روایت به خصوص در رسانه های اینترنتی و شبکه های اجتماعی به شدت تقویت شد.

۵. تحلیل ها درباره پایداری و پیامدهای اصلاحات

بسیاری از رسانه های تحلیلی و کارشناسان مشهور جهان، ضمن تصدیق موفقیت میلی در مهار تورم و ایجاد ثبات نسبی اقتصادی، تأکید کردند که پایداری این اصلاحات و اجتماعی شدن آن در گرو مدیریت هوشمندانه و کاهش فشار اجتماعی است. بلومبرگ و اکونومیست نوشتند که دستیابی به ثبات کوتاه مدت، اگر با سرمایه اجتماعی کافی همراه نشود و شبکه های ایمنی اجتماعی تقویت نشوند، ممکن است به تورم مجدد، نارضایتی گسترده و بازگشت امواج پوپولیسم منجر شود. تحلیل ها درباره ریشه بحران ها و راه بندهای سیاسی، به خطر ایجاد قطب بندی جدید بین نیروهای سنتی و اصلاح طلب و همچنین افزایش مداخله شوریهایی مانند آمریکا و چین در آرژانتین اشاره جدی داشتند.

۶. جمع بندی: از ستایش تا هشدار

در مجموع می توان گفت پیروزی میلی در رسانه های جهان میان دو قطب ستایش از نسخه بازار آزاد و هشدار درباره هزینه های اجتماعی این مسیر روایت می شود. در بینش طرفداران بازار، این تحولات؛ نشانه امکان پذیر بودن اصلاحات ساختاری و بازگشت نظم مالی است. در حالی که منتقدان، بحران اجتماعی، کاهش رفاه و وابستگی ژئوپلیتیک را مخاطره آمیز می دانند و تأکید می کنند که هرگونه موفقیت اقتصادی پایدار، مشروط به توان میلی و تیمش در مدیریت تنش های اجتماعی، جذب رضایت طبقات متوسط و ضعیف و اجتناب از تکرار چرخه بحران های گذشته خواهد بود.

در پایان، اگرچه روایت های خبری و تحلیلی درباره پیروزی میلی و اثرگذاری سیاست های او متنوع و دارای لحن های کاملاً متفاوت است، اما تقریباً همه اذعان دارند که این رویداد نه فقط برای آرژانتین، بلکه برای سراسر آمریکای لاتین و حتی جریان سیاسی جهانی، منادی آغاز یک تجربه جسورانه و پریسک است؛ تجربه ای که توازن میان ثبات مالی، رفاه اجتماعی و استقلال سیاسی را در آزمون تاریخی جدیدی قرار داده است.

اخراج ها، کاهش بیمه و آموزش و افزایش فشار بر طبقات فرودست نوشتند و پیروزی میلی را ناشی از رای اعتراضی برآمده از خشم و بی اعتمادی اجتماعی ارزیابی کردند. آن ها همچنین به حمایت آشکار آمریکا و نقش تعیین کننده واشنگتن در تضمین پیروزی میلی به عنوان عاملی مداخله گر تاختند.



عمده این پیام ها میلی را بخشی از جنبش مقاومت علیه نظم قدیمی و پیروزی بر جریان چپ گرا و دولت رفاه دانستند و حتی برخی کاربران شبکه های اجتماعی واژه هایی چون «پایان حکمرانی چپول ها» و «شکست کمونیسم در آمریکای لاتین» را ترند کردند.

۳. رسانه های آمریکا و اروپا: تلاقی اقتصاد و ژئوپلیتیک

در رسانه های آمریکا، به ویژه رسانه های جمهوری خواه و نزدیک به ترامپ، ماجرای پیروزی میلی به مثابه یک پیروزی سیاست خارجی دولت آمریکا بازتعریف شد. دونالد ترامپ صراحتاً اعلام کرد موفقیت میلی «بدون حمایت قوی و ویژه واشنگتن ممکن نبود» و کاخ سفید هم خبر داد بخش بزرگی از ۲۰ میلیارد دلار وعده داده شده، پس از این پیروزی آزاد خواهد شد. روزنامه هایی مانند نیویورک تایمز و واشنگتن پست اما نگاه منتقدانه تر و چندوجهی تری داشتند: ضمن اشاره به نتایج اقتصادی ملموس، بیش از هر چیز بر نقش حساس حمایت خارجی، فشار تورم اجتماعی، نارضایتی های متراکم و ریشه های تاریخی بحران دموکراسی تأکید کردند.

در اروپا، بازتاب این رویداد دوگانه بود. رسانه های آلمان، فرانسه و بریتانیا ناظر به سیاست خارجی خود، انتخابات را به عنوان نمونه ای از خیزش جریان های «ضدسیستم» و «پوپولیسم اقتصادی» تعبیر کردند و در کنار اذعان به موفقیت ابتدایی سیاست های میلی، هشدار دادند که تکیه بیش از حد به شوک درمانی و ریاضت اقتصادی می تواند منجر به رشد اعتراضات و کاهش مشروعیت سیاسی شود.

۴. واکنش نخبگان راست افراطی جهانی و مقایسه با ترامپ و بولسونارو

پیروزی میلی با اقبال خاصی از سوی رهبران و احزاب راست افراطی جهان از جمله سانتیاگو آباسکال در اسپانیا (حزب وکس)، ادواردو بولسونارو در برزیل و هواداران جریان مگا در آمریکا روبرو شد. عمده این پیام ها میلی را بخشی از جنبش مقاومت علیه نظم قدیمی و پیروزی بر جریان چپ گرا و دولت رفاه دانستند و حتی برخی کاربران شبکه های

پیروزی خاویر میلی، رئیس جمهور آرژانتین و چهره شاخص سیاست های بازار آزاد و لیبرترین، در انتخابات میان دوره ای ۲۰۲۵، بازتاب گسترده و متفاوتی در رسانه های جهانی و منطقه ای پیدا کرد. این رویداد، نه تنها عرصه تازه ای در سیاست داخلی آرژانتین خلق کرد، بلکه به دلیل نقش پررنگ آمریکا، همگرایی راست های جهانی و آثار اقتصادی-اجتماعی اش، در سطح بین المللی موضوع بحث و تحلیل شد. بررسی واکنش رسانه های پرنفوذ نشان می دهد که هرکدام با توجه به رویکرد سیاسی-اقتصادی و زمینه مخاطبان نشان، تصویری متمایز از این پیروزی ارائه دادند.

۱. رسانه های اقتصادی و لیبرال غربی: پیروزی بازار آزاد و شوک درمانی

نشریه های معتبری چون بلومبرگ، فایننشال تایمز، اکونومیست و بخش هایی از رسانه های محافظه کار آمریکایی، پیروزی میلی را بازتاب پیروزی سیاست های مبتنی بر بازار آزاد و شوک درمانی دانستند. در این میان تیترهایی چون «آرژانتین اصلاح می شود؟»، «شوک لیبرترین ها به اقتصاد بحران زده» و «بازگشت اعتماد سرمایه گذاران به اقتصاد آرژانتین» به چشم می خورد. در این رویکرد، تأکید ویژه ای بر موفقیت میلی در مهار تورم افسارگسیخته (کاهش تورم از سطوح بالای ۲۰٪ به حدود ۲٪)، کوچک کردن اندازه دولت، حذف یارانه ها، خصوصی سازی و موفقیت در جذب سرمایه خارجی جلب نظر می کند.

به عنوان مثال، اکونومیست پیروزی میلی را نشانه ای از پایان دوران پوپولیسم پرونیست و حرکت به سوی واقع گرایی اقتصادی خواند. گزارش ها از چشم انداز مثبت برای بازار ارز و سهام آرژانتین حکایت داشتند و پیروزی میلی را عاملی برای تقویت ارزش پزو، رشد شاخص بورس و ایجاد مازاد بودجه دانستند. البته این رسانه ها به گوشه هایی از فشارهای اجتماعی و اعتراضات معیشتی نیز اشاره کرده اند اما روی «ضرورت جراحی ساختاری» برای نجات آرژانتین تأکید داشتند.

۲. رسانه های آمریکای لاتین: ستایش و انتقاد

رسانه های بزرگ اسپانیایی زبان و آمریکای لاتین از جمله La Nación، El País، Pagina ۱۲ و خبرگزاری های منطقه ای، تصویری چندلایه تر و گاه متضاد ترسیم کردند. روزنامه محافظه کار La Nación پیروزی میلی را پایان «دوران رکود مزمن» و شورشی علیه نظم سیاسی حاکم توصیف کرد و آن را با پدیده ترامپ و بولسونارو در آمریکا و برزیل مقایسه کرد. بسیاری از رسانه ها میلی را یک سیاستمدار «خارج از سیستم» نامیدند که نتیجه بحران اعتماد اجتماعی و ناامیدی از ساختار احزاب سنتی است.

در مقابل، رسانه های چپ گرایی مانند Pagina ۱۲ این پیروزی را یک هشدار جدی درباره پیامدهای ریاضت کشی و خطرات بازگشت به آموزه های افراطی بازار آزاد دانستند. این نشریات از موج

مشروعیت از دست رفته

چرا نیروهای غرب‌گرا در ایران از پیروزی خاور میلی در آرژانتین هیجان زده‌اند؟

با اعلام پیروزی خاویر میلی، رئیس‌جمهور آرژانتین، در انتخابات میان‌دوره‌ای پارلمان، استقبال گرمی از این پیروزی در رسانه‌های غرب‌گرا در ایران صورت گرفت. روزنامه سازندگی در یادداشتی با عنوان «راست، قدرتمندتر می‌شود»، با استقبال از پیروزی حزب میلی در انتخابات پارلمانی آرژانتین، این پیروزی را فرصتی دوباره برای پیشبرد اصلاحات و بهره‌برداری از حمایت آمریکا می‌داند. با این حال، این یادداشت با اشاره به واقعیت‌هایی مانند حذف مشاغل، کاهش سرمایه‌گذاری عمومی، تعطیلی کسب‌وکارها و پایین بودن مشارکت مردم، توضیح می‌دهد که مسیر اصلاحات اقتصادی آرژانتین بسیار پرخطر و پیچیده است و در مجموع «آرژانتین هنوز از بحران عبور نکرده است».

یادداشت «عملیات نجات آرژانتین» به قلم شاهین کارخانه در اکوایران، کتاب «نجات آرژانتین: خاویر میلی، ۱۶ ماه نخست» نوشته استفان رینگ را یک «گزارش فکت‌محور» در دفاع از پروژه سیاسی میلی و روایتی از گذار رادیکال نظریه «مکتب اتریش» به عمل سیاسی توصیف می‌کند. نویسنده کتاب که خود از چهره‌های اصلی «موسسه لودویگ فون میزس آلمان» است، میلی را به عنوان اولین رئیس‌جمهور «لیبرال-لیبرتارین» جهان معرفی می‌کند که در کشوری ورشکسته پس از یک قرن سیطره سوسیالیسم و پرونیسم، قدرت را به دست گرفت. این یادداشت توضیح می‌دهد که کتاب «نجات آرژانتین» بر مستندسازی اصلاحات رادیکال میلی، مانند کاهش شدید هزینه‌های دولت با استعاره «اره برقی»، مهار ابرتورم و آزادسازی کامل ارز در آوریل ۲۰۲۵ تمرکز دارد. به باور نویسنده کتاب، این اقدامات با وجود هزینه‌های اجتماعی کوتاه‌مدت، موفقیت‌آمیز بوده و توانسته اقتصاد آرژانتین را به ثبات برساند. در این یادداشت، میلی در نقش «معلم ملت» با ارجاع مستقیم به آثار میزس و هایک، در حال برچیدن روایت دهه‌سده «دولت خوب» و سیاست‌های پوپولیستی در اذهان عمومی است. در نهایت، یادداشت اکوایران کتاب «نجات آرژانتین» را سندی بر اثبات این مدعا می‌داند که تجربه میلی می‌تواند یک «نمونه الهام‌بخش» جهانی برای دستیابی به آزادی و رفاه باشد؛ ادعایی که با پیروزی حزب میلی در انتخابات میان‌دوره‌ای، به باوری برای آزادی خواهان تبدیل شده است.

یادداشت دیگر اکوایران با تیتیر «باد در پرچم لیبرتارین‌ها؛ میلی میخ دوم را هم محکم کوبید»، با تأکید بر پیروزی قاطع میلی و دو برابر شدن کرسی‌های حزب در کنگره، این رخداد را یک «طغیان نجات» برای «انقلاب بازار آزاد» می‌داند که با حمایت مستقیم ترامپ و آمریکا همراه شده است. نویسنده با اشاره به اینکه نتایج از پیش‌بینی نظرسنجی‌ها قوی‌تر بود، این پیروزی را نیروی سیاسی تازه‌ای برای میلی در برابر مخالفان و برگ برنده‌ای برای مذاکره با واشنگتن و صندوق بین‌المللی پول توصیف می‌کند. با این حال، تأکید می‌کند که اگر دولت نتواند انضباط مالی را برآورد، اقتصادی و ایجاد شغل همراه کند، حمایت مردم را از دست خواهد داد.

گزارش تحلیلی روزنامه دنیای اقتصاد با تیتیر «رأی اعتماد به اژه میلی» پیروزی قاطع و غیرمنتظره حزب خاویر میلی در انتخابات میان‌دوره‌ای پارلمان را به عنوان رأی اعتمادی دوباره به «اره برقی» اصلاحات و

سیاست‌های بازار آزاد معرفی می‌کند. این یادداشت آرژانتین را «کانون جدید سیاست‌های بازار آزاد» در آمریکای لاتین می‌نامد. تحلیلگر، کاهش چشمگیر تورم، کسب مازاد بودجه و واکنش مثبت فوری بازارها پس از انتخابات را دلایل اصلی این پیروزی می‌داند و به نقش کلیدی حمایت آمریکا و بسته حمایتی ۴۰ میلیارد دلاری در ایجاد این ثبات اشاره می‌کند. بر این اساس، پیروزی میلی و حزبش یک «رأی اعتماد» به اصلاحات رادیکال و سیاست‌های بازار آزاد بود که با حمایت مستقیم آمریکا تقویت شد. با این وجود، این مسیر همچنان دشوار و پر از چالش‌های اقتصادی و اجتماعی است و موفقیت نهایی آن به توانایی دولت در ایجاد توازن میان انضباط مالی، رشد اقتصادی و حمایت‌های اجتماعی بستگی خواهد داشت.

گزارش روزنامه شرق با عنوان «تیر مخالفان به سنگ خورد»، پیروزی حزب «آزادی پیشرو» به رهبری خاویر میلی در انتخابات میان‌دوره‌ای آرژانتین را به عنوان یک رأی اعتماد دوباره به سیاست‌های اصلاحی دولت، با وجود نارضایتی‌های اجتماعی، تحلیل می‌کند. این یادداشت پیروزی میلی را تقویت‌کننده مسیر اصلاحات سختگیرانه برای کوچک‌سازی دولت و آزادسازی اقتصادی می‌داند. نویسنده، میلی را اقتصاددانی «انارکو-کاپیتالیست» معرفی می‌کند که با کاهش بودجه‌های عمومی و با شعار «پایان دادن به وابستگی مردم به دولت»، به دنبال ایجاد «اصلاح‌گترین کنگره در تاریخ آرژانتین» است. در این تحلیل، حمایت سیاسی و مالی آمریکا به عنوان یکی از عوامل کلیدی در ثبات موقت بازار در روزهای بحرانی پیش از انتخابات و دستیابی به این پیروزی برجسته شده است. در مجموع، یادداشت شرق این پیروزی را تأییدی بر درستی سیاست‌های اقتصادی میلی می‌داند. دولت او برای نخستین بار در بیش از یک دهه به مازاد بودجه رسیده و نرخ تورم را به میزان قابل توجهی مهار کرده است. این موفقیت‌ها، با وجود «درناک» بودن اصلاحات، به عنوان نشانه‌ای از تحقق وعده بازگرداندن انضباط اقتصادی و ساختن «کشوری بزرگ و آزاد» تعبیر می‌شود.

یادداشت روزنامه دنیای اقتصاد با عنوان «رأی دوباره به اقتصاد آزاد در آرژانتین»، پیروزی حزب خاویر میلی در انتخابات میان‌دوره‌ای را به عنوان یک «نقطه عطف» و تأیید دوباره راه «آزادی و رشد» از سوی افکار عمومی آرژانتین معرفی می‌کند. این گزارش با اشاره به فاصله معنادار حزب «آزادی پیشرو» با ائتلاف پرونیست‌ها، این نتیجه را فرصتی برای میلی جهت پیشبرد برنامه‌های سختگیرانه اقتصادی مانند کاهش یارانه‌ها و اصلاح قوانین کار می‌داند. نویسنده ضمن تأکید بر واکنش مثبت بازارها و تقویت پزو، به نقش حمایتی آشکار واشنگتن نیز اشاره کرده و میلی را «تکیه‌گاه مهمی» برای آمریکا در رقابت ژئوپلیتیکی با چین در آمریکای لاتین معرفی می‌کند. یادداشت دنیای اقتصاد با اشاره به سکوت و انفعال جبهه پرونیست‌ها، این رویداد را نشانه‌ای از پایان یک دوره و آغاز مرحله‌ای جدید می‌داند که در آن، اصلاحات اقتصادی به آزمون اصلی مشروعیت سیاسی میلی تبدیل خواهد شد.

یادداشت «خوش‌بینی در بازارهای آرژانتین با کامبک رویایی خاویر میلی» در اکوایران، این پیروزی را فراهم‌کننده «سرمایه سیاسی لازم» برای سرعت بخشیدن به اصلاحات ساختاری می‌داند.

نویسنده با لحنی مثبت، به واکنش فوری بازارها، تقویت پزو و پیش‌بینی هجوم برای فروش دلار به عنوان نشانه‌هایی از کاهش نگرانی سرمایه‌گذاران و خوش‌بینی به آینده اقتصادی آرژانتین اشاره می‌کند. در این تحلیل، حمایت بی‌سابقه آمریکا و وعده ادامه کمک‌های مالی در صورت پیروزی میلی، به عنوان یکی از عوامل کلیدی این موفقیت برجسته شده است. در نهایت، این گزارش پیروزی میلی را یک «کامبک رویایی» می‌خواند که نه تنها نگرانی‌ها درباره توقف اصلاحات اقتصادی را از بین برده، بلکه به او قدرت لازم برای ادامه مسیر و جلب همکاری فرمانداران و سیاستمداران را نیز داده است.

یادداشت روزنامه دنیای اقتصاد با عنوان «پایان عصر پرونیسم»، پیروزی قاطع و غیرمنتظره حزب خاویر میلی در انتخابات میان‌دوره‌ای آرژانتین را نقطه عطفی تاریخی و نشانه‌ای از پایان دوران پرونیسم می‌داند. این پیروزی نه تنها موقعیت میلی را در داخل تقویت می‌کند، بلکه به عنوان یک موفقیت بزرگ برای ترامپ و ابزاری برای تقویت نفوذ آمریکا در آمریکای جنوبی در برابر چین نیز تلقی می‌شود. یادداشت دنیای اقتصاد این پیروزی را فرصتی حیاتی برای میلی می‌داند تا اصلاحات مالیاتی و کارگری خود را با قدرت بیشتری پیگیری کند، اما تأکید می‌کند که موفقیت نهایی او به مدیریت چالش‌های اقتصادی و اجتماعی پیش رو و همچنین توانایی او در ایجاد ائتلاف‌های جدید در کنگره بستگی خواهد داشت. این تحلیل، پیروزی میلی را بازتابی از ترس عمومی برای بازگشت به آشفتگی اقتصادی دولت‌های گذشته می‌داند.

استقبال این رسانه‌ها از پیروزی خاویر میلی در آرژانتین را باید بیش از هر چیز، تلاش غرب‌گرایان برای بازتعریف و احیای مشروعیت سیاسی خود در شرایط تغییر یافته ژئوپلیتیکی منطقه و جهان دانست؛ آن هم پس از جنگ ۱۲ روزه و حمله اسرائیل و آمریکا به کشور و تغییرات شتابان نظم امنیتی و سیاسی منطقه. اگر پیش‌تر می‌شد با چشم‌پوشی بر واقعیات سیاسی و مقتضیات محیط بین‌الملل، صرفاً از معادلات محض اقتصادی «بر پایه علم اقتصاد» سخن گفت، اکنون این نگاه در برابر واقعیت بی‌دفاع باقی مانده و مشروعیت خود را از دست داده است.

با این حال، جریان غرب‌گرا در ایران، به‌رغم همه تحولات رخ داده در نظم جهانی، همچنان تلاش می‌کند با نمایش و پررنگ‌سازی اصلاحات اقتصادی دولت میلی، به دولت ایران برای عادی‌سازی روابط با آمریکا و غرب فشار وارد کند؛ چنان‌که گویی فقدان رابطه با آمریکا صرفاً محصول خواست حاکمیت ایران است و نه واقعیت‌های ژئوپلیتیکی و سیاسی کشور و به‌سادگی می‌توان با توسعه رابطه با آمریکا، فرمول‌های ثابت‌شده اقتصاد را پیاده‌سازی کرده و به توسعه دست یافت. چه اینکه موفقیت نسبی و مقطعی آرژانتین نیز، نه صرفاً محصول سازوکارها و فرمول‌های اقتصادی، بلکه مرهون هم‌پوشانی با منافع آمریکا و برخورداری از حمایت ویژه دولت ترامپ و نیروهای غربی بوده است؛ حمایتی که نه در نتیجه مذاکره عادی و آزاد، بلکه به دلیل جایگاه ژئوپلیتیکی، اهداف منطقه‌ای و رقابت‌های قدرت در سطح جهانی حاصل شده است.



پرونده چین

درک مدرنیته چین بدون فهم مدرنیته حزب کمونیست چین ممکن نیست. این شماره با طرح پرسش‌هایی بنیادین، به بررسی تحول درونی حزب به عنوان نیروی اصلی نوساز کشور می‌پردازد. آیا مدرنیته حزب کمونیست چین مقدم بر مدرنیته ملی است؟ اگر حزمدرن نشود، آیا نوسازی کشور ممکن خواهد بود؟ چگونه «انقلاب درونی» حزب از ۲۰۱۲ به این سو، بازتعریف مدرنیته حزبی را ممکن ساخته است؟ تفاوت نظام سیاسی سنتی چین با نظام مدرن چیست؟ آیا مفهوم «پیشرفت» توانسته منطق محافظه کار کنفوسیوسی را کنار بزند؟ آیا گذار حزب از «انقلابی» به «حاکم» با بحران‌های مشروعیت مواجه شده است؟ چگونه حزب در برابر تجاری سازی و GDPگرایی ایستادگی کرده؟ مأموریت تاریخی حزب چگونه تعیین می‌شود؟ آیا مشروعیت آن از تحقق وعده‌ها ناشی می‌شود یا از رأی گیری؟ در عصر «دموکراسی توده‌ای»، آیا احزاب غربی استقلال خود را از دست داده‌اند؟ آیا حزب کمونیست چین با تعیین مأموریت مستقل، توانسته انسجام خود را حفظ کند؟ آیا طرح «دو هدف صد ساله» و نقشه راه ۲۰۲۰ تا ۲۰۵۰ مسیر مدرنیته سوسیالیستی را مشخص کرده؟ چگونه چین می‌خواهد از «تله درآمد متوسط» عبور کند؟ آیا تجربه ببرهای آسیایی قابل تکرار است؟ این پرسش‌ها چارچوبی برای فهم مدرنیته حزبی و مسیر آینده چین فراهم می‌کنند.



انقلاب درونی حزب کمونیست چین و جست و جوی مدرنیته اگر مدرنیته حزب کمونیست چین را درک نکنیم، درک مدرنیته چین نیز دشوار خواهد بود

GUANCHANG

کمونیست چین به عنوان فاعل و نیروی اصلی سیاست. از این رو، می توان اصلاحاتی را که حزب کمونیست چین به عنوان حزب حاکم در درون خود پیش برده است، «انقلاب درونی» یا «خودانقلابی» حزب کمونیست چین نامید. حزب از طریق این انقلاب های پیاپی درونی، بار دیگر مدرنیته خویش را بازتعریف کرده است. تنها بر پایه این فرایند است که می توان درباره نوسازی کشور و سهم چین در جامعه بین المللی سخن گفت.

از این منظر، برای شناخت «انقلاب درونی» حزب کمونیست چین از زمان برگزاری هجدهمین کنگره ملی حزب (۲۰۱۲ میلادی) تاکنون، باید بحران قدرت سیاسی را که امروزه در سراسر جهان رایج است - به ویژه بحران در اداره و حاکمیت احزاب سیاسی - را درک کرد. بدون فهم این بحران جهانی قدرت، درک معنای جهانی «انقلاب درونی» حزب کمونیست چین دشوار خواهد بود.

اما مدرنیته حزب کمونیست چین چگونه قابل تبیین است؟ پاسخ به این پرسش مستلزم آن است که حزب کمونیست چین در بستر تاریخی جنبش روشنگری سیاسی چین در دوران مدرن و روند تکامل آن نگریسته شود. به عنوان یک سازمان سیاسی مدرن، حزبی مانند حزب کمونیست چین در تاریخ چین هرگز وجود نداشت. این حزب زاینده روشنگری سیاسی دوران جدید چین است و در بستر همین جنبش روشنگری شکل گرفته، رشد یافته و گسترش پیدا کرده است.

تفاوت ساختاری نظام سیاسی سنتی و مدرن

در میان محافل علمی چین و خارج از چین، نوعی اجماع شکل گرفته است مبنی بر اینکه تفاوت بنیادی میان نظام سیاسی سنتی چین و نظام سیاسی مدرن در هدف و کارکرد آن ها نهفته است: نظام سیاسی سنتی در پی حفظ سنت و ثبات وضع موجود بود، در حالی که نظام سیاسی مدرن هدف خود را

از زمان اجرای سیاست اصلاحات و درهای باز، در داخل و خارج از چین، همواره بحث و گفت و گو درباره فرایند نوسازی (مدرن سازی) جنبه های گوناگون جامعه چین و مدرنیته ای که این کشور به دست آورده است، جریان داشته است. از این رو، حتی هنگامی که سخن از حزب کمونیست چین به میان می آید، موضوع عمده بر محور این می چرخد که این حزب چه اقداماتی انجام داده و چگونه توسعه اقتصادی و اجتماعی را پیش برده است. در واقع، تا حد زیادی مدرنیزاسیون و مدرنیته خود حزب کمونیست چین مورد غفلت قرار گرفته است. اگر مدرنیزاسیون و مدرنیته حزب کمونیست چین فهم نشود، درک مدرنیزاسیون و مدرنیته در سایر عرصه ها نیز دشوار خواهد بود.

یکی از واقعیتهای بسیار مهم این است که حزب کمونیست چین نیروی سیاسی اصلی کشور و تنها حزب حاکم است. اعضای این حزب بیش از صد میلیون نفرند، و بیشتر نخبگان جامعه درون این حزب قرار دارند. به صورت سنتی، حزب کمونیست چین خود را «پیشاهنگ» تعریف کرده است، و «پیشاهنگ» به معنای آن است که نقش رهبری را ایفا کند. بنابراین، اگر بخواهیم درباره نوسازی چین سخن بگوییم، ابتدا باید درباره نوسازی حزب کمونیست چین سخن بگوییم. اگر این صد میلیون نفر به سطحی از مدرنیزاسیون برسند، می توانند کل کشور را به سوی مدرنیته سوق دهند. اگر حزب کمونیست چین مدرن نشود، نوسازی کشور نیز ممکن نخواهد بود؛ اگر حزب نتواند نوسازی خود را محقق کند، فرایند نوسازی کشور را عقب خواهد انداخت؛ و اگر حزب کمونیست چین نخست خود را مدرن سازد، آنگاه توانایی رهبری نوسازی کشور را خواهد داشت.

به بیان ساده، تمامی جنبه های دیگر نوسازی در چین - از جمله اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - به نوسازی سیاسی وابسته است، یعنی به نوسازی حزب

این مدرنیته، حزب کوشید ماهیت انقلابی خود را نیز حفظ کند. نمونه بارز این امر، سیاست «چهار مدرن سازی کادرها» بود؛ یعنی انقلاب گرایی، جوان گرایی، تحصیل گرایی و تخصص گرایی. از میان این چهار اصل، «انقلاب گرایی» در اولویت قرار داشت، زیرا تنها از رهگذر «روحیه انقلابی» است که حزب حاکم می تواند در عین تحقق مأموریت های جدید خود، مدرن شود.

اما از آنجا که مدرنیته در آغاز دوره اصلاحات عمدتاً بر پایه مدرنیته اقتصادی کشور تعریف می شد، مدرنیته حزب حاکم نیز ناگزیر از این الگو تأثیر پذیرفت. در حوزه اقتصاد، پدیده های به نام (GDP گرایی) به سرعت شکل گرفت. از منظر توسعه اقتصادی، این گرایش نقشی انکارناپذیر در دگرگونی چین داشت. در چند دهه، چین توانست از وضعیت «سوسیالیسم فقر» خارج شود. تا پیش از برگزاری هجدهمین کنگره ملی حزب کمونیست در سال ۲۰۱۲، چین به دومین اقتصاد بزرگ جهان و بزرگ ترین کشور تجاری بدل شد؛ تولید ناخالص داخلی سرانه از ۳۰۰ دلار در اوایل دهه ۱۹۸۰ به بیش از ۶۰۰۰ دلار افزایش یافت. از همه مهم تر، حدود ۷۰۰ میلیون نفر از فقر مطلق رهایی یافتند؛ دستاوردی که جامعه جهانی آن را «معجزه ای در تاریخ اقتصاد جهان» دانسته است.

با این حال، GDP گرایی تأثیری ژرف بر خود حزب حاکم و رفتار اعضا و کادرهای آن برجای گذاشت. به بیان ساده، حزب حاکم به طور جدی با پدیده تجاری سازی روبه رو شد. در گزارش نوزدهمین کنگره ملی و توضیحات مربوط به اصلاح اساسنامه حزب، حزب کمونیست چین به روشنی از تأثیرات منفی تجاری سازی بر سازمان حزبی و اعضای آن سخن گفت.

پدیده هایی از این دست شاید در جوامع سرمایه داری مدرن نیز امری رایج باشد و از منظر بتوان آن ها را نوعی از «مدرنیته» دانست؛ خواه خوشایند باشد، خواه نه. اما به هر روی، این گونه از «مدرنیته» چیزی است که حزب کمونیست چین به عنوان حزب حاکم باید از آن پرهیز کند. اگر حزب در برابر این نوع مدرنیته تسلیم شود و با جریان آن همسو گردد، زوالش ناگزیر خواهد بود. به همین دلیل، حزب کمونیست چین نیاز دارد با بازتأکید بر مأموریت خود، یادآوری «نیت اولیه» خویش و احیای روح انقلابی، بار دیگر مدرنیته خود را بازتعریف کند. چنان که پیش تر گفته شد، مائو تسه تونگ تلاش کرد با نظریه «انقلاب مداوم» مدرنیته حزب حاکم را حفظ کند، اما تجربه او ناموفق بود. در مقابل، مدرنیته اقتصادی ای که دنگ شیائوپینگ تعریف کرده بود، به موفقیت انجامید، اما خود حزب با بحران های جدیدی روبه رو شد. از زمان هجدهمین کنگره ملی حزب به این سو، حزب کمونیست چین کوشیده است با اجرای گسترده مبارزه با فساد، زدودن خصیصه های تجاری از درون حزب، تعیین مأموریت های تازه، ایجاد سازوکارهای نهادی جدید و اصلاح رفتار سازمانی و فردی اعضا، مدرنیته حزبی را نو تعریف کند.

همان گونه که پیش تر گفته شد، مفهوم «حزب سیاسی» در چین مفهومی مدرن و برگرفته از غرب است، اما پس از ورود به چین، معنایی کاملاً تازه یافت. در غرب، حزب عمدتاً ابزاری برای رقابت انتخاباتی است و کارکردی فراتر از آن ندارد؛ اما در چین، حزب فاعل اصلی کنش سیاسی است، و این کنش صرفاً برای بقا یا رشد نیست، بلکه برای رهبری و هدایت توسعه همه جانبه کشور است. به عبارت دیگر، مدرنیته حزب سیاسی در چین نه از دل محیط متغیر برمی خیزد و نه توسط بیرون تعریف می شود؛ برعکس، حزب حاکم باید با کنش فعالانه خود، مدرنیته اش را تعریف و بازتعریف کند، و در فرایند این بازآفرینی مستمر، خود را نو سازی کند تا بتواند پیوسته مأموریت تاریخی اش - رهبری جامعه در مسیر توسعه - را حفظ و تحقق بخشد.

کلید مدرنیته حزب کمونیست چین

تعیین مأموریت تازه برای دوره جدید، کلید اصلی تلاش حزب کمونیست چین در مسیر دستیابی به مدرنیته است. در دوران «دموکراسی توده ای»، احزاب سیاسی در غرب عمدتاً از طریق شمارش آرا مشروعیت خود را به دست می آورند؛ به بیان دیگر، این جامعه است که مدرنیته حزب حاکم را تعیین می کند، نه برعکس. در عصر «دموکراسی نخبگان» در غرب، حاکمیت عمدتاً بر پایه اجماع میان نخبگان سیاسی صورت می گرفت، و توده های مردم از حق رأی بی بهره بودند؛ تصمیم گیری ها نیز امری مربوط به نخبگان به شمار می رفت. اما با ورود به عصر «دموکراسی توده ای» یا «یک نفر، یک رأی»، نخبگان سیاسی استقلال خود را در تصمیم گیری از دست دادند. منطق درونی این روند ساده است؛ چون رأی از سوی اعضای جامعه داده می شود، ماهیت اجتماعی جامعه تعیین کننده ماهیت حزب حاکم است. همین منطق، ریشه بحران کنونی احزاب سیاسی غرب را تشکیل می دهد؛ احزابی که با جریان افکار عمومی حرکت می کنند و جهت مستقل خود را از دست داده اند. این احزاب نه تنها انسجام درونی خود را از کف داده اند، بلکه توانایی یکپارچه سازی جامعه را نیز از دست داده و گاه به نیروهایی تبدیل شده اند که موجب شکاف اجتماعی می شوند.

مشروعیت حزب کمونیست چین از رهگذر تعیین مأموریت خود و تحقق آن به دست می آید. به عبارت دیگر، مشروعیت حزب از اینجا سرچشمه می گیرد که آیا می تواند وعده هایی را که به جامعه داده است، در عمل محقق کند یا نه. منطق اینجا نیز روشن است: حزب حاکم نه تنها باید مأموریت داشته باشد، بلکه باید توانایی اجرای آن را نیز دارا باشد.

در دگرگونی و پیشرفت می بیند. نظام سنتی نیز بی تغییر نبوده است، اما تغییر در آن تنها برای حفظ وضعیت موجود صورت می گرفت، یعنی برای جلوگیری از هرگونه دگرگونی «انقلابی».

پس از دوران سلسله هان، با سیاست «طرد صد مکتب و انحصار اندیشه کنفوسیوسی»، هر عاملی که می توانست زمینه ساز تحولات سیاسی بزرگ شود، از لحاظ فکری مهار گردید. کنفوسیوسیسیم به یگانه فلسفه حاکم بدل شد، و هسته مرکزی آن چیزی جز حفظ و تداوم سلطه نبود. فیلسوف آلمانی، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل بر همین اساس گفته بود: «چین تاریخ ندارد.» واقعاً هم چنین است: از زمان نخستین امپراتور چین، «چین شی هوانگ»، تا اواخر دودمان چینگ، چین تنها شاهد تغییر سلسله ها بود، نه تغییر در بنیان های نهادی و ساختاری. مفهوم «شیوه تولید آسیایی» مارکس نیز با همین دیدگاه هگل سازگار است. نظریه «ساختار فوق العاده پایدار» که توسط دانشمند چینی «چین گوان تائو» و دیگران مطرح شد نیز بر همین معنا دلالت دارد. می توان گفت این ویژگی از یک سو نشانگر نیروی حیاتی نظام سیاسی سنتی چین بود، و از سوی دیگر نشانه فقدان تغییرات ساختاری در طول هزاران سال.

اما نظام سیاسی امروز چین کاملاً متفاوت است. این تفاوت عمدتاً از آن روست که در جریان جنبش روشنگری مدرن، مفهوم «پیشرفت» به عنوان اصلی بنیادین تثبیت شد. این اصل بر این باور است که جامعه می تواند و باید پیشرفت کند، و این پیشرفت می تواند بی پایان باشد. از انقلاب «سون یات سن» گرفته تا حزب ملی گرای «چیانگ کای شک»، و سپس انقلاب کمونیستی، نسل های متوالی از چینیان را با هدفی مشترک فعال کرده است؛ دگرگونی چین و دستیابی به پیشرفت. در جریان جنبش روشنگری مدرن، اخلاق فردی کنفوسیوسی که اساس نظام کهن را حفظ می کرد، به شدیدترین وجه مورد نقد و حمله قرار گرفت. با این حال، هرچند اخلاق سنتی دیگر کارایی نداشت، اما میان نیروهای سیاسی مختلف درباره اینکه آینده باید چگونه باشد، اجماعی شکل نگرفت؛ چین به چه نوع دگرگونی نیاز دارد؟ چگونه باید به آن دست یابد؟ و هدف نهایی این تغییر چیست؟ پاسخ هر جریان سیاسی متفاوت بود.

حزب کمونیست چین راهی را برگزید که رادیکال ترین و عمیق ترین نوع تغییر را دنبال می کرد؛ یعنی انقلاب سوسیالیستی. این حزب با هدف سرنگونی کامل نظام کهن، بازسازی بنیادین جامعه و استقرار نظم نوین پا به عرصه گذاشت. طبیعی است که از دل این مسیر انقلابی، مجموعه ای از تضادهای جدید نیز زاده شد که مهم ترین آن ها تعارض میان فلسفه سنتی کنفوسیوسی و مارکسیسم. لنینیسم است. اولی کارکردی محافظه کارانه دارد و در جهت حفظ وضع موجود یا سازگاری برای بقا عمل می کند؛ در حالی که دومی ذاتاً در پی تغییر است، تغییری بی پایان.

از اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی، حزب کمونیست چین روند شتابانی را برای گذار از «حزب انقلابی» به «حزب حاکم» آغاز کرد. این مسیر از نظر جهت گیری بسیار روشن بود، اما درباره اینکه «حزب حاکم» دقیقاً به چه معناست، درک عمومی هنوز ژرف و روشن نبود. می توان گفت از آغاز این گذار تا امروز، چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی، جامعه چین همواره در حال جست و جوی پاسخ به این پرسش بوده است. با این حال، یک نکته مسلم است؛ اگر حزبی تنها برای حاکمیت به خاطر خود حاکمیت بکوشد، سرانجام رو به زوال خواهد رفت. این واقعیت هم در تجربه تاریخی احزاب کمونیست اتحاد شوروی و اروپای شرقی آشکار شده و هم در تجربه معاصر احزاب غربی که مشروعیت شان را صرفاً بر پایه شمارش آرا می سنجند.

در دوران اصلاحات و گشایش ها، حزب کمونیست چین تعریف جدیدی از مدرنیته حزبی ارائه نمود که بر اساس آن، دستیابی به هدف اولیه انقلاب یعنی حل معضل «فقر گسترده» مد نظر قرار گرفت. با این حال، در بازتعریف



مفهوم «حزب سیاسی» در چین مفهومی مدرن و برگرفته از غرب است. اما پس از ورود به چین، معنایی کاملاً تازه یافت. در غرب، حزب عمدتاً ابزاری برای رقابت انتخاباتی است و کارکردی فراتر از آن ندارد؛ اما در چین، حزب فاعل اصلی کنش سیاسی است، و این کنش صرفاً برای بقا یا رشد نیست، بلکه برای رهبری و هدایت توسعه همه جانبه کشور است.

با توجه به شتاب رشد چین، رهبری مرکزی به محوریت «جیانگ زمین» در دهه ۱۹۹۰ این طرح را بازنگری کرد و برنامه «دو هدف صد ساله» را مطرح ساخت؛ تا سال ۲۰۲۱، در صدمین سال تأسیس حزب کمونیست، ساخت جامعه‌ای کاملاً مرفه، و تا سال ۲۰۴۹، در صدمین سال تأسیس جمهوری خلق چین، ساخت کشور سوسیالیستی مدرن، قدرتمند، دموکراتیک، متمدن، هماهنگ و زیبا. گزارش نوزدهمین کنگره حزب (۲۰۱۷) چشم‌انداز آینده را با وضوح بیشتری ترسیم کرد: از نوزدهمین کنگره تا بیستمین (۲۰۱۷ تا ۲۰۲۲)، دوران تلاقی تاریخی دو هدف صدساله است. در این گزارش، اهداف مدرنیزاسیون برای سی سال آینده (۲۰۲۰ تا ۲۰۵۰) در دو مرحله مشخص شد:

- مرحله نخست، از ۲۰۲۰ تا ۲۰۳۵، با تکیه بر تحقق کامل جامعه مرفه، تلاش برای تحقق پایه‌ای مدرنیزاسیون سوسیالیستی؛
- مرحله دوم، از ۲۰۳۵ تا میانه قرن بیست و یکم، با تکیه بر دستاوردهای مرحله نخست، ساختن چین به عنوان کشور سوسیالیستی مدرن، قدرتمند، دموکراتیک، متمدن، هماهنگ و زیبا.

این طرح «دو مرحله‌ای» جدید، که بازه‌ای سی ساله را دربرمی‌گیرد، راهبردی کلی توسعه سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی در عصر جدید را تشکیل می‌دهد. به روشنی می‌توان گفت که ترسیم این نقشه راه بر پایه همان قضاوت‌های اساسی صورت گرفته است. از بررسی سیاست‌های سال‌های اخیر چنین برمی‌آید که تمرکز راهبردی چین از دغدغه «گریز از تله درآمد متوسط» به مسئله «چگونگی تبدیل کشور به یک اقتصاد با درآمد بالا» تغییر یافته است. بر اساس برآوردهای اولیه، در سال ۲۰۲۱ سرانه تولید ناخالص داخلی چین از ۱۲,۰۰۰ دلار فراتر رفته است.

گذار از اقتصاد با درآمد متوسط به اقتصاد با درآمد بالا

با این حال، مسیر تبدیل چین از یک اقتصاد با درآمد متوسط به اقتصادی با درآمد بالا، بدون تردید دشوار و پرچالش است. در شرق آسیا، تا به امروز تنها پنج اقتصاد توانسته‌اند از «تله درآمد متوسط» بگریزند و به سطح درآمد بالا دست یابند؛ ژاپن و چهار «بر آسیایی» یعنی کره جنوبی، سنگاپور، هنگ‌کنگ و تایوان. موفقیت این پنج اقتصاد در رسیدن به سطح درآمد بالا، نتیجه مجموعه‌ای از شرایط تاریخی ویژه بوده است. نخست، در دوران رشد این اقتصادها، اقتصاد جهانی (به‌ویژه اقتصاد غرب) در مرحله رونق و صعود سریع قرار داشت و این کشورها بخشی از منظومه اقتصادی غرب محسوب می‌شدند. از این رو، غرب نسبت به آن‌ها رویکردی مساعد داشت و موانع عمده‌ای برای ورود محصولاتشان به بازارهای بین‌المللی ایجاد نمی‌کرد. دوم، اندازه و مقیاس اقتصادی این کشورها نسبتاً کوچک بود. سوم، دولت‌های آن‌ها توانستند سیاست‌های اقتصادی و صنعتی کارآمدی تدوین و اجرا کنند و به تعبیر ادبیات توسعه، به «دولت‌های توسعه‌گر» (developmental states) تبدیل شوند. اما وضعیت امروز چین به کلی متفاوت است. نخست، مقیاس اقتصاد چین بسیار عظیم است. هرچند ژاپن در حال حاضر سومین اقتصاد بزرگ جهان است، اما حجم اقتصاد چین بیش از دو برابر اقتصاد ژاپن است. دوم، چشم‌انداز اقتصاد جهانی چندان خوش‌بینانه نیست. جهان غرب هنوز نتوانسته به‌طور کامل از سایه بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ خارج شود. با توجه به وضعیت کنونی اقتصاد غرب، بازگشت به رشد پایدار و عادی همچنان به زمان زیادی نیاز دارد. از آنجا که اقتصاد چین با اقتصاد جهانی پیوندی تنگاتنگ دارد، توسعه داخلی چین نیز به‌طور اجتناب‌ناپذیر تحت تأثیر شرایط کلی اقتصاد جهان قرار می‌گیرد. سوم، روابط میان چین و اقتصادهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده، همواره با تنش‌هایی همراه است که ریشه در عواملی چون امنیت ملی، ایدئولوژی و نظام سیاسی دارد. از این رو، غرب تمایلی ندارد بازارهای خود را به‌طور کامل بر روی چین بگشاید. بنابراین، پرسش‌هایی چون «چگونگی تحول روابط چین و آمریکا»، «آیا میان دو اقتصاد بزرگ جهان احتمال درگیری

در چین اما وضع به‌کلی متفاوت است. مشروعیت حزب کمونیست چین از رهگذر تعیین مأموریت خود و تحقق آن به دست می‌آید. به عبارت دیگر، مشروعیت حزب از اینجا سرچشمه می‌گیرد که آیا می‌تواند وعده‌هایی را که به جامعه داده است، در عمل محقق کند یا نه. منطق اینجا نیز روشن است: حزب حاکم نه تنها باید مأموریت داشته باشد، بلکه باید توانایی اجرای آن را نیز دارا باشد.

بنابراین، در هر مقطع تاریخی مهم، رهبری حزب حاکم ناگزیر است بر پایه ارزیابی از وضعیت اجتماعی و اقتصادی کشور، قضاوتی بنیادی ارائه دهد و بر مبنای آن مأموریت تازه‌ای را تعیین کند. در تمامی کنگره‌های ملی حزب کمونیست چین، مهم‌ترین موضوع بحث همین است که به این سه پرسش پاسخ دهد: «از کجا آمده‌ایم؟»، «اکنون در چه نقطه‌ای قرار داریم؟»، و «به کدام سو باید برویم؟». کنگره‌های هجدهم و نوزدهم حزب نیز از این قاعده مستثنا نیستند. پاسخ به این سه پرسش مستلزم یک قضاوت اساسی است؛ و همین قضاوت است که مبنای تعیین مأموریت جدید حزب حاکم را شکل می‌دهد. تنها پس از دستیابی به این ارزیابی بنیادی است که حزب کمونیست چین می‌تواند مسیر آینده و اهداف جدید خود را مشخص کند؛ سپس، در ادامه، طرح‌های اجرایی و سیاست‌های مشخصی بر اساس آن شکل می‌گیرند.

در سال ۱۹۴۹، حزب کمونیست چین به رهبری مائو تسه‌توگ بزرگ‌ترین مأموریت تاریخی دوران مدرن چین را به انجام رساند: تأسیس جمهوری خلق چین. در سی سال نخست پس از تأسیس چین نوین، مجموعه‌ای از نهادها و ساختارهای اساسی نظام سیاسی کشور شکل گرفت. هرچند پس از آغاز اصلاحات و سیاست درهای باز، جنبه‌های گوناگون نظام چین دچار دگرگونی شد، اما ساختار نهادی بنیادین همچنان میراث دوران مائو است. البته این ساختار نیز در دوران جدید نیازمند اصلاح و تکامل است.

در آغاز دوره اصلاحات، کنگره سیزدهم حزب در سال ۱۹۸۷ «خط مشی اساسی در مرحله ابتدایی سوسیالیسم» را مطرح کرد که خود یک قضاوت بنیادین بود. در سال ۱۹۹۲، دنگ شیائوپینگ در «گفت‌وگوهای جنوب» مفهوم «اقتصاد بازار سوسیالیستی» را مطرح ساخت که به عنوان بخشی مهم از نظریه دنگ شناخته می‌شود. در چهاردهمین کنگره ملی حزب، مجدداً بر خط مشی «یک مرکز، دو پایه اساسی» تأکید شد؛ سیاستی که باید به مدت یک قرن حفظ شود و نباید تزلزل یابد.

دوران جدید، قضاوت جدید، مأموریت جدید. امروز، چین وارد «دوران جدیدی» شده است. «دوران جدید» صرفاً یک اصطلاح نیست، بلکه نتیجه قضاوت تازه‌ای است که حزب کمونیست چین بر پایه این واقعیت انجام داده که سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور به مرحله‌ای تازه رسیده، اما توسعه هنوز ناپایدار و نامتوازن است. گزارش نوزدهمین کنگره ملی حزب تصریح کرد که سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی وارد عصر جدیدی شده است و تضاد اصلی جامعه چین به تضاد میان «نیاز روزافزون مردم به زندگی بهتر» و «توسعه نامتوازن و ناکافی» بدل گشته است. در عین حال، این تغییر در تضاد اصلی جامعه، برداشت حزب کمونیست از مرحله تاریخی سوسیالیسم در چین را تغییر ن داده است. کشور همچنان در مرحله ابتدایی سوسیالیسم قرار دارد و برای مدتی طولانی نیز در همین مرحله باقی خواهد ماند؛ موقعیت چین به عنوان بزرگ‌ترین کشور در حال توسعه در جهان نیز تغییر نکرده است. هرچند چین در دوره اصلاحات و گشایش به دستاوردهای چشمگیری نائل آمده است، اما حزب حاکم نیز نسبت به شرایط تاریخی خود و محیط داخلی و بین‌المللی آگاهی کامل دارد. سوسیالیسم چیزی نیست که با «هیاو و شعار» بتوان به دست آورد. رهبری حزب کمونیست چین با ذهنی هوشیار و نگاهی واقع‌گرایانه، ضمن اذعان به دستاوردهای خود، چالش‌های پیش‌رو را نیز با نگاهی سنجیده و خونسردانه تحلیل می‌کند و به آینده می‌اندیشد. همین نگرش واقع‌بینانه، زمینه‌ساز طرح «دو هدف صد ساله» از زمان هجدهمین کنگره حزب بوده است.

در آغاز اصلاحات، دنگ شیائوپینگ استراتژی سه مرحله‌ای برای مدرنیزاسیون چین ترسیم کرد:

- مرحله نخست، از ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۰، دو برابر کردن تولید ناخالص ملی و حل مسئله معیشت مردم؛ هدفی که تا پایان دهه ۱۹۸۰ تقریباً محقق شد.
- مرحله دوم، از ۱۹۹۱ تا پایان قرن بیستم، دو برابر شدن مجدد تولید ناخالص ملی نسبت به ۱۹۸۰ و رسیدن سطح زندگی مردم به سطح «جامعه نسبتاً مرفه».
- مرحله سوم، تا میانه قرن بیست و یکم، رساندن سرانه تولید ملی به سطح کشورهای نسبتاً توسعه‌یافته و تحقق نسبی مدرنیزاسیون. دنگ تأکید می‌کرد که چین باید تا میانه قرن بیست و یکم به کشوری دموکراتیک و مرفه بدل شود.

از منظر خارجی نیز، چین از طریق راهبردهایی نظیر «ابتکار کمربند و جاده» در پی گسترش همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی و توسعه بازارهای جهانی است. به بیان دیگر، چین در مرحله کنونی از توسعه، از ظرفیت بالقوه بالایی برای گریز از «تله درآمد متوسط» و ارتقا به سطح اقتصادهای با درآمد بالا برخوردار است. همین منطق نیز پشتوانه راهبرد «چرخش دوگانه» (Dual Circulation) است که در سال‌های اخیر از سوی رهبری چین مطرح شده است.

از سوی دیگر، با تحقق هدف رفع فقر مطلق و رسیدن به سطح کلی «جامعه نسبتاً مرفه»، نیازهای جدیدی در جامعه چین پدید آمده است: نیاز به محیط زیست سالم‌تر، عدالت اجتماعی، مشارکت سیاسی و ارتقای کیفیت زندگی. این تحولات باعث شده تا نابرابری میان توسعه اقتصادی و توسعه اجتماعی، میان رشد اقتصادی و حفاظت محیط زیست، و میان تمدن مادی و تمدن معنوی بیش از پیش آشکار شود. چنین نابرابری‌ای از یک سو چالشی واقعی است، اما از سوی دیگری می‌تواند به نیروی محرکه‌ای برای پیشرفت تبدیل شود. از همین رو، در گزارش نوزدهمین کنفرانس ملی حزب بر ضرورت «پیشبرد بهتر توسعه همه‌جانبه انسان و پیشرفت جامع جامعه» تأکید شده است.

البته، تحقق این اهداف و بالفعل‌سازی این ظرفیت‌ها مشروط به وجود «دولتی کارآمد» است. بدون یک دولت مؤثر و کارآمد، بهره‌برداری از این ظرفیت‌ها دشوار خواهد بود. و درست در همین جاست که نقش «مأموریت‌محوری» حزب کمونیست چین معنا می‌یابد: مأموریت تاریخی و جهت‌مند حزب، ضامن وجود و استمرار چنین دولتی کارآمد در چین است.

وجود دارد؟ و «آیا رقابت میان آن‌ها به جنگ سردی جدید خواهد انجامید؟ از جمله دغدغه‌های مهم جامعه جهانی است.

با این حال، در مقایسه با آن پنج اقتصاد شرق آسیا، چین نیز از مزیت‌های منحصربه‌فردی برخوردار است. چین یک اقتصاد قاره‌ای است و درون خود از ظرفیت توسعه عظیمی برخوردار است. اقتصاددانان ژاپنی در گذشته الگویی موسوم به «الگوی پرواز غازها» (Flying Geese Model) را برای تبیین توسعه شرق آسیا مطرح کردند. مطابق این الگو، رشد اقتصادی ابتدا از ژاپن آغاز شد، سپس با انتقال صنایع کم‌ارزش به سایر کشورها و تمرکز ژاپن بر صنایع با ارزش افزوده بالا، به دیگر اقتصادهای منطقه گسترش یافت. پس از ژاپن، چهار ببر آسیایی به پرواز برخاستند و به نوبه خود روند مدرنیزاسیون اقتصادی را تسریع کردند. سپس، امواج توسعه به کشورهایی چون مالزی، فیلیپین و تایلند رسید.

چین بازگردید و این الگو بود، ولی در درون خود نیز نوعی «الگوی پرواز غازها» شکل داده است. تا امروز، تنها مناطق شرقی و ساحلی چین به‌طور نسبی به مدرنیزاسیون اقتصادی دست یافته‌اند؛ مناطق مرکزی در حال خیزش‌اند و مناطق غربی نیازمند توسعه‌اند. از نظر فناوری نیز، هرچند محیط بین‌المللی با ابهام‌هایی روبه‌روست، اما چین در طول چهار دهه گذشته توانسته است ظرفیت فناوریانه‌ای انباشته کند که برای تحقق جهش اقتصادی کافی است. به‌طور کلی، چین هنوز یک کشور با درآمد متوسط است و شمار قابل توجهی از جمعیت آن در فقر نسبی به سر می‌برند؛ شرایطی که به معنای وجود فضای عظیم برای رشد آینده است.



روش پنهان جهانی سازی یوان چین راه پرهزینه جدیدی برای تقویت جهانی کردن یوان پیدا کرده است

دلاری هستند. کنیا اعلام کرد که با تبدیل وام‌های مرتبط با پروژه راه‌آهن خود از دلار به یوان در اوایل ماه جاری، هزینه سالانه بازپرداخت بدهی‌هایش را به میزان ۲۱۵ میلیون دلار کاهش داده است.

مایکل پتیس، پژوهشگر ارشد اندیشکده کارنگی برای صلح بین‌الملل، می‌گوید: «اگر وام‌گیرندگان کمتر بپردازند، وام‌دهنده هم کمتر دریافت می‌کند. سود چین در ازای کاهش درآمد این است که رزمینی (یوان) به ارزی با کاربرد بین‌المللی تبدیل می‌شود». افرادی آگاه از تفکر مقامات رسمی گفته‌اند چین از تبدیل وام‌های دلاری که در اصل برای پرداخت کالاها و خدمات چینی در نظر گرفته شده بودند، حمایت می‌کند. به گفته این افراد، چنین رویکردی باعث

چین از جایگاه خود به عنوان بزرگ‌ترین طلبکار جهان بهره می‌گیرد تا استفاده از یوان را در سطح بین‌المللی گسترش دهد و به وام‌گیرندگان خارجی این فرصت را می‌دهد که با کنار گذاشتن دلار، از نرخ‌های بهره پایین متاثر از رکود اقتصادی در داخل چین بهره‌مند شوند. اتیوپی تازه‌ترین کشوری است که تلاش کرده است بخشی از ۵.۳۸ میلیارد دلار بدهی خود به پکن را به وام‌های مبتنی بر یوان تبدیل کند. شمار فزاینده‌ای از دولت‌های مستقل نیز در حال استفاده از تأمین مالی ارزان‌تر چینی از طریق اوراق قرضه هستند.

اما این راهبرد برای چین بی‌هزینه نیست؛ چراکه این کشور مجبور شده است بخشی از زیان‌ها را بپذیرد، زیرا نرخ‌های بهره داخلی به مراتب پایین‌تر از نرخ‌های

اولویت های خود است و اخیراً وعده داده است که به گشودن بیشتر بازارهای مالی داخلی ادامه دهد و از مؤسسات خارجی که علاقه مند به استفاده از یوان به عنوان ارز تأمین مالی هستند، حمایت کند. پکن همچنین دسترسی به بازارهای بازخريد (ریپو) داخلی خود را گسترش داده و سامانه پرداخت سریع مشتری با هنگ کنگ راه اندازی کرده است تا سرمایه گذاران خارجی بیشتری را به سوی یوان جذب کند.

افزایش مداوم در بازار سهام داخلی چین نیز به افزایش تقاضا برای یوان دامن زده و سرمایه گذاران بیشتری را روانه بازارهای داخل کشور کرده است. کنترل سرمایه و ترجیح بانک مرکزی چین برای حفظ ثبات، باعث شده ارزش یوان با وجود بازدهی پایین تر آن، نسبتاً پائین باقی بماند. در مقابل، ارزش دلار آمریکا از ابتدای سال جاری تاکنون حدود ۷.۵ درصد در برابر سیدی از ارزهای جهانی کاهش یافته است، چرا که جایگاه امن آن با سیاست های تعرفه ای آشفته ترامپ و افزایش بدهی های ایالات متحده متزلزل شده است. در حالی که نظم اقتصادی جهانی در حال دگرگونی است، پکن باید با یک ناهماهنگی ساختاری مقابله کند که اقتصادش را به ارز رقیب اصلی اش وابسته کرده است. این وابستگی، به طور ویژه زمانی بروز کرد که واشنگتن نشان داد مایل است دلار را به سلاحی علیه روسیه پس از حمله اش به اوکراین تبدیل کند.

خرید گسترده طلا از سوی چین در سال های اخیر از نشانه های پیشرفت «آهسته اما پیوسته» این کشور به سوی کاهش وابستگی به دلار است، به گفته گابریل ویلیدو، مدیرعامل شرکت مشاوره ای Teneo («چین و دیگر کشورهای غیر غربی به تدریج راه هایی برای کاهش اتکال خود به دلار پیدا خواهند کرد و پرداخت های مبتنی بر یوان به طور فزاینده ای به گزینه ای پشتیبان و عملی بدل خواهند شد.»

هدف فوری پکن ایجاد یک نظام پولی چندقطبی است که در آن یوان به عنوان جایگزینی معتبر عمل کند. هدف بلندپروازانه تر آن، در بلندمدت، تبدیل یوان به یک ارز ذخیره جهانی واقعی است که بازتاب دهنده جایگاه چین به عنوان یک ابرقدرت فناوریانه و اقتصادی باشد. پان گونگ شنگ، رئیس بانک مرکزی چین، در اظهاراتی که در ماه سپتامبر در مجله حزب کمونیست Qiushi منتشر شد، گفت: «نظام بین المللی ممکن است به سمت ساختاری تکامل یابد که در آن چند ارز ملی به طور هم زمان وجود داشته، رقابت کرده و یکدیگر را موازنه کنند». با این حال، بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که صرف نرخ های بهره پایین در چین برای ارتقای جایگاه جهانی یوان کافی نیست، مگر آن که اصلاحات عمیق تری انجام شود. لونیس کوپس، اقتصاددان ارشد منطقه آسیا اقیانوسیه در شرکت رتبه بندی اعتباری S&P Global Ratings، می گوید: «این ساختار نرخ بهره نمی تواند برای همیشه بدون تغییر باقی بماند. عوامل دیگری نیز لازم است تا روندی ساختاری و جامع به سوی بین المللی شدن یوان شکل گیرد؛ از جمله تسهیل دسترسی خارجی ها به بازارهای مالی چین.»

سال ها وام دهی خارجی چین
پتانسیل بزرگی از اقتصادهایی را
ایجاد کرده که می توانند از بازسازی
بدهی های خود سود ببرند. بنا بر
گفته کوین پی. گالاگر، استاد سیاست
توسعه جهانی در دانشگاه بوستون،
۷۸ کشور فقیر جهان طبق تعریف
بانک جهانی، در مجموع حدود ۶۷
میلیارد دلار بدهی پرداخت نشده
به چین دارند. گالاگر گفت: «اگر
چین بدهی های خود به کشورها را با
سررسیدهای طولانی تر و نرخ بهره
پایین تر بازتأمین مالی کند، این
کار فضای مالی حیاتی ای را برای آن
کشورها فراهم می کند.» او افزود:
«بازتأمین مالی در آن سطح برای همه
طرف ها بسیار سودمند خواهد بود.»

پایدار ایفا کند». یوفان هوانگ، پژوهشگر ابتکار پژوهشی چین آفریقا در دانشگاه جانز هاپکینز، کشورهای لاتوس، جیبوتی، کنگو، موزامبیک و سنگال را از جمله اقتصادهای کم درآمدی دانست که ممکن است به دنبال توافقی مشابه کنیا با پکن باشند. او گفت: «کشورهای دیگری که نیاز به تسکین بدهی دارند ممکن است خواستار توافق مشابهی شوند، اما صرف تغییر ارز احتمالاً به تنهایی قادر نخواهد بود مشکل بدهی های ناپایدار آن ها را حل کند. بازتنظیم عمیق تر یا بازسازی ساختاری ممکن است ضروری باشد.»

تبادل های ارزی دوجانبه نیز بخشی دیگر از تلاش چین برای گسترش پذیرش بین المللی یوان است؛ تبادلی که حدود ۳۰ کشور در سراسر جهان با بانک مرکزی پکن دارند. دینگ شوانگ، اقتصاددان ارشد منطقه چین بزرگ و شمال آسیا در بانک استاندارد چارترد، گفت: «چین در تلاش است تا اکوسیستمی برای یوان ایجاد کند که در آن سناریوهای بیشتری برای استفاده از این ارز وجود داشته باشد.» او افزود: «این تلاش شامل ترغیب کشورها به استفاده از یوان در تجارت دوجانبه و سرمایه گذاری در محصولات مالی مبتنی بر یوان است.»

سال ها وام دهی خارجی چین پتانسیل بزرگی از اقتصادهایی را ایجاد کرده که می توانند از بازسازی بدهی های خود سود ببرند. بنا بر گفته کوین پی. گالاگر، استاد سیاست توسعه جهانی در دانشگاه بوستون، ۷۸ کشور فقیر جهان طبق تعریف بانک جهانی، در مجموع حدود ۶۷ میلیارد دلار بدهی پرداخت نشده به چین دارند. گالاگر گفت: «اگر چین بدهی های خود به کشورها را با سررسیدهای طولانی تر و نرخ بهره پایین تر بازتأمین مالی کند، این کار فضای مالی حیاتی ای را برای آن کشورها فراهم می کند.» او افزود: «بازتأمین مالی در آن سطح برای همه طرف ها بسیار سودمند خواهد بود.»

چین مدت ها است که تلاش می کند جایگاه یوان را در نظام مالی جهانی ارتقا دهد، اما نتایج این تلاش ها تاکنون ناچیز بوده است که بخشی از آن به دلیل کنترل های سخت گیرانه سرمایه و نظارت دقیق بانک مرکزی بر نرخ ارز است. با این حال، بانک مرکزی چین (PBOC) در حال بازنگری و به روز رسانی

می شود و ام گیرندگان بتوانند هزینه کالاهای چینی را با یوان پرداخت کنند و این امر نقش این ارز را در تسویه های تجاری و تأمین مالی افزایش می دهد. یکی از این منابع افزود که همین اصل می تواند برای وام های جدید اعطاشده به کشورهای خارج از آفریقا نیز به کار رود.

آنچه این معامله را برای چین ارزشمند می سازد، این است که نقش یوان را در بزرگانی و پرداخت های بین المللی عمیق تر می کند و زمانی که دو اقتصاد بزرگ جهان در مسیر تنش قرار دارند، برتری مالی ایالات متحده را کم رنگ تر می کند. افزون بر این، چین نفوذ خود را در قاره آفریقا تثبیت می کند؛ قاره ای که پس از افزایش تعرفه های آمریکا در دوران دونالد ترامپ، به مقصدی بسیار بزرگ تر برای صادرات چین تبدیل شده است.

به گفته پتیس، درست است که چین با تبدیل وام های دوجانبه از دلار به یوان بهره کمتری دریافت می کند، اما تمرکز این کشور بر مسائل گسترده تر است. او می گوید: «نگرانی چین این است که کنترل ایالات متحده بر ارز اصلی بین المللی، اهرم راهبردی آمریکاست؛ که به این کشور توانایی اعمال تحریم ها از طریق نظام مالی متکی بر دلار را می بخشد.

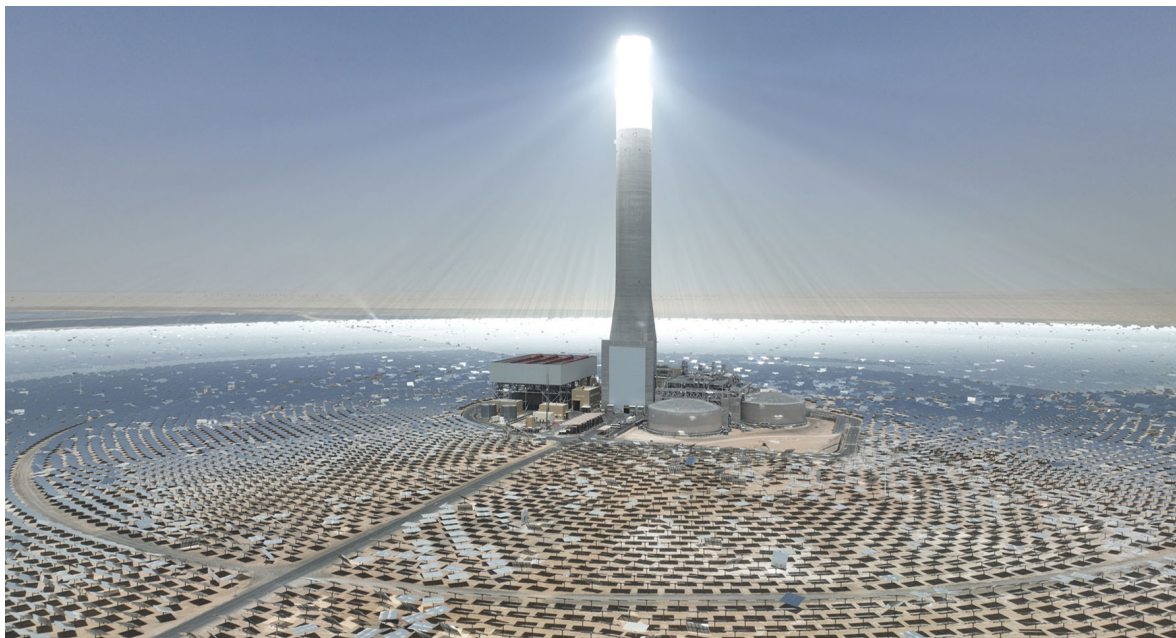
فارغ از ملاحظات ژئوپلیتیکی، گسترش جایگاه جهانی یوان به دلیل فشارهای مداوم کاهش قیمت ها (تورم منفی) و کندی رشد اقتصادی چین، که اتخاذ سیاست پولی انبساطی را ضروری ساخته، ممکن شده است. تفاوت نرخ بهره میان ایالات متحده و چین این امکان را برای وام گیرندگان فراهم می کند که در شرایطی که بسیاری از سرمایه گذاران جهانی پس از سیاست های ناپایدار ترامپ به دنبال کاهش وابستگی خود به دلار هستند، هزینه تأمین مالی مطلوبی را به دست آورند.

در همین سال، مجارستان و قزاقستان اوراق قرضه ای بر پایه ارز چینی منتشر کرده اند، همچنین سریلانکا اعلام کرده است که برای یک پروژه بزرگراهی، وامی معادل ۵۰۰ میلیون دلار به یوان دریافت خواهد کرد. در همین حال، اندونزی در حال برنامه ریزی برای انتشار نخستین اوراق قرضه برون مرزی خود به یوان است.

بر اساس داده های گردآوری شده توسط بلومبرگ، تا ماه اکتبر امسال، دولت ها، بانک های سیاست گذار و نهادهای بین المللی در مجموع ۶۸ میلیارد یوان (معادل ۹.۵ میلیارد دلار) بدهی و وام صادر کرده اند که رقمی دو برابر کل میزان سال ۲۰۲۴ است.

زامبیا، که میلیارد ها دلار به چین بدهکار است، معامله کنیا را «با دقت و علاقه فراوان» دنبال می کند، به گفته سیتومبوکو موسوکوتوانه، وزیر دارایی این کشور، در مصاحبه ای در هفته گذشته، «هر اقدامی که بار بدهی زامبیا را کاهش دهد و به معنای واقعی باعث صرفه جویی در هزینه ها شود، طبیعتاً برای ما جالب و قابل توجه است. ما هنوز درباره این موضوع خاص تصمیمی نگرفته ایم، اما در حال رصد و پیگیری اتفاقات هستیم.»

در حالی که پکن رسماً اظهارات چندانی در این باره نکرده و هیچ گاه گفت و گوهای مربوط به این وام ها را تأیید نکرده است، وزارت امور خارجه چین متعهد شد که به «ترویج همکاری های عملی با کنیا و دیگر کشورهای آفریقایی ادامه دهد و سهم خود را برای کمک به آفریقا در دستیابی به توسعه ای مستقل و



اساسی گذار انرژی نیز دستخوش تحولی عمیق، از سیاست‌گذاری به بازارمحوری و از بار هزینه به مزیت رقابتی است.

در حال حاضر، چین از مزیت ظرفیت تولید و بهره‌وری هزینه‌ای برخوردار است. افزون بر این، در زمینه سامانه‌های انرژی و الگوهای توسعه نیز به نمونه‌ای پیشرو تبدیل شده است. با تقویت متقابل نوآوری فناوریانه، ارتقای صنعتی و گسترش بازار، برق پاک به نیروی درونی (درون‌زا) برای پیشبرد توسعه اقتصادی باکیفیت چین بدل شده است.

در حالی که دگرگونی انرژی چین الگوهای تولید داخلی را بازآفرینی می‌کند، این تحول اکنون به‌طور نظام‌مند بر چشم‌انداز انرژی جهانی نیز اثر می‌گذارد. چین از طریق نوآوری فناوریانه و ظرفیت‌های صنعتی، راه‌حل‌های انرژی نوی کم‌هزینه و قابل اعتماد را به جهان ارائه می‌دهد. افزون بر صادرات تجهیزات و پروژه‌ها، چین باترویج سامانه‌های جامع انرژی مبتنی بر برق پاک، به کشورهای بیشتری به‌ویژه کشورهای در حال توسعه کمک می‌کند تا به سرعت امنیت انرژی و توسعه پایدار خود را ارتقا دهند. از این منظر، گذار انرژی چین دارای اهمیت راهبردی جهانی است؛ زیرا نه تنها همکاری اقتصادی را تقویت می‌کند، بلکه در حال شکل‌دهی به قواعد و الگوهای حکمرانی توسعه کم‌کربن جهانی است.

در پسی این تأثیر جهانی، چشم‌انداز راهبردی گسترده‌تری برای چین نهفته است. هدف چین از آرمان «کشور الکتریکی» تا «جامعه انرژی»، فراتر از پاک‌سازی ساختار انرژی داخلی است؛ این کشور به دنبال ایجاد چارچوبی باز، اشتراکی و پایدار برای همکاری جهانی در حوزه انرژی است. چین قصد دارد راه‌حلهایی باکیفیت و کم‌هزینه برای کاهش تغییرات اقلیمی در سطح جهانی ارائه دهد. این رویکرد از منطق رقابت ژئوپلیتیکی فراتر می‌رود و مفهومی از کالای عمومی جهانی را مجسم می‌سازد که بر اساس جامعه‌ای با سرنوشت مشترک بشری شکل گرفته است. از طریق نوآوری فناوریانه و سرمایه‌گذاری سبز، چین با اقدامات عملی، مسئولیت‌پذیری یک قدرت بزرگ را به نمایش گذاشته و ثبات و امید را به گذار انرژی جهانی تزریق کرده است.

دولت الکتریکی گذار انرژی چین دارای اهمیت استراتژیک جهانی است

برق کشور، سهم منابع غیر فسیلی به‌طور پیوسته افزایش یافته و نقش غالب برق در مصرف نهایی انرژی روزبه‌روز پررنگ‌تر شده است.

این تغییر ساختاری حاصل نقشه‌راه راهبردی چین برای توسعه باکیفیت و بازنگری بنیادی در الگوی امنیت انرژی ملی است. از تعیین اهداف خنثی‌سازی کربن گرفته تا اصلاح بخش برق، سرمایه‌گذاری در ذخیره‌سازی و زیرساخت‌های انتقال انرژی و حمایت نظام‌مند از زنجیره صنعت انرژی‌های نو، چین گام به‌گام در حال تبدیل نظام برق پاک خود به سنگ‌بنای توسعه ملی باکیفیت است. چین با نوآوری فناوریانه و توسعه نظام‌مند در حال تقویت تاب‌آوری امنیت انرژی خود است و از این طریق وابستگی به منابع خارجی نفت و گاز را کاهش می‌دهد.

نوآوری فناوریانه، عامل کاهش هزینه‌ها و ارتقای صنعتی است. برای مثال، قیمت مازول‌های فتوولتائیک در دهه گذشته بیش از ۸۰ درصد کاهش یافته است و هزینه هر وات به کمتر از ۰٫۸ یوان (حدود ۱۱ دلار) رسیده است. فناوری‌های مرتبط با ذخیره‌سازی انرژی، انرژی بادی، انرژی هیدروژنی و خودروهای برقی نیز با سرعت بالایی در حال تغییر و تحول هستند. این پیشرفت‌ها نه تنها چین را به سمت ایجاد اکوسیستم صنعتی کامل از تولید تجهیزات تا یکپارچه‌سازی سیستم‌ها سوق داده‌اند، بلکه در حال بازطراحی زنجیره تأمین جهانی انرژی پاک نیز هستند.

با گسترش فناوری‌های پاک، صنعت انرژی پاک به‌عنوان موتور جدید اقتصاد چین در حال ظهور است؛ تأثیرات محرک آن نیز فراتر از بخش انرژی، به حوزه‌هایی مانند تولید، حمل‌ونقل، فناوری اطلاعات و سایر صنایع گسترش یافته است. منطق

به‌تازگی، فایننشال تایمز گزارش داده است که نرخ برقی‌سازی (الکتریفیکیشن) در چین در سال ۲۰۲۳ به ۳۲ درصد رسیده و هر سال حدود یک درصد افزایش می‌یابد؛ این روند با سرعتی به‌مراتب بیشتر از اقتصادهای بزرگی مانند اروپا و آمریکا در حال پیشرفت است. در نتیجه، فایننشال تایمز چین را به‌عنوان نخستین «کشور الکتریکی» (Electrostate) مهم جهان معرفی کرده است، کشوری که رشد اقتصادی‌اش به‌طور فزاینده‌ای بر برق تکیه دارد، نه بر سوخت‌های فسیلی.

این مشاهدات بیانگر گذار عمیق انرژی در چین است؛ گذاری تاریخی که در حال دگرگون‌سازی چشم‌انداز انرژی جهانی است. ظهور چین به‌عنوان یک «کشور الکتریکی» نه تنها نتیجه طبیعی این تحول انرژی است، بلکه حاصل هم‌گرایی استراتژی ملی، پیشرفت فناوریانه و همکاری بین‌المللی نیز محسوب می‌شود. این تحول نشانه شکل‌گیری مدل جدیدی از توسعه انرژی است که بر پایه پاک، بهره‌وری، خوداتکایی و منافع مشترک بنا شده است. این الگو به‌طور عمیقی چارچوب عملکردی نظام انرژی جهانی را دگرگون می‌کند و در عین حال، راه‌حل و نیروی محرکه‌ای چینی برای حرکت جهانی به سوی توسعه سبز و کم‌کربن ارائه می‌دهد.

در طول دهه گذشته، ساختار انرژی چین دگرگونی نظام‌مندی را پشت سر گذاشته است. منظره سنتی مبتنی بر سوخت‌های فسیلی به‌ویژه زغال‌سنگ جای خود را به نظامی از انرژی پاک داده است. تا سال ۲۰۲۴، انرژی‌های تجدیدپذیر بیش از ۵۶ درصد از کل ظرفیت نصب‌شده تولید برق چین را تشکیل داده‌اند، و ظرفیت جدید نصب‌شده در بخش‌های فوتوولتائیک (خورشیدی) و بادی از نظر میزان در رتبه نخست جهان قرار گرفته است. در ترکیب کلی تولید



پرونده فناوری

وقتی درباره برنامه توسعه فناوری حرف می‌زنیم، گویا در حال صحبت کردن پیرامون یک مسابقه یکپارچه جهانی هستیم. اما تاریخ فناوری و تاریخ کشورها نشان می‌دهد که چگونه فناوری‌ها متناسب با ماموریت‌های ملی یک کشور بازآمده، توسعه پیدا کرده‌اند. این یعنی هم در حدود و هم در بقای یک فناوری، مهم است که بدانیم چرا این را می‌خواهیم؟ پرسش از چرایی، به مراتب درونی‌تر از آن است که به پرسش از کارکردهای آن فناوری تقلیل یابد. برای ملتی که نمی‌داند چرا به عنوان یک ملت با ماموریت تاریخی خاص، باید به سوی یک فناوری خاص برود، همه حوزه‌های فناوری، خصوصاً اگر‌های تک باشند، به یک میزان جذاب و واجد اولویت است و مشهور است که می‌گویند هر کس ده‌ها اولویت دارد، در واقع اولویت ندارد.



دوروج در یک بدن!

تحلیلی بر شکاف ایدئولوژیک دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در سیاست‌گذاری فناوری

مقدمه: از اجماع جنگ سرد تا گسست قرن بیست و یکم

فناوری در ایالات متحده آمریکا، که روزگاری نماد وحدت ملی و پیشرفت همگانی در برابر یک دشمن مشترک (اتحاد جماهیر شوروی) بود، امروز خود به یکی از اصلی‌ترین میدان‌های نبرد ایدئولوژیک میان دو حزب دموکرات و جمهوری خواه تبدیل شده است.

این شکاف عمیق، فراتر از بحث‌های سطحی دربارهٔ گجت‌ها یا شبکه‌های اجتماعی است؛ این یک گسست پارادایمیک در مورد نقش دولت، ماهیت نوآوری، اهداف پیشرفت و جایگاه آمریکا در جهان است. دیگر نمی‌توان از یک «سیاست فناوری آمریکا» سخن گفت؛ بلکه باید از دو خط‌مشی کاملاً متمایز و گاه متضاد صحبت کرد که هر کدام، بسته به اینکه کدام حزب در کاخ سفید یا کنگره قدرت را در دست داشته باشد، مسیر توسعهٔ فناوری کشور را به سمتی متفاوت سوق می‌دهند. این مقاله با بررسی چهار دههٔ اخیر و با تمرکز ویژه بر قرن بیست و یکم، به تحلیل ریشه‌ها، ابعاد و پیامدهای این دوقارگی در سیاست‌گذاری فناوری می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه دموکرات‌ها و جمهوری خواهان، دو لاین مجزا از توسعهٔ فناوری را برای ایالات متحده رقم زده‌اند.

بخش اول: ریشه‌های یک اجماع و سرآغاز یک واگرایی (۱۹۸۰-۲۰۰۰)

در دهه‌های پایانی جنگ سرد، یک اجماع نسبی بر سیاست‌گذاری علم و فناوری حاکم بود. پارادایم مسلط، که ریشه در گزارش «علم، مرز بی‌پایان» (Science, The Endless Frontier) نوشته نیویار بوش پس از جنگ جهانی دوم داشت، بر سرمایه‌گذاری سنگین دولت فدرال در تحقیقات پایه‌ای (Basic Research) استوار بود. این رویکرد معتقد بود که دولت باید با تأمین مالی دانشگاه‌ها

و آزمایشگاه‌های ملی، بذل دانش را بکار و بخش خصوصی، میوه‌های آن را در قالب محصولات تجاری برداشت خواهد کرد. تأسیس آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته دفاعی (DARPA) که منجر به خلق اینترنت شد، و سرمایه‌گذاری در برنامه فضایی آپولو، نمونه‌های بارز این مدل بودند. (هر چند تأسیس دارپا، خود حاصل یک تجدیدنظر بنیادین در شیوه مدیریت دولتی فناوری بود که متأثر از پروژهٔ اسپوتنیک شوروی، شکل گرفت.) در دولت جمهوری خواه رونالد ریگان (دهه



واگرایی زمانی آغاز شد که اینترنت از یک ابزار تخصصی به یک زیرساخت فراگیر اجتماعی و اقتصادی تبدیل شد و پرسش‌های جدیدی در مورد قدرت، کنترل، عدالت و حریم خصوصی مطرح کرد.

۱۹۸۰)، با وجود گفتمان بازار آزاد، این مدل اساساً دست‌نخورده باقی ماند. تمرکز بر رقابت با شوروی (جنگ ستارگان) و ژاپن (در حوزه نیمه‌هادی‌ها) به معنای ادامهٔ سرمایه‌گذاری‌های دولتی در حوزه‌های استراتژیک بود. دولت بیل کلینتون (دههٔ ۱۹۹۰)، به عنوان یک دموکرات میانه‌رو، این مسیر را با چرخشی تجاری ادامه داد. او با حمایت از خصوصی‌سازی اینترنت و تصویب قوانینی مانند قانون ارتباطات از راه دور سال ۱۹۹۶، زمینه را برای رونق داد-کام فراهم کرد.

در این دوره، هنوز شکاف ایدئولوژیک عمیق نبود؛ هر دو حزب به فناوری به عنوان موتور رشد اقتصادی و ابزار قدرت ملی می‌نگریستند. واگرایی زمانی آغاز شد که اینترنت از یک ابزار تخصصی به یک زیرساخت فراگیر اجتماعی و اقتصادی تبدیل شد و پرسش‌های جدیدی در مورد قدرت، کنترل، عدالت

و حریم خصوصی مطرح کرد.

بخش دوم: دو فلسفه بنیادین در قرن

بیست و یکم

با ورود به قرن جدید، تفاوت‌های فلسفی دو حزب آشکارتر شد و دو گفتمان متمایز شکل گرفت:

۱. فلسفهٔ دموکرات‌ها: دولت به مثابه کاتالیزور پیشرفت اجتماعی و اقتصادی عادلانه

دموکرات‌ها به طور کلی دولت را یک نیروی مثبت و ضروری برای هدایت توسعهٔ فناوری در جهت منافع عمومی می‌دانند. این دیدگاه بر چند اصل استوار است:

سرمایه‌گذاری عمومی هدفمند: فراتر از تحقیقات پایه‌ای، دموکرات‌ها معتقدند دولت باید در حوزه‌هایی که بازار آزاد به تنهایی در آن‌ها سرمایه‌گذاری نمی‌کند یا منافع اجتماعی بلندمدت دارند، مستقیماً دخالت کند. نمونهٔ بارز این تفکر، سرمایه‌گذاری‌های عظیم دولت اوباما در انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر از طریق «قانون بازایی و سرمایه‌گذاری مجدد آمریکا» (ARRA) در سال ۲۰۰۹ و اخیراً «قانون کاهش تورم» (IRA) در دولت بایدن است که یارانه‌های هنگفتی را به تولید خودروهای الکتریکی، پل‌های خورشیدی و باتری‌ها اختصاص می‌دهد.

مقررات‌گذاری برای حفاظت از مصرف‌کننده و جامعه: از دید دموکرات‌ها، قدرت کنترل‌نشدهٔ شرکت‌های فناوری می‌تواند به دموکراسی، حریم خصوصی و رقابت آسیب بزند. سیاست‌هایی مانند «بی‌طرفی اینترنت» (Net Neutrality) که در دولت اوباما تصویب شد، نمونه‌ای از این تفکر است. هدف این سیاست جلوگیری از تبعیض شرکت‌های ارائه‌دهندهٔ اینترنت (ISP) علیه محتوای آنلاین و تضمین دسترسی برابر برای همه بود. همچنین،

پنهان در پس گفتمان عدالت محور

ارائه کردن سیاست های فناوری حزب دموکرات صرفاً در چارچوب مفاهیمی چون «عدالت اجتماعی»، «حفاظت از محیط زیست» و «حقوق مصرف کننده»، روایتی ناقص و خوش بینانه است. این گفتمان عمومی، در حالی که پایگاه اجتماعی حزب را بسیج می کند، به طور همزمان به عنوان پوششی برای پیشبرد منافع اقتصادی و ژئوپلیتیک یک ائتلاف قدرتمند از نخبگان عمل می کند. برای درک عمیق تر، باید انگیزه های پنهان در پس این سیاست ها را واکاوی کرد:

۱. هژمونی ژئوپلیتیک از طریق «فناوری سبز»:

سرمایه گذاری تریلیون دلاری در انرژی های تجدیدپذیر و فناوری سبز، که تحت عنوان مبارزه با تغییرات اقلیمی توجیه می شود، در واقع یک استراتژی کلان برای بازآرایی نظم انرژی جهانی به نفع آمریکاست. این سیاست چند هدف کلیدی را دنبال می کند: **ایجاد وابستگی جدید:** با سوق دادن جهان به سمت استانداردهای فناوری سبز که شرکت های آمریکایی و اروپایی در آن پیشرو هستند، وابستگی جهانی به نفت و گاز (که قدرت را در دست کشورهایی مانند روسیه و کشورهای خاورمیانه قرار می دهد) با وابستگی به زنجیره های تأمین باتری، نرم افزارهای مدیریت شبکه و پتنت های فناوری پاک (که در کنترل غرب است) جایگزین می شود. این یک جایجایی استراتژیک قدرت در مقیاس جهانی است. **خلق یک صنعت جدید و وفادار:** یارانه های دولتی عظیم، یک صنعت کاملاً جدید با غول های اقتصادی نوظهور خلق می کند. این شرکت ها، از تولیدکنندگان خودروهای الکتریکی تا توسعه دهندگان نرم افزارهای شبکه هوشمند، حیاتشان به سیاست های دموکرات ها وابسته است و در نتیجه به حامیان مالی و لابی گران قدرتمند این حزب تبدیل می شوند. این در واقع یک جایجایی ثروت از لابی قدرتمند نفت و گاز (متحد سنتی جمهوری خواهان) به لابی نوظهور فناوری سبز (متحد جدید دموکرات ها) است.

۲. کنترل جهانی از طریق «حاکمیت دیجیتال و اخلاق»:

تأکید دموکرات ها بر ایجاد قوانین بین المللی برای حریم خصوصی، «هوش مصنوعی اخلاقی» و «اینترنت باز»، فراتر از یک دغدغه حقوق بشری، ابزاری برای اعمال «قدرت نرم» و مقابله با مدل رقیب چینی است.

صدور ارزش به مثابه سلاح: با تعریف استانداردهای جهانی برای فناوری بر اساس ارزش های لیبرال دموکراسی (مانند GDPR در اروپا که مورد حمایت دموکرات هاست)، یک بلوک فناوری غربی در برابر مدل «حاکمیت سایبری» و کنترل دولتی چین ایجاد می شود. کشورهایی که می خواهند با این بلوک تجارت کنند، مجبور به پذیرش این قوانین می شوند. این یعنی صادرات یک سیستم حقوقی و نظارتی که برتری شرکت های آمریکایی و اروپایی را تضمین می کند.

مشروعیت بخشی به مداخله: همانطور که اشاره کردید، فناوری ابزار اصلی سیاست خارجی مدرن است. گفتمان «اینترنت آزاد» و «حمایت از فعالان دیجیتال» به دولت های دموکرات این امکان را می دهد که از پلتفرم های فناوری آمریکایی (مانند توئیتر، فیسبوک و سرویس های گوگل) به عنوان ابزاری برای سازماندهی مخالفان، انتشار روایت های

شده است. **انرژی و استقلال ملی:** در حوزه انرژی، جمهوری خواهان به جای تمرکز بر انرژی های تجدیدپذیر، بر به حداکثر رساندن تولید داخلی سوخت های فسیلی (نفت و گاز) با استفاده از فناوری هایی مانند فرکینگ (Fracking) و سرمایه گذاری در فناوری های جذب کربن (Carbon Capture) به عنوان راه حل تغییرات اقلیمی تأکید دارند. این رویکرد، استقلال انرژی ملی را بر گذار سبز جهانی اولویت می دهد.

بخش سوم: شبکه ذی نفعان و شرکای بین المللی

این دو خط مشی توسط دو اکوسیستم کاملاً متفاوت از ذی نفعان پشتیبانی و تقویت می شوند:

اکوسیستم دموکرات:

شامل دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی (که به طور سنتی به بودجه های دولتی وابسته اند)، سازمان های غیردولتی محیط زیستی (مانند Sierra Club)، گروه های حامی حقوق مصرف کننده و حریم خصوصی (مانند EFF و ACLU)، اتحادیه های کارگری (که نگران تأثیر اتوماسیون بر مشاغل هستند) و بخش هایی از صنعت فناوری، به ویژه استارت آپ هایی که از سیاست هایی مانند بی طرفی اینترنت سود می برند. در سطح بین المللی، متحدان طبیعی دموکرات ها، کشورهای اتحادیه اروپا هستند که در زمینه مقررات گذاری برای فناوری و حفاظت از داده ها پیشرو هستند. همچنین واضح است که سیاست های جهان گرایی دموکرات ها، موجب نوعی اتحاد پنهان با چین می شود و از این رو، دموکرات ها دچار نوعی پارادوکس امنیت ملی هستند.



ارائه کردن سیاست های فناوری حزب دموکرات صرفاً در چارچوب مفاهیمی چون «عدالت اجتماعی»، «حفاظت از محیط زیست» و «حقوق مصرف کننده»، روایتی ناقص و خوش بینانه است. این گفتمان عمومی، در حالی که پایگاه اجتماعی حزب را بسیج می کند، به طور همزمان به عنوان پوششی برای پیشبرد منافع اقتصادی و ژئوپلیتیک یک ائتلاف قدرتمند از نخبگان عمل می کند.

اکوسیستم جمهوری خواه: شامل شرکت های بزرگ مخابراتی و ارائه دهندگان اینترنت (که با بی طرفی اینترنت مخالفند)، صنایع سوخت فسیلی، پیمانکاران بزرگ دفاعی، اتاق های بازرگانی، و اندیشکده های محافظه کار (مانند Heritage Foundation). بخش بزرگی از جامعه سرمایه گذاری خطرپذیر (Venture Capital) نیز به دلیل تمایل به محیط کسب و کار بدون مقررات، به این حزب نزدیک تر است. در سطح بین المللی، شرکای آن ها کشورهای هستند که رویکرد عمل گراییانه تر و کمتر مبتنی بر مقررات را دنبال می کنند و در ائتلاف های امنیتی با آمریکا (مانند اسرائیل یا تایوان) اهمیت استراتژیک دارند.

اکوسیستم جمهوری خواه:

شامل شرکت های بزرگ مخابراتی و ارائه دهندگان اینترنت (که با بی طرفی اینترنت مخالفند)، صنایع سوخت فسیلی، پیمانکاران بزرگ دفاعی، اتاق های بازرگانی، و اندیشکده های محافظه کار (مانند Heritage Foundation). بخش بزرگی از جامعه سرمایه گذاری خطرپذیر (Venture Capital) نیز به دلیل تمایل به محیط کسب و کار بدون مقررات، به این حزب نزدیک تر است. در سطح بین المللی، شرکای آن ها کشورهای هستند که رویکرد عمل گراییانه تر و کمتر مبتنی بر مقررات را دنبال می کنند و در ائتلاف های امنیتی با آمریکا (مانند اسرائیل یا تایوان) اهمیت استراتژیک دارند.

بخش چهارم: نقد دیدگاه دموکرات ها؛ منافع

تمایل به قوانین سخت گیرانه تر برای حفظ حریم خصوصی (مشابه GDPR اروپا) و اقدامات ضد انحصار (Antitrust) علیه غول های فناوری مانند گوگل، فیسبوک (متا)، آمازون و اپل، از محورهای اصلی سیاست گذاری دموکرات هاست.

عدالت و شمول دیجیتال (Digital Equity): دموکرات ها بر این باورند که مزایای فناوری باید به طور عادلانه در سراسر جامعه توزیع شود. از این رو، برنامه هایی برای گسترش اینترنت پرسرعت (Broadband) در مناطق روستایی و کم درآمد، و همچنین تمرکز بر کاهش سوگیری های الگوریتمی (Algorithmic Bias) در هوش مصنوعی که می تواند به اقلیت ها آسیب برساند، در اولویت آن ها قرار دارد.

همکاری های بین المللی: این حزب عموماً به دنبال ایجاد هنجارها و استانداردهای جهانی از طریق همکاری با متحدان، به ویژه در اروپا، است. موضوعاتی مانند مالیات دیجیتال جهانی، قوانین حریم خصوصی و اخلاق هوش مصنوعی از طریق مجاری دیپلماتیک و سازمان های بین المللی پیگیری می شود.

۲. فلسفه جمهوری خواهان: بازار آزاد، امنیت ملی و رقابت ژئوپلیتیک

جمهوری خواهان با تکیه بر اصول محافظه کاری اقتصادی و اولویت دهی به امنیت ملی، رویکرد متفاوتی را در پیش گرفته اند:

اولویت بخشی به بخش خصوصی و مقررات زدایی: هسته مرکزی تفکر جمهوری خواهان این است که نوآوری واقعی از بخش خصوصی نشأت می گیرد و بهترین کاری که دولت می تواند انجام دهد، برداشتن موانع از سر راه آن است. این شامل کاهش مالیات ها، ساده سازی قوانین و مقررات زدایی (Deregulation) می شود. لغو قانون «بی طرفی اینترنت» توسط دولت ترامپ، با این استدلال که این قانون سرمایه گذاری شرکت های مخابراتی را کاهش می دهد، نمونه کلاسیک این رویکرد است.

امنیت ملی به عنوان محرک اصلی: در حالی که دموکرات ها تغییرات اقلیمی را یک تهدید وجودی و محرک اصلی سیاست گذاری فناوری می دانند، جمهوری خواهان این نقش را به رقابت ژئوپلیتیک، به ویژه با چین، می دهند. سرمایه گذاری در هوش مصنوعی، محاسبات کوانتومی، و نیمه هادی ها از منظر جمهوری خواهان بیش از هر چیز برای حفظ برتری نظامی و اقتصادی آمریکا در برابر چین ضروری است. «قانون تراشه ها و علم» (CHIPS and Science Act) که با حمایت دو حزبی تصویب شد، از محدود نقاط اشتراک اخیر بود، اما انگیزه های دو طرف متفاوت بود؛ دموکرات ها بر ایجاد شغل و بازگرداندن زنجیره تأمین تأکید داشتند و جمهوری خواهان بر مقابله با تهدید چین.

آزادی بیان و مقابله با «سانسور» شرکت های فناوری: یک پارادوکس در سیاست گذاری جمهوری خواهان مدرن، تقابل آن ها با غول های فناوری است. در حالی که به طور سنتی حامی کسب و کارهای بزرگ و مخالف مقررات گذاری هستند، در سال های اخیر به دلیل آنچه «سانسور دیدگاه های محافظه کارانه» در پلتفرم های اجتماعی می نامند، به منتقدان سرسخت این شرکت ها تبدیل شده اند. این امر منجر به تلاش هایی در سطح ایالتی (مانند قوانین تگزاس و فلوریدا) برای محدود کردن قدرت پلتفرم ها در مدیریت محتوا

مطلوب و بی ثبات سازی دولت های رقیب در سراسر جهان استفاده کنند.

این یک شکل پیچیده و قرن بیست و یکمی سیاست های مداخله جویانه و «تجزیه طلبانه» است؛ با این تفاوت که به جای ارسال مستقیم سلاح (هرچند آن هم در جای خود انجام می شود)، از طریق جنگ اطلاعاتی، فرهنگی و سازماندهی دیجیتال صورت می گیرد. حمایت مالی و اطلاعاتی از گروه های اپوزیسیون که از این ابزارها استفاده می کنند، بخشی از همین پازل است.

۳. ائتلاف با گول های فناوری برای کنترل روایت:

رابطه ی دموکرات ها با «بیگ تک» (Big Tech) بسیار پیچیده تر از یک رابطه صرفاً نظارتی است. در حالی که در ظاهر شعار مقابله با انحصار سر می دهند، در عمل یک همزیستی استراتژیک میان آن ها وجود دارد.

کنترل اطلاعات: شرکت های سیلیکون ولی، که از نظر فرهنگی و ایدئولوژیک با پایگاه شهری و تحصیل کرده حزب دموکرات همسوتر هستند، به دروازه بانان اصلی جریان اطلاعات تبدیل شده اند. توانایی آن ها در مدیریت محتوا، کنترل الگوریتم ها و تعریف «اطلاعات نادرست» (Misinformation)، ابزاری قدرتمند برای شکل دهی به افکار عمومی و به حاشیه راندن روایت های مخالف است.

این همسویی، یک منبع قدرت عظیم برای حزب دموکرات است که حاضر نیست به سادگی آن را با قوانین ضد انحصار رادیکال از دست بدهد. بنابراین، اقدامات ضد انحصار آن ها اغلب گزینشی و کنترل شده است.

پیامدهای این دواپارگی و چشم انداز آینده

این شکاف عمیق، در لایه تحلیل کارشناسی پیامدهای جدی برای آمریکا و جهان دارد: **آثر شلاقی سیاست گذاری (Policy Whiplash):** با تغییر دولت هر چهار یا هشت سال، سیاست های کلان فناوری ۱۸۰ درجه تغییر می کنند. لغو و احیای مکرر بی طرفی اینترنت یک نمونه است. این بی ثباتی، برنامه ریزی بلندمدت را برای شرکت ها و سرمایه گذاران دشوار می کند و می تواند به مزیت رقابتی آمریکا لطمه بزند.

تضعیف رهبری جهانی: در حالی که آمریکا درگیر نبردهای داخلی بر سر اصول اولیه سیاست گذاری است، چین با یک استراتژی ملی منسجم و سرمایه گذاری دولتی عظیم در حال پیشی گرفتن در حوزه های کلیدی مانند AI، 5G و بیوتکنولوژی است. اروپا نیز در حال تعیین استانداردهای جهانی برای مقررات گذاری (The Brussels Effect) است و آمریکا به جای رهبری، در موضع واکنش قرار گرفته است.

ایجاد عدم قطعیت در تحقیقات بلندمدت؛ پروژه های علمی و فناوری های بزرگ به بودجه ی پایدار و بلندمدت نیاز دارند. سیاسی شدن حوزه های مانند تحقیقات اقلیمی یا هوش مصنوعی می تواند منجر به قطع ناگهانی بودجه ها و فرار مغزها شود.

بخش پایانی: آشوب به مثابه موتور پیشرفت؛ پارادوکس نوآوری در آمریکا

با این وجود، آمریکا هنوز یکی از پیشگازان فناوری در جهان است و ظاهراً به اندازه ای که تحلیل های کارشناسی انتظار دارند، بابت شکاف دوحزبی اش، تضعیف نشده است.

تحلیل سیاست گذاری فناوری در آمریکا ما را به یک پارادوکس اساسی می رساند: سیستمی که از بیرون، به دلیل گسست ایدئولوژیک و «آثر شلاقی سیاست گذاری»، ناکارآمد و بی ثبات به نظر می رسد، چگونه همچنان موتور اصلی نوآوری های لبه فناوری در جهان است؟ پاسخ در این است که این رقابت حزبی خصمانه، نه یک پاک، بلکه یک ویژگی بنیادین و مولد در سیستم آمریکاست. این شکاف، به جای تضعیف، به شکلی دیالکتیکی به شکوفایی فناوری دامن می زند. این فرآیند از چند طریق عمل می کند:



تحلیل سیاست گذاری فناوری در آمریکا ما را به یک پارادوکس اساسی می رساند: سیستمی که از بیرون، به دلیل گسست ایدئولوژیک و «آثر شلاقی سیاست گذاری»، ناکارآمد و بی ثبات به نظر می رسد، چگونه همچنان موتور اصلی نوآوری های لبه فناوری در جهان است؟

۱. پوشش جامع ریسک و تنوع بخشی اجباری به سید فناوری ملی:

بر خلاف یک سیستم متمرکز مانند چین که ممکن است بر روی چند فناوری کلیدی (مانند هوش مصنوعی یا محاسبات کوانتومی) قمار استراتژیک کند، رقابت دو حزبی در آمریکا به طور خودکار منجر به یک تنوع بخشی گسترده در سرمایه گذاری های فناوری می شود.

در حالی که دموکرات ها تریلیون ها دلار به فناوری سبز، بیوتکنولوژی و شبکه های هوشمند تزریق می کنند، جمهوری خواهان اطمینان حاصل می کنند که بودجه های عظیمی نیز به سمت صنایع دفاعی پیشرفته، اکتشافات فضایی تجاری، نوآوری در سوخت های فسیلی و رباتیک نظامی سرازیر می شود. نتیجه نهایی این است که ایالات متحده، نه از روی یک برنامه منسجم، بلکه از دل یک کشمکش دائمی، تقریباً در تمام حوزه های ممکن

سرمایه گذاری می کند. این رویکرد، ضمن کاهش ریسک خطای استراتژیک، تضمین می کند که کشور در هر مسیری که آینده در آن ظهور کند، جای پای محکم خواهد داشت.

۲. موتور «تخریب خلاق» در سطح سیاست گذاری:

هر چرخش قدرت، یک فرآیند «تخریب خلاق» شومپیتری را در سطح ملی به راه می اندازد. دولت جدید، پارادایم ها و شرکت های مورد علاقه دولت قبلی را به چالش می کشد. این فشار دائمی، از رکود و خودرضایی جلوگیری می کند. شرکت های فناوری سبز که در دوران دموکرات ها با یارانه های دولتی رشد کرده اند، در دوران جمهوری خواهان مجبور می شوند برای بقا به شدت رقابتی و کارآمد شوند. به همین ترتیب، صنایع سنتی انرژی، تحت فشار سیاست های اقلیمی دموکرات ها، مجبور به نوآوری در فناوری هایی مانند جذب کربن می شوند. این تضاد دائمی، یک محیط تکاملی پرفشار ایجاد می کند که در آن فقط سازگازترین و نوآورترین ایده ها و شرکت ها در بلندمدت باقی می مانند.

۳. ایجاد یک بازار رقابتی برای آینده:

این دو حزب، در واقع دو «سرمایه گذار خطرپذیر» (Venture Capitalist) غول پیکر با دو تئور سرمایه گذاری کاملاً متفاوت برای آینده آمریکا هستند. آن ها برای جلب نظر «مشتریان» (رای دهندگان و صنایع)، مجبورند دائماً چشم اندازهای فناوریانه جذاب تر، کارآمدتر و قدرتمندتری را عرضه کنند.

این رقابت سیاسی، یک بازار ایده عظیم برای آینده فناوری ایجاد می کند که در آن اندیشکده ها، دانشگاه ها، استارت آپ ها و شرکت های بزرگ برای تأثیرگذاری بر سیاست گذاری و جذب منابع، بی وقفه در حال رقابت هستند. این اکوسیستم پراشوب، بسیار خلاق تر از یک سیستم بالا به پایین و تک صدایی است.

بنابراین، ضعف ظاهری سیستم آمریکا - یعنی بی ثباتی ناشی از رقابت حزبی - در واقع منبع قدرت پنهان آن است. این سیستم، آینده فناوریانه خود را نه بر اساس یک نقشه راه واحد و منسجم، بلکه از دل تضاد، کشمکش و رقابت بی امان دو دیدگاه متضاد بیرون می کشد.

این آشوب دائمی، اگرچه هزینه هایی دارد، اما در نهایت تضمین می کند که هیچ ایده ای بدون چالش باقی نمی ماند، هیچ بخشی از اقتصاد فناوری به حال خود رها نمی شود و ملت به عنوان یک کل، برای هر آینده غیرمنتظره ای آماده است. این همان منطق پارادوکسیکالی است که توضیح می دهد چرا با وجود تمام گسست های داخلی، آمریکا همچنان در خط مقدم جبهه فناوری جهان باقی مانده است.

او نمی دانست که با بستن دروازه طلایی قسطنطنیه، جهان را پس از هزاران سال به سوی مسیری تازه سوق می دهد؛ مسیری که نه از میان صحرای آسیا، که از دل اقیانوس های بی کران می گذرد. او نمی دانست که با گران و خطر کردن مسیرهای قدیمی، پادشاهی های اروپایی را وامی دارد تا اقیانوس ناشناخته را نه یک مانع، که تنها راه بقای اقتصادی خود ببینند. او نمی دانست در حالی که هنوز قرن پانزدهم به اتمام نرسیده، در غربی ترین کنج اروپا، مردانی جسور در تلاشی نظام مند برای یافتن راهی نو به هند هستند. نمی دانست که به زودی، دریانوردانی با به جان خریدن خطرات سفری ده هزار کیلومتری

چه کسی امپراطور دریاهاست؟ - بخش یکم مجتبی خلیلی - پژوهشگر سیاست گذاری صنعتی

مقدمه

پرده داری می کند در قصر قیصر عنکبوت بوم، نوبت می زند بر تارم افراسیاب در بهار سال ۱۴۵۳ میلادی، هنگامی که سلطان محمد دوم (ملقب به فاتح) جوان ادیب و جنگاور در تالارهای خاموش و غبارگرفته کاخ بزرگ قسطنطنیه قدم می زد و پژواک هزارسال امپراتوری در زیر گام هایش محو می شد، این بیت شعر

را به زبان فارسی سرود. او در آن لحظات پیروزی مطلق، هنگامی که کلیسای ایاصوفیه به مسجد بدل می شد و آخرین قیصر روم بر دیوارهای شهر جان باخته بود، می دانست که این فتح نه فقط تسخیر یک شهر، که پایان یک دوران است. او می دانست عامل تغییری شگرف است اما شاید نمی دانست که این فتح، سرازاز چه دگردیسی ای در تاریخ بشریت است.

کشتی ایندیامن شرقی (East Indiaman)



آن‌ها تا ۵۶ توپ حمل می‌کردند و بدنه آن‌ها با درپچه‌های توپ جعبی طوری رنگ‌آمیزی می‌شد که دزدان دریایی و نیروی دریایی دشمن، آن‌ها را با کشتی‌های خط مقدم اشتباه بگیرند. اما قدرت واقعی آن‌ها در فناوری به‌کارگرفته‌شده نهفته بود. طراحی بدنه آن‌ها به‌گونه‌ای بود که وزن توپ‌ها را به مرکز ثقل نزدیک می‌کرد تا پایداری کشتی در هنگام نبرد حفظ شود. این کشتی‌ها، نماد عصر خود بودند، دورانی که تجارت و جنگ از هم جدا نبودند و هر کشتی تجاری می‌بایست کشتی جنگی خود نیز باشد.

در حالی که کمپانی هند شرقی با قلعه‌های شناورش ثروت هند را به لندن سرازیر می‌کرد، یک چرخه خودتقویت‌کننده در بریتانیا شکل گرفت. این مدل ساده بود: قدرت دریایی از تجارت محافظت می‌کرد و درآمد حاصل از تجارت، نیروی دریایی سلطنتی را تأمین مالی می‌کرد. این چرخه، به بریتانیا اجازه داد تا سیستم عامل اولین دوره جهانی شدن را بنویسد. نیروی دریایی سلطنتی، پلیس جهانی شد و پاکس بریتانیکا با صلح بریتانیایی را بر اقیانوس‌ها حاکم کرد. دریاها، اولین بار در تاریخ امن شدند و این امنیت، خود باعث یک انقلاب فناوری دیگر شد. ناگهان، کشتی ایندیامن شرقی منسوخ شد. دیگر نیازی نبود که یک کشتی تجاری، توپ‌های سنگین را حمل کند بلکه نیروی دریایی سلطنتی این کار را انجام می‌داد. اکنون، طراحی کشتی می‌توانست به کارگاه جهان تبدیل می‌کرد. البته این یک گذار ظریف بار متمرکز بود.

همزمان، در خشکی دگرگونی فناوری شگرفی در حال وقوع بود. بریتانیا در حال گذار از مواد ارگانیک (چوب و پارچه) به مواد صنعتی (آهن، فولاد و زغال سنگ) بود. به‌طوری که این جزیره را به کارگاه جهان تبدیل می‌کرد. البته این یک گذار ساده نبود؛ بلکه یک بازویسی کامل از قوانین و فناوری‌های دریایی بود.

■ انقلاب آهن (غلبه بر محدودیت طبیعت): تا آن زمان، کشتی‌های چوبی از نظر ساختاری به طولی حدود ۸۰ متر محدود بودند. یک کشتی خطی چوبی، مانند اچ‌ام‌اس ویکتوری، به حدود ۶۰۰۰ درخت بلوط تنومند نیاز داشت و ساخت آن می‌توانست سال‌ها طول

و به همراه رقیب قدرتمندشان یعنی اسپانیا، برای یک قرن اقیانوس‌ها را میان خود تقسیم کردند. اما گوی سبقت را نه آنان، و نه اسپانیایی که با ناوگان شکست‌ناپذیر آرمادای (Armada) خود ادعای تملک جهان را داشت، که سوداگرانی ماجراجو از جزیره‌ای شمالی به نام انگلستان ربودند. در آغاز قرن هفدهم، صحنه به لندن منتقل می‌شود. اینجا بود که آن جاه‌طلبی سیری‌ناپذیر که از وسوسه سودی غیرقابل تصور جان گرفته بود، شکلی سازمانی به خود گرفت. در آخرین روز سال ۱۶۰۰، ملکه الیزابت اول، منشور تأسیس کمپانی هند شرقی (EIC) را امضا کرد. این سود، افسانه‌ای بود. در یک سفر، محموله میخک که به بهایی ناچیز خریداری شده بود، در لندن با سودی بیش از ۱۱۰۰ درصد به فروش رفت. اولین سفرهای موفق کمپانی نیز سودی معادل ۹۵ درصد به همراه داشت. این در زمانی رقم می‌خورد که ۳۰ درصد سود تجارت، رقم بسیار بالایی به حساب می‌آمد.

این ارقام، موتور بلندپروازی‌هایی بود که دیگر نیازی به دستور پادشاه نداشت؛ انگیزه‌ای بی‌رحم‌تر و پایدارتر از جاه‌طلبی هر سلطانی. این جاه‌طلبی سیری‌ناپذیر، نیازمند ابزاری بود که بتواند هم از اقیانوس‌های خروشان و هم از رقیبان مسلح عبور کند. اینجا بود که کمپانی هند شرقی، برای بقا در رقابتی بی‌رحمانه، نه فقط در تجارت، که در فناوری نیز دست به نوآوری زد. آنها نه تنها باید از اقیانوس‌های خروشان و دزدان دریایی جان به در می‌بردند، بلکه باید با رقیب بسیار قدرتمندتر و ثروتمندتر خود، یعنی کمپانی هند شرقی هلند پنجه‌درپنجه می‌شدند. این فشار، به موتوری برای رشد شتابان فناوری در صنعت کشتی سازی بدل گشت. تجسم فیزیکی این انقلاب فناوری، کشتی شگفت‌انگیزی بود به نام ایندیامن شرقی (East Indiaman)

این شناور، یک هیولای دورگه بود؛ نه صرفاً یک کشتی باری و نه یک کشتی جنگی، بلکه آمیزه‌ای از هر دو؛ یک کشتی باری مستحکم و دوربرد با جنگ‌افزارهای یک کشتی جنگی. این کشتی، خود یک قلعه شناور بود که فلسفه کمپانی را حمل می‌کرد: «اعمال قدرت برای حفاظت از تجارت». این‌ها بزرگترین کشتی‌های تجاری تا آن زمان و در دوران خود بودند. غول‌هایی با وزن ۱۱۰۰ تا ۱۴۰۰ تن که اغلب از چوب ساج هندی ساخته می‌شدند.

بدون دیدن خشکی، قاره آفریقا را دور خواهد زد و مستقیماً به سواحل هندوستان خواهد رسید. او که خود با توپ‌های غول‌پیکر، نماد فناوری نوین جنگی، دیوارهای هزارساله تسخیرناپذیر را در هم شکسته بود، نمی‌دانست که رقابت فناوریانه جهان را از خشکی به اقیانوس منتقل می‌کند. نمی‌دانست که با بی‌معنا کردن دیوار، ذهن رقیبان اروپایی‌اش را نه معطوف به بازپس‌گیری شهر، که متمرکز بر راه خواهد کرد. او نمی‌دانست که تمرکز مهندسی جهان، به زودی از ساختن قلعه‌های مستحکم‌تر، به ساختن کشتی‌هایی سریع‌تر و نیرومندتر تغییر خواهد کرد. کشتی‌هایی که بتوانند نه فقط در مدیترانه آرام، که در سینه پرتلاطم اقیانوس‌ها دوام بیاورند و همان توپ‌های آتشین را نه در برابر دیوارها، که بر عرشه شناور خود حمل کنند و قانون را در دریا بنویسند. او نمی‌دانست که این نیاز مبرم، به‌جای کاروان‌های شتر در جاده ابریشم، عصر صنعت کشتی‌رانی را کلید می‌زند. نمی‌دانست که کارگاه‌های کوچک کشتی‌سازی در لیسبون و لندن، به‌زودی به موتور محرکه ثروت و قدرت بدل خواهند شد و زیربنای امپراتوری‌هایی را خواهند ساخت که خورشید در آن‌ها غروب نمی‌کند. او نمی‌دانست که با بستن دروازه طلایی قسطنطنیه و دگرگون کردن شرایط تجارت کهن، تقدیر جهان را از خاک به آب منتقل می‌کند. نمی‌دانست که با این کار، جغرافیای قدرت را بازتعریف می‌کند. این حکایت غلبه راه‌های دریایی بر راه‌های خشکی و داستان یک دگردیسی بی‌وقفه فناوریانه است. داستانی که با تار عنکبوت در قصر قیصر آغاز شد، با انقلاب در صنعت کشتی‌رانی مسیر خود را در اقیانوس‌ها گشود و سرانجام به حکمرانی فناوریانه ناوهای هواپیمابر بر آب‌های جهان انجامید.

امپراتوری‌های شناور - طلوع تاجران مسلح به فناوری

آن فشار اقتصادی که سلطان محمد فاتح ندانسته بر اروپا تحمیل کرد، و آن تمرکز مهندسی که او نخواست از قلعه به کشتی منتقل نمود، دقیقاً همان چیزی بود که تاریخ را ورق زد. اولین پاسخ از لیسبون و با جسارت واسکو دوگاما برخاست. پرتغالی‌ها راه دریایی به هند را گشودند



نبردناو اچ ام اس دریدنات (HMS Dreadnought)

در اواخر قرن نوزدهم، بریتانیا نه تنها بزرگترین نیروی دریایی، بلکه بزرگترین صنعت کشتی سازی جهان را در اختیار داشت. این یک رقابت نبود، بلکه یک انحصار بود. در حالی که رقبای نوظهوری چون آلمان و فرانسه هر کدام سهمی تکرریمی از بازار جهانی داشتند، کارگاه های بریتانیا به تنهایی حدود ۸۰ درصد از کل کشتی های بخار جهان را تولید می کردند. این شکاف فاحش، خود سیستم بود. سیستمی که در آن پول، اراده سیاسی و برتری صنعتی و فناوری، سه شاخ قدرت بریتانیا را شکل داده بودند.

این برتری فناورانه، در سال ۱۹۰۴، در هیبت یک هیولای فولادین به نام اچ ام اس دریدنات (HMS Dreadnought) به رخ جهانیان کشیده شد. دریدنات فلسفه شلوغ توپ های کوچک و بزرگ گذشته را رها کرد و به آرایش تماماً بزرگ روی آورد. ده توپ غول پیکر ۱۲ اینچی که شلیک دقیق و همزمان را در فواصل دور ممکن می ساخت.

قلب تپنده آن نیز انقلابی بود؛ موتورهای پیستونی لرزان جای خود را به توربین های بخار جدید دادند که سرعتی بی سابقه (۲۱ گره) به او می بخشید تا میدان نبرد را انشاء کند. هولناک تر از همه، سرعت ساخت او بود؛ بریتانیا این هیولا را در «فقط یک سال و یک روز» به آب انداخت.

این اوج امپراتوری دریا بود؛ سیستمی که در آن سود تجارت، نیروی شگرف فناوری و اراده سیاسی آهنین در هم تنیده بودند تا پاکس بریتانیکا را نه بر روی کاغذ، بلکه بر تمام دریاها و اقیانوس های جهان دیکته کند. اما تاریخ، راوی بی رحم چرخه های قدرت است. همان طور که سلطان محمد فاتح، ناخواسته ناقوس پایان عصر خشکی را به صدا درآورد، این لحظه غرورآفرین بریتانیا نیز ندانسته بذر افول خود را در دل می پروراند. فرمانروای دریاها، سرمست از شکوه خود، غافل از آن بود که در آن سوی اقیانوس اطلس، در کارگاه های جهانی دیگر، فلسفه ای نوین در حال جوانه زدن است. فلسفه ای که نه بر پایه ساختن دقیق شاهکارها، که بر تولید انبوه و سیل آسای صنعتی استوار بود. طوفانی که نه با غرش توپ، که با غرش بی امان خطوط مونتاژ، گوی سبقت را از کارگاه های کهن بریتانیا می ربود.

تاج، آرام آرام زنگ می زد و آن سوی اقیانوس، در هیاهوی غول پیکر کارخانه هایی نوین، سایه هایی باستانی از فولاد، در سکوت، قد می کشیدند تا سه شاخ دریا را که از دستان پیر امپراتوری می لغزید، به چنگ آورند.

ادامه دارد...

گذشت و سریع ترین ناوشکن های نیروی دریایی را که برای دستگیری اش فرستاده شده بودند، به راحتی جا گذاشت. این نمایش خیره کننده، دریا سالاران را متقاعد کرد که آینده از آن توربین است.

اما فناوری به تنهایی کافی نبود. بریتانیا یک سیستم کامل برای سلطه ساخته بود. یک ماشین امپراتوری که هر بخش آن، بخش دیگر را تغذیه می کرد اما این سیستم چگونه تغذیه می شد؟ با اراده سیاسی و پول. این برتری نه یک اتفاق، که یک دکتترین رسمی بود. بر اساس این دکتترین، نیروی دریایی سلطنتی باید به تنهایی، دست کم به اندازه مجموع دو نیروی دریایی قدرتمند بعدی جهان (در آن زمان فرانسه و روسیه) قدرت داشته باشد. این قانون، در عمل، یک چک سفید امضا بود. بودجه ای هنگفت که تضمین می کرد رودخانه ای از طلا به سمت کارگاه های کشتی سازی سرازیر شود و این طلا، به آهن تبدیل می شد.

این کشتی ها کجا ساخته می شدند؟ نه در یک مکان، که در مجموعه ای از کشتی سازی های صنعتی. در امتداد رودخانه های کلاید (Clyde) در شمال اسکاتلند، و تاین (Tyne) و ویر (Wear) در شمال شرقی انگلستان، قلب تپنده واقعی امپراتوری شکل گرفته بود. اما این فقط یک قلب نبود؛ مغز فناورانه امپراتوری نیز بود. غرش چکش ها و دود کوره ها، نبض این امپراتوری بود؛ نبضی که نه فقط با قدرت تولید، که با برتری فناورانه می تپید. چرا که این امپراتوری دریایی تمام حیاتش، از ثروت اقتصادی تا بقای نظامی اش، به شریان های اقیانوسی وابسته بود و کارخانه های کشتی سازی، آن قلب تپنده ای بودند که بی وقفه خون امپراتوری را به درون آن شریان های حیاتی در سراسر سیاره پمپاژ می کردند. اما این خونی معمولی نبود. این خونی بود که در کوره های نوآوری تصفیه شده بود. هر کشتی جنگی زره پوش و هر کشتی تجاری غول پیکر، تجسم آخرین دستاوردهای فناوری دریایی بود؛ از بدنه های آهنین که جایگزین چوب شدند، تا موتورهای توربینی که دریا را می شکافتند. ارقام، گویای این سلطه مطلق بودند.

بکشد. اما در سال ۱۸۴۳، کشتی گریت بریتن (Great Britain) اولین کشتی ای بود که کاملاً از آهن فرفورژه ساخته شد. این ماده انقلابی، پاسخی به محدودیت های طبیعت بود. برخلاف چدن که شکننده بود، آهن فرفورژه ماده ای چکش خوار و انعطاف پذیر بود که در برابر ضربه سهمگین امواج اقیانوس می خمید اما نمی شکست.

■ پیروزی پروانه (غلبه بر باد): همزمان، نیروی بخار در حال ظهور بود. اما چرخ های پدالی اولیه در دریاها خروشان ناکارآمد بودند. پیشرفت حیاتی، در دهه ۱۸۴۰ با اختراع پروانه پیچی رخ داد. این فناوری آنقدر جدید بود که دریا سالاران به آن بدبین بودند. نیروی دریایی سلطنتی در آزمایشی مشهور در سال ۱۸۴۵، دو کشتی هم اندازه را با طناب از پشت به هم بست. کشتی پروانه دار اچ ام اس رتلر (HMS Rattler) در برابر کشتی پدالی آلکتو (Alecto) قرار گرفت. موتورها روشن شدند، آب به تلاطم افتاد و رتلر با قدرت تمام آلکتو را با سرعت دو و نیم گره دریایی به عقب کشید. این پایان عصر پارو و آغاز عصر پروانه بود.

■ فناوری های نهایی (غلبه بر رقیب): • توپ های انفجاری و زره آهنین: اختراع توپ هایی که گلوله های انفجاری شلیک می کردند، کشتی های چوبی را با یک شلیک به تلی از خاکستر تبدیل می کرد. این امر منجر به ساخت اولین کشتی های زرهی شد. بریتانیا با ساخت اچ ام اس واریور (HMS Warrior) در ۱۸۶۰، یک هیولای آهنین ۹۰۰۰ تنی، استاندارد را تعیین کرد که هیچ کشوری قادر به رقابت با آن نبود.

• موتور توربین: در سال ۱۸۹۷، در جشن باشکوه شصتمین سالگرد سلطنت ملکه ویکتوریا، در حالی که تمام ناوگان قدرتمند سلطنتی برای رژه صف کشیده بودند، قایقی کوچک و آزمایشی ناگهان وارد صفوف شد. این قایق که مجهز به موتور توربین بخار جدید بود، با سرعتی سرسام آور (بیش از ۳۴ گره) از میان صفوف کشتی های جنگی

شاخص	بریتانیا (کارگاه جهان)	آلمان (رقیب نوظهور)	فرانسه	ایالات متحده
سهم از تولید جهانی (بخار)	~ ۸۰٪	~ ۱۰٪	~ ۵٪	~ ۵٪
مراکز اصلی کشتی سازی	رود کلاید، رود تاین، بلغاست	هامبورگ، برمن	برست، تولون	رود دلاور
نوآوری کلیدی	تولید صنعتی آهن، موتور توربین	تمرکز بر کیفیت فولاد	طراحی زیر دریایی	هنوز وارد رقابت (نشده)
مدت ساخت (نبردناو)	۱ تا ۲ سال (رکورد دریدنات)	۲ تا ۳ سال	۳ تا ۴ سال	۳ تا ۴ سال



چین و ایران پس از جنگ ۱۲ روزه فناوری، بازدارندگی و آینده اهرم فشار آمریکا

RealClearDefense

اینکه پهپادهای ایرانی مهاجر-۶ استفاده شده علیه اوکراین، حاوی قطعات ساخت آمریکا و اتحادیه اروپا بودند، آشکار شد.

با این وجود و علی‌رغم اینکه رژیم ایران مکرراً ادعا می‌کند که کشور را در چندین بخش از اقتصاد و زیرساخت‌های حیاتی‌اش از فناوری خارجی بی‌نیاز کرده، جنگ اخیر آن با اسرائیل آسیب‌پذیری‌های باقی‌مانده‌اش را برجسته کرد. حملات اسرائیل زیرساخت‌های هسته‌ای و نظامی پیشرفته‌ای را هدف قرار داد که به دلیل منشأ خارجی، جایگزینی آن‌ها دشوار تلقی می‌شود. علاوه بر این، همانطور که توسط وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات ایران تأیید شد، تهران در طول جنگ به‌طور عمدی بر روی سیگنال‌های GPS داخلی پارازیت ایجاد کرد تا با اختلالات عمده در سامانه تحت کنترل آمریکا مقابله کند.

اکنون، پکن به دنبال ایفای نقش است و متعهد شده که مشارکت رسمی خود با ایران را از طریق پیمان همکاری استراتژیک ۲۵ ساله تسریع بخشد. در ماه مه ۲۰۲۵، ستار هاشمی، وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات ایران، با لی لچنگ از وزارت صنعت و فناوری اطلاعات چین دیدار کرد تا سرمایه‌گذاری‌های مشترکی را در زمینه هوش مصنوعی، صنعت هوشمند و زیرساخت‌های ارتباطی آغاز کنند. به دنبال آن، هاشمی در ماه سپتامبر از یک «پیوند استراتژیک» جدید در هوش مصنوعی و اقتصاد دیجیتال خبر داد.

ایران اکنون به‌طور علنی برنامه خود را برای جایگزینی کامل GPS با سامانه ناوبری ماهواره‌ای بیدو (BeiDou) چین اعلام کرده است. رسانه‌های ایرانی این اقدام را به‌عنوان گذار از وابستگی به فناوری غربی و بخشی از یک هم‌سویی جدید که

(Tiandy Technologies) از نظارت داخلی در ایران پشتیبانی کردند. صادرات نرم‌افزارهای نظارتی پس از تجدید اعتراضات ضدحکومتی در ایران در سال ۲۰۲۲ بیش از دو برابر شد و نرم‌افزار تشخیص چهره چینی نقش مهمی در سرکوب این اعتراضات در سال ۲۰۲۳ ایفا کرد.



زمینه این حمایت نظامی فزاینده، پیمان همکاری استراتژیک ۲۵ ساله است که

پکن و تهران در سال ۲۰۲۱ امضا کردند. این پیمان، سرمایه‌گذاری چین در بخش انرژی و زیرساخت‌های ایران را در ازای دریافت نفت ایران پیش‌بینی می‌کند. نکته مهم این است که این توافق، ایران را به ابتکار «کمربند و جاده» چین وارد کرد. این امر انتقال فناوری چین به تهران را تسریع بخشید.

همچنین فناوری‌های با کاربرد دوگانه مانند نیمه‌هادی‌ها و نرم‌افزارهای جمع‌آوری اطلاعات را فراهم کرده است.

در گذشته، تهیه غیرقانونی و مهندسی معکوس فناوری غربی، یک مسیر ثانویه برای دستیابی به نوآوری‌های خارجی که توسط روسیه یا چین تأمین نمی‌شد، در اختیار ایران قرار داده بود. بخش فناوری ایران تا حدی به فناوری غربی متکی بوده که از طریق شرکت‌های صوری برای دورزدن تحریم‌ها و تهیه فناوری‌های با کاربرد دوگانه منتقل می‌شد. این شبکه تهیه غیرقانونی جهانی با افشاگری سال ۲۰۲۲ مبنی بر

جنگ ۱۲ روزه ایران با اسرائیل، علاقه تهران به فناوری چین را تسریع کرده است. مسیر نوظهور مشارکت فناوری چین و ایران نشان می‌دهد که این همکاری می‌تواند آزادی عمل آمریکا یا اسرائیل را در درگیری‌های آینده تضعیف کند.

در ماه ژوئن امسال، چین در حالی که نظاره‌گر عملیات اسرائیل با مصونیت تقریباً کامل در آسمان و روی زمین ایران بود، به چیزی بیش از محکومیت لفظی بسنده نکرد و تردیدهای جدی را در مورد توانایی پکن برای به‌نمایش گذاشتن قدرت سخت معنادار در منطقه ایجاد کرد. با

این حال، ماه‌های پس از جنگ شاهد تغییر در موضع چین بوده‌ایم. در حالی که ایران پیش از این نیز به یک زمین آزمون تثبیت‌شده برای اقتدارگرایی دیجیتال چین تبدیل شده بود، پکن اکنون مشتاق شده است تا به رژیم تهران برای پرکردن شکاف‌های عمده در امنیت ملی‌اش -که در عملیات اسرائیل آشکار شد- کمک کند. این در حالی است که روسیه، شریک نظامی اصلی خارجی ایران، به‌طور فزاینده‌ای در تحویل سخت‌افزارها و سامانه‌های نظامی به تهران ناتوان بوده است (سخت‌افزارها و سامانه‌هایی که خود کرملین برای تهاجم مداومش به اوکراین به آن‌ها نیاز دارد).

زمینه این حمایت نظامی فزاینده، پیمان همکاری استراتژیک ۲۵ ساله است که پکن و تهران در سال ۲۰۲۱ امضا کردند. این پیمان، سرمایه‌گذاری چین در بخش انرژی و زیرساخت‌های ایران را در ازای دریافت نفت ایران پیش‌بینی می‌کند. نکته مهم این است که این توافق، ایران را به ابتکار «کمربند و جاده» چین وارد کرد. این امر انتقال فناوری چین به تهران را تسریع بخشید و شرکت‌هایی مانند «تیاندی»

خود را برای حمله به ایران با همان سرعت و مصونیتی که در طول جنگ ۱۲ روزه نشان دادند -با بهره گیری از اطلاعات جمعیت ناراضی و قابلیت های نظامی برتر- حفظ کنند، باید با این مشارکت روبه رشد مقابله کنند.

اگرچه چین و ایران ممکن است از نظر ایدئولوژیک اشتراکات کمی به جز یک انزجار مشترک از نظم بین المللی لیبرال مبتنی بر قوانین داشته باشند، رژیم ایران بدون شک می داند که حمایت فناورانه چین برای بقای آن حیاتی است و چین نیز ممکن است حمایت قوی از این رژیم را بهایی بداند که باید برای حفظ جای پای در اوراسیا بپردازد.

هدف قراردادن تهاجمی تر خریدهای غیرقانونی نفت ایران توسط چین، که مهم ترین و ملموس ترین سهم تهران در مشارکت چین و ایران است، ممکن است در کوتاه مدت، مؤثرترین روش بلندمدت غرب برای مختل کردن آن باشد. ایران برای خرید ۹۰ درصد از صادرات نفت خام خود به چین وابسته است و ۱۰ درصد از واردات نفت خام چین را تأمین می کند. این تجارت به «ناوگان های سایه» برای انتقال نفت ایران متکی است تا پیش از آنکه منشأ محموله ها توسط پالایشگاه های کوچک در چین که آن ها را دریافت می کنند، پنهان شود. همانطور که سعید قاسمی نژاد و آیدین پناهی در مقاله اخیر خود در «نشنال اینترست» استدلال کردند، اولویت بندی تانکرهای فرسوده مرتبط با ایران برای بازرسی و توقیف توسط مقامات کنترل کننده دولت های صاحب بندر، می تواند ظرفیت حمل و نقل این تجارت را کاهش دهد. دوم، همانطور که کلیتون سیگل از مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی (CSIS) در ماه مه اشاره کرد، می توان استانداردهای اثباتی را برای نهادهای صادرکننده تحریم مانند OFAC کاهش داد تا بتوان شرکت های نفتی بزرگ دولتی چین را هدف قرار داد.

در حالی که نقش کنونی چین در تقویت دفاعی ایران از طریق اشتراک گذاری فناوری، در حال حاضر به طور قطعی ایران را از حملات آمریکا یا اسرائیل مصون نمی دارد، واشنگتن باید اکنون با قاطعیت بیشتری به این پویایی جدید چین و ایران رسیدگی کند، به جای آنکه منتظر یک بحران بماند تا محدودیت های آن را بیازماید.

ادغام در رادارها و سامانه های هدایت موشکی به منظور پشتیبانی از پدافندهای سطح به هوای آسیب پذیر ایران تأمین می کرد. در حالی که باید انتظار مشارکت بیشتر چین در ادغام فناوری هوش مصنوعی در قابلیت های دفاعی و تهاجمی را داشت، ردیابی آن برای آژانس های اطلاعاتی غربی ممکن است دشوار باشد، زیرا این مشارکت بر انتقال دانش و قطعات با کاربرد دوگانه که کمتر به چشم می آیند، متکی است. همچنین می توان انتظار داشت که ایران به بهره گیری از دانش فنی چین برای مقابله با آسیب پذیری رژیم در برابر نارضایتی داخلی مردم ادامه دهد؛ آسیب پذیری ای که با موفقیت های اطلاعاتی اسرائیل در طول جنگ ۱۲ روزه به شدت برجسته شد. در ۳ سپتامبر، رسانه های دولتی ایران تهدید جنگ ترکیبی پیش روی خود را «استفاده از تمام حوزه های قدرت، از جمله عملیات اطلاعاتی، الکترونیکی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی، توسط بازیگران متخاصم برای



هم ایالات متحده و هم اسرائیل به توانایی خود برای ایجاد پارازیت یا جعل سیگنال های GPS و ماهواره ای در خلیج فارس و ایجاد سردرگمی در سامانه های نظامی ایران متکی بوده اند. این مزیت استراتژیک اکنون ممکن است تضعیف شده باشد.

بی ثبات کردن ایران» توصیف کردند. علاوه بر این، بر لزوم شکل دهی به افکار عمومی از طریق فناوری داخلی و مقابله با «جنگ روایت ها» که توسط دشمنان انجام می شود، تأکید کردند. در راستای این هدف، به گفته شبکه خبر دانشجویان ایران در ماه اوت، مفهوم «شبکه ملی اطلاعات» که از دیرباز ترویج شده و طبق گزارش ها در حال پیشرفت است، به رژیم کنترل بیشتری بر اینترنت و ارتباطات داخلی، بر اساس الگوی «دیوار آتش بزرگ چین»، خواهد داد. شکست «محور مقاومت» تهران در اجرای انتقام جویی منطقه ای مورد نظر خود در ماه ژوئن، وابستگی ایران به چین را برای قابلیت های بازدارندگی و امنیت داخلی عمیق تر خواهد کرد. اگر ایالات متحده و اسرائیل بخواهند توانایی

«ساختار قدرت» جهانی متکی بر این وابستگی را به چالش می کشد، تبلیغ کرده اند. اگرچه این روند تدریجی بوده و از سال ۲۰۱۵ آغاز شده است، اما اعلام عمومی تهران برای بررسی پذیرش کامل جایگزین چینی، به دنبال ایجاد پارازیت عمدی بر روی سیگنال های GPS داخلی خود در ماه ژوئن، یک نقطه عطف سیاسی و استراتژیک محسوب می شود.

یکپارچه سازی این سامانه می تواند اقدامات آینده اسرائیل و آمریکا علیه ایران را دشوارتر کند. هم ایالات متحده و هم اسرائیل به توانایی خود برای ایجاد پارازیت یا جعل سیگنال های GPS و ماهواره ای در خلیج فارس و ایجاد سردرگمی در سامانه های نظامی ایران متکی بوده اند. این مزیت استراتژیک اکنون ممکن است تضعیف شده باشد. پذیرش سامانه بیدو، سیگنال های نظامی رمزنگاری شده، پوشش جهانی و دقت هدف گیری بیشتری را در اختیار تهران قرار می دهد.

این همکاری فزاینده با تحویل قابلیت ها و زیرساخت های نظامی همراه بوده است. چین با تأمین موشک های سطح به هوای HQ-9B به تقویت پدافند هوایی ایران کمک کرده است؛ این موشک ها می توانند در کنار سامانه های اس-۳۰۰ روسی عمل کرده و تجهیزات ازدست رفته در حملات اسرائیل در سال های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ را جایگزین کنند. پشتیبانی های دیگر شامل قطعاتی برای پیشرفتهای سوخت جامد و سامانه های هدایت بوده که به ایران امکان بازسازی خطوط تولید موشک آسیب دیده در حملات اسرائیل را می دهد.

ادغام نیمه هادی ها و فناوری هوش مصنوعی تأمین شده توسط چین در این قابلیت های نظامی، یک لایه دیگر از نگرانی را اضافه می کند. لاشه به دست آمده از یک پهپاد ایرانی شاهد-۱۳۶ در ژوئن ۲۰۲۵، نشان دهنده یکپارچه سازی سامانه های هدف گیری هوش مصنوعی بود. رسانه های ایرانی در دسامبر ۲۰۲۴ گزارش دادند که نیروی دریایی سپاه پاسداران پیش از آن، فناوری هوش مصنوعی را در ۲۶،۰۰۰ قطعه از تجهیزات خود از جمله موشک های کروز ادغام کرده است. در اول اکتبر، دفتر کنترل دارایی های خارجی (OFAC) از اقدام علیه یک شبکه تدارکاتی خبر داد که در هنگ کنگ، چین و ایران فعال بود و فناوری های با کاربرد دوگانه آمریکایی را برای



بحران نمایندگی ترجمه خطابه ادموند برگ به رأی دهندگان شهر بریستول در باب ماهیت نمایندگی و رسالت پارلمان

خطابه ادموند برگ به رأی دهندگان بریستول، از برجسته ترین متون اندیشه سیاسی در تاریخ پارلمان انگلستان محسوب می شود. این سخنرانی همزمان با انتخاب برگ به عنوان نماینده یکی از اثرگذارترین و تجاری ترین شهرهای بریتانیا ایراد شد؛ در روزگاری که پارلمان و کل امپراتوری با بحران های داخلی و خارجی کم سابقه ای روبه رو بود.

سال ۱۷۷۴ انگلستان شاهد فوران بحران مستعمرات آمریکا و واکنش شدید دولت مرکزی با تصویب «قوانین قهری» بود؛ قوانینی که نه تنها موجب سرکوب آزادی و کنترل ایالات شد، بلکه به اتحاد بی سابقه مستعمرات و آغاز اعتراضات گسترده انجامید. فضای سیاسی کشور به شدت دوقطبی بود و دعوای جناحی، رقابت های انتخاباتی و صف بندی های جدید احزاب مانند ویگ ها و توری ها، هرگونه تصمیم

ما اکنون نماینده شهری پررونق و تجاری هستیم؛ اما این شهر فقط بخشی از یک ملت ثروتمند و تجاری است، که منافعش گوناگون و پیچیده است. عضو ملتی بزرگ هستیم که خود بخشی از امپراتوری عظیمی است که با منش و بخت ما تا دوردست های شرق و غرب گشوده شده است.

سیاسی را به نزاع جدی بدل کرده بود.

در شهر بریستول، علاوه بر جدال های ملی، رقابت جناحی و مناظره های رادیکال و میانه رو، میدان تعیین کننده ای برای شکل دادن به موقعیت نمایندگی سیاسی بود. رقابت های سخت و مناظره های تند میان رادیکال ها، که بر توجه نمایندگان به خواست رأی دهندگان و پاسخگویی آن ها تأکید می کردند، محافظه کاران، که بر سنت و نهادهای ریشه دار تأکید داشتند و بازرگانان، که ثبات بازار و حفظ ساختار اقتصادی بریتانیا برایشان اهمیت محوری داشت، منجر به انتخاب برگ شد؛ کسی که هم منتقد سیاست های دولت و هم مدافع مصالحه و اصلاحات ملی بود.

برگ در اینجا تلاش دارد تا توضیح دهد که پارلمان یک کشور فقط تبلور دستور موکلان نیست؛ بلکه وظیفه ای فراتر دارد؛ امانت داری وجدان، خرد و خیر عمومی ملت. به بیان دیگر، پارلمان آنگاه می تواند به نهادی تأثیرگذار و تعیین کننده تبدیل شود که موضوع احکامش امر ملی و جهت تصمیماتش خیر عمومی باشد؛ نه صرفاً خواست و منافع رأی دهندگان.

پارلمان، مجمعی از سفرای منافع مختلف و متخاصم نیست که هر یک باید همچون وکیل و مدافع در برابر دیگر کارگزاران و وکلا از منفعت خود دفاع کند؛ بلکه پارلمان مجمع مشورتی یک ملت واحد با یک منفعت مشترک است، که در آن نه اهداف محلی و نه تعصب محلی باید راهبر باشد؛ بلکه خیر عمومی که از عقل جمعی به دست می آید، راهنماست. شما در واقع نماینده ای را انتخاب می کنید؛ اما پس از انتخاب، او دیگر نماینده بریستول نیست، بلکه عضوی از پارلمان است.

پنجشنبه، سوم نوامبر ۱۷۷۴
خانم ها و آقایان،

من خودم را از همدردی عمیق با آقایی که همان افتخاری را به دست آورده که شما به من بخشیده اید، دور نمی بینم. او که اینجا میان شما بزرگ شده و همه عمر را همراهتان سپری کرده، طی سالیان، با آشنایی، دوستی و جلب اعتماد شما جایگاهش را آرام آرام و طبیعی پیدا کرده است؛ انسانی که با رفتار خوب و اخلاق خوش، کم کم در دل و همشهریان خود جای گرفته و احترام آن ها را به دست آورده است. اگر حالا چنین کسی، که دور و برش را دوستان قدیمی گرفته اند، نتواند احساسات خود را پنهان کند و با آرامش و فروتنی سخن بگوید، مطمئنم شما بزرگواری به خرج می دهید و به او حق می دهید. من هم، اگر به خاطر شرمندگی طبیعی و صادقانه، از بیان شایسته سپاسم برنمی آیم، یقین دارم که شما با همان بزرگواری و درک، کوتاهی مرا خواهید بخشید. من در شرایطی به اینجا آمدم که حتی به چهره نیز در میان شما ناشناخته بودم. پیش از این، هیچ تبلیغی به نفع من صورت نگرفته بود. نام من بعد از آغاز رأی گیری مطرح شد. حتی تا اواخر روند رأی گیری ظاهر نشدم. اگر با وجود این همه نقیصه، رأی و اعتماد شما مرا به این موفقیت شیرین رسانده است، شما من را خواهید بخشید اگر فقط همین را می توانم بگویم که، چه به جمع و چه جدا جدا، ساده و صادقانه، از شما

سپاسگزارم، مدیون شما هستم و به خوبی از محبت شما آگاهم. همه چیزی که فعلاً می توانم درباره لطف بی اندازه شما بگویم، همین است. اما نمی توانم بی تفاوت بمانم و بدون دفاع از حق شما برای بخشیدن چنین امتیازی، حرفم را پایان دهم. شخصی که به نمایندگی از نامزدی که مدت ها برای کسب رأی شما تلاش کرد، اینجا حاضر شده بود، صلاح دید مدعی شود که بخش بزرگی از شما اساساً حق رأی ندارید. او به جای معیار قانونی، زمان بندی ساختگی مورد نظر خودش را ملاک قرار داد؛ یعنی چیزی را ملاک گرفت که تنها به سود موکلش بود، نه همان که قانون مشخص کرده است. هدف او این بود که همه آزادی هایی را که گران بهاترین امتیازات صنف شماسست (حقوقی که قانون کشور تأیید می کند، مسئولان شهر موظف به اعطای آنها هستند، در این دادگاه صحتشان تأیید شده و در قانون مشخص پارلمان با نهایت دقت از آنها دفاع شده) ناگهان از شما بگیرد و از میان بردارد.

قصد ندارم اینجا وارد بحث حقوقی شوم. وکیل دانای من با کمال توانایی از حق شما دفاع کرد. کلانتران ارجمند هم با عدالت همیشگی خود رفتار کردند. و مطمئنم همان عدالتی که در اعلام نتیجه، راهنما بود، در تعیین نهایی نیز نقش تعیین کننده خواهد داشت. برایم مایه افتخار بود که همراه با افراد فرهیخته تر از خود، هر چند اندک، نقشی در تأسیس نهادی داشتم که باید به چنین مسائلی رسیدگی کند. بیهوده است اگر در عدالت دادگاهی که خود در تشکیلش کوشیده ام، حتی برای رسیدگی به پرونده شخصی خودم تردید کنم.

به افراد آزاد و این صنف اطمینان می دهم، اگر آن آقا بر نیت هایی که اکنون حرارتش به او الهام می بخشد، پافشاری کند، من با جدیت پیگیری خواهم کرد و امید دارم نتیجه بخش باشد. حقیقتاً اگر شناختی از خود داشته باشم، آنچه مرا به اعلام این نظر واداشته، نه منفعت شخصی، بلکه یقین عمیق خودم است و معتقدم در این پرونده، حتی سایه ای از تردید وجود ندارد.

گمان نمی کنم مرا به دلیل صراحت یا مزاحمت سرزنش کنید. از آغاز تا پایان انتخابات، در تمام مباحث سکوت اختیار کردم. حتی یک پرسش از رأی دهندگان طرف مقابل نپرسیدم یا از رأی مشکوک به نفع خود دفاع نکردم. به توانایی مدیران خود اعتماد داشتم؛ و به انصاف دادگاه تکیه کردم. مطمئنم کلانتران شایسته شهادت می دهند که هرگز تلاش نکرده ام دلایلشان را وارونه جلوه دهم، قضاوتشان را غافلگیر کنم یا آرامش خاطرشان را به هم بزنم. جز لحظه ای که از رأی دهندگانم تشکر می کردم، بیشتر شبیه یک تماشاگر بی طرف بودم تا نامزد انتخابات. اما اکنون اوضاع تغییر یافته است. اینجا شاهد تلاش گسترده ای برای حذف یک باره آرای دو هزار نفر (اعم از دوست و مخالف) هستیم؛ از جمله هفتصد رأی که برای همین آقایی ثبت شده اند که اکنون معترض است و دوستان خود را صرفاً به این دلیل حذف می کند که تعداد کافی برای پیروزی نیافته است.

اینکه در جای دیگری اجازه پیدا کند خودش را زیر سؤال ببرد و علیه کارهای قبلی اش استدلال بیاورد، موضوعی است که قانون درباره اش تصمیم می گیرد. من فقط درباره درستی یا نادرستی رفتار علنی اینجا صحبت می کنم. نمی خواهم برای دیگران تعیین تکلیف کنم که چه رفتاری شایسته است؛ هر کسی بهتر می داند که با چه روشی می تواند نزد دیگران محبوب شود. اما اگر من اولین کسی بودم که «اسناد جدید آزادی» را مطرح می کردم، تا آخر روی آن پافشاری می کردم، با دقت و زحمت طاقت فرسا، حتی نقاط دور افتاده کشور را برای همین اسناد می گشتم و بعد ناگهان همه چیز را به شوخی می گرفتم و اعلام می کردم که تمام این مدت به حق رأی مردم اهمیت نمی دادم و در واقع، هیچ دلیل منطقی برای برگزاری این انتخابات نداشتم و یک ماه هم آرامش شهروندان را به هم زده بودم، واقعاً خودم را در چنین وضعیتی کاملاً ناشایست و بی اعتباری می دیدم.

حتی بی جاتر می شد اگر من رودرروی کلانترها می ایستادم و جدی اعلام می کردم که نباید بر مبنای اصول خودم به پرونده رسیدگی کنند و نباید بر همان آرای که انتخاب من بر بسترشان شکل گرفت، رأی نهایی را صادر کنند.

نزد دادگاه و مقامات، چهره من چنین جلوه پیدا می کرد.

اگر انصاف نباشد، تصور کنید من میان رأی دهندگان آزاد می رفتم، با مهربانی دستشان را می فشردم، از آن ها با احترام درخواست رأی می کردم و می گفتم: «خواهش می کنم به من رأی بدهید، همیشه قدرانتان خواهم بود، می توانم روی حمایتتان حساب کنم؟ پس حتماً بگذارید شما را در شورای شهر ملاقات کنم.» بعد نام آن ها را ثبت می کردم و برای رأی گرفتن به مسئولانم معرفی شان می کردم. هنگام رأی گیری هم با خوشرویی از آنها تشکر می کردم و احوال خانواده شان را می پرسیدم. اما حالا فرض کنید هنوز جمله ام تمام نشده، ناگهان روی برمی گرداندم و همان آدم ها را تحقیر می کردم و می گفتم: «شما هیچ ارزشی ندارید، اصلاً حق رأی ندارید، متجاوز به حقوق شهروندی هستید، من هیچ کاری با شما ندارم! شما نباید در این انتخابات شرکت می کردید و کلانترها هم هرگز نباید به شما اجازه رأی دادن می دادند!»

دوستان، اگر رفتارم چنین بود، واقعاً بسیار عجیب به نظر می رسیدم. آشنای دیرینه ای مثل آقای محترم طرف مقابل شما نیستم. واقعاً هرگز نمی توانستم با شما این گونه رفتار کنم. اما وظیفه دارم و حتماً خواهم کوشید تا عدالت را درباره حقوق آزاد مردان شهر اجرا کنم، حتی اگر همزمان مجبور شوم از بخشی از عملکرد پیشین رقیبم، مخالف میل فعلی خود ش، دفاع کنم.

من وجود خود را در همه امور مدیون همه آزادگان این شهر می دانم. دوستان نزدیکم انتظار دارند هرگز امیدشان را ناامید نکنم. هیچ گاه مردی یا آرمانی با پایداری، جدیت و شور بیش تری از این حمایت نشده است. از سوی دوستانم حمایت پُر شور و دلسوزانه ای دیدم که اگر هدفشان اندک تناسبی با تلاششان می داشت، هیچ گاه نمی توانست شایستگی شان را جبران کند. آنها به واقع روی صمیمیت و اصولی ترین انگیزه ها، من را حمایت کردند. می خواستند نماینده های بریستول برای شهر و برای همه کشور انتخاب شوند، نه صرفاً برای خودشان.

تا اینجا ناامید نشده اند. اگر چیز دیگری نداشته باشم، بی شک همان روحیه ای را دارم که شایسته خدمتگزاری به شماست. بریستول را جز از رهگذر لطف هایی که دیده ام و فضائی که در این شهر عمل شده، نمی شناسم. همیشه پیوندی عمیق و تشکرآمیز با دوستانم حفظ خواهم کرد؛ هیچ دشمنی یکپانه ای در دل ندارم. وفاداری به عهد و پایداری در دوستی را حتی زمانی که علیه خواسته های من باشد، با نهایت تحسین نگاه می کنم. رقیب من که در این رقابت به اندازه من خوش شانس نبود، در این مورد، دل گرمی شریف و محترمانه ای برای خود و یارانش دارد. بی تردید برای خدمت به او هر کاری که باید صورت می گرفت، انجام داده اند.

اما درباره ناسازگویی های کودکانه ای که جو حزبی در ذهن های کوچک بر می انگیزد، حتی اگر در همین دادگاه هم بروز کند، ذره ای بر من اثر نگذاشته است. اوج پرواز این پرندگان پرهیاهو در لایه های پایین تر هواست. ما صدای آنان را می شنویم و می نگریم شان؛ همان طور که شما، دوستان، وقتی بر صخره های بلند خود به هوای آرام و آبی نگاه می کنید، مرغ های دریایی را می بینید که بر گل ولای رودخانه ای که آتش عقب نشسته، سر می خورند. متأسفم که نمی توانم سخن را بدون اشاره ای به موضوعی که همکار محترم طرح کرد تمام کنم. ای کاش این بحث در زمانی که فرصت کافی ندارم، مطرح نمی شد. اما حالا که مطرح شده، وظیفه دارم دیدگاه صادقانه خودم را به روشنی برای شما بیان کنم.

او به شما گفته است که «موضوع دستورها در این شهر بحث و نگرانی های زیادی به دنبال داشته»، و اگر درست فهمیده باشم، از اقتدار الزام آور چنین دستورهایی حمایت می کند.

دوستان عزیز، قطعاً افتخار و سعادت یک نماینده در این است که در اتحاد و ارتباطی نزدیک و بی پرده با رأی دهندگان خود زندگی کند. خواسته های آنان باید برای او اهمیت زیادی داشته باشد، نظراتشان را باید با احترام ویژه بپذیرد، و کارهایشان را بی وقفه دنبال کند. وظیفه نماینده این است که آسایش و خوشی و رضایت خود را فدای ایشان کند؛ و فراتر از همه اینها، در همه حال، منافع آنان را به نفع شخصی خود ترجیح دهد.

اما نماینده نباید نظر بی طرفانه، داور پخته و وجدان بیدار خود را فدای هیچ فرد یا مجموعه ای از افراد کند. این ها را نه از رضایت شما، نه از قانون و نه از قانون اساسی به دست می آورد، بلکه امانتی است الهی که بابت هرگونه سوءاستفاده از آن مسئول است. نماینده فقط بدهکار تلاش و کار نیست، بلکه بدهکار قضاوت خویش است؛ و اگر این قضاوت را فدای نظر شما کند، در واقع به جای خدمت، به شما خیانت کرده است.

همکار محترم معتقد است که اراده او باید تابع اراده شما باشد. اگر منظور فقط این باشد، حرفی نیست. اگر حکومت بر اساس اراده باشد، بی شک اراده شما باید برتر باشد. اما حکومت و قانون گذاری کار عقل و داور است و نه کار تمایل؛ و چه عقل و منطقی است که نتیجه گیری را پیش از بحث و بررسی بپذیرد، عده ای بحث کنند و عده ای دیگر تصمیم بگیرند، و آنها که نتیجه می گیرند، شاید سیصد مایل دورتر از صحنه بحث باشند؟

ابراز نظر حق همه انسان هاست؛ نظر رأی دهندگان، قوی و محترم است و نماینده همیشه باید شنیدن آن را مغتنم بشمارد و با جدیت تمام در نظر بگیرد. اما «دستورهای الزامی»، فرامین صادر شده ای که نماینده مجبور باشد بدون چون و چرا از آنها پیروی کند، رأی دهد و حتی استدلال کند، حتی اگر مغایر روشن ترین وجدان و داوریش باشد، مفهومی کاملاً غریبه با قانون این سرزمین است و از اشتباهات بنیادین در نظام قانون اساسی

ابراز نظر حق همه انسان هاست؛ نظر رأی دهندگان، قوی و محترم است و نماینده همیشه باید شنیدن آن را مغتنم بشمارد و با جدیت تمام در نظر بگیرد. اما «دستورهای الزامی»، فرامین صادر شده ای که نماینده مجبور باشد بدون چون و چرا از آنها پیروی کند، رأی دهد و حتی استدلال کند، حتی اگر مغایر روشن ترین وجدان و داوریش باشد، مفهومی کاملاً غریبه با قانون این سرزمین است

نشأت می گیرد.

پارلمان، مجمعی از سفرای منافع مختلف و متخاصم نیست که هر یک باید همچون وکیل و مدافع در برابر دیگر کارگزاران و وکلا از منفعت خود دفاع کند؛ بلکه پارلمان مجمع مشورتی یک ملت واحد با یک منفعت مشترک است، که در آن نه اهداف محلی و نه تعصب محلی باید راهبر باشد؛ بلکه خیر عمومی که از عقل جمعی به دست می آید، راهنماست. شما در واقع نماینده ای را انتخاب می کنید؛ اما پس از انتخاب، او دیگر نماینده بریستول نیست، بلکه عضوی از پارلمان است. اگر حوزه محلی منفعتی داشته باشد یا نظری شتاب زده و برخلاف منافع واقعی اجتماع بزرگ تر بگیرد، عضو آن حوزه باید همچون دیگران از هر اقدامی برای تحقق آن خودداری کند. بابت طولانی شدن بحث عذر می خواهم؛ ناگزیر به این سو کشیده شدم؛ اما همیشه با شما صراحت محترمانه ای خواهم داشت. تا پایان عمر، دوست وفادار و خدمتگزار فداکار شما خواهم بود؛ شما چاپلوس نمی خواهید. اما درباره دستورها فکر نمی کنم روزی اختلافی میان ما پیش بیاید. شاید گاهی بیش از حد، نه کمتر، خدمت کنم.

از نخستین لحظه ای که برای جلب اعتماد شما گام برداشتم تا روز خوشایند پیروزی، هیچ وعده ای جز تلاش بی ادعا و پیوسته برای انجام وظیفه ام به شما نداده ام. عظمت این وظیفه را به خوبی درک می کنم و اعتراف می کنم سنگینی آن مرا به لرزه می اندازد؛ و هر کسی خوب بفهمد که این کار چیست، از هرگونه تعهد قاطع و شتاب زده پرهیز خواهد کرد. عضو خوب پارلمان شدن، اجازه بدهید بگویم، کار آسانی نیست، به ویژه اکنون که گرایش عمومی به دوافراط خطرناک فرمانبرداری بی چون و چرایا محبوبیت بی مهار وجود دارد. جمع کردن احتیاط و انرژی شدیدی لازم و بسیار دشوار است.

ما اکنون نماینده شهری پررونق و تجاری هستیم؛ اما این شهر فقط بخشی از یک ملت ثروتمند و تجاری است، که منافعی گوناگون و پیچیده است. عضو ملتی بزرگ هستیم که خود بخشی از امپراتوری عظیمی است که با منش و بخت ما تا دور دست های شرق و غرب کشیده شده است. تمام این منافع گسترده باید بررسی، مقایسه و در صورت امکان، هماهنگ شوند. ما نماینده کشور آزادی هستیم و بی تردید همه ما می دانیم که سازوکار یک نظام آزاد، ساده نیست؛ بلکه به همان اندازه که ارزشمند است، پیچیده و حساس هم هست. عضو یک نظام سلطنتی بزرگ و کهن هستیم؛ و باید حقوق واقعی و قانونی پادشاه را با دقت حفظ کنیم؛ چراکه همان سنگ بنایی است که طاق باشکوه امپراتوری و قانون اساسی ما را به هم متصل می کند. قانون اساسی مبتنی بر موازنه قدرت همیشه مقوله ای حساس است. من در همین حد می توانم به حوزه خودم وارد شوم. ضعف خود را می شناسم و آرزو دارم از هر سو پشتیبانی دریافت کنم. به ویژه در پی دوستی و ارتباط مؤثر با همکار محترمی که شما به من داده اید، خواهم بود.

بیش از این مزاحمتان نمی شوم و فقط یک بار دیگر از همه شما، از نامزدها به خاطر رفتار معتدل و مؤدب شان و از کلانترها به خاطر عملکردی که الگویی برای همه کسانی است که مسئولیت عمومی دارند، تشکر می کنم.

ضمیمه: گزیده ای از سخنرانی ادموند برک با عنوان «درباره مصالحه با آمریکا»

پارلمان مجمعی از سفیران و نمایندگان منافع متضاد و رقیب نیست که هر عضو، همچون وکیلی پیگیر منافع حوزه انتخابیه خود باشد و در برابر دیگران از آن دفاع کند. پارلمان مجمع مشورتی یک ملت واحد است، با منفعتی یکپارچه، که تنها خیر عمومی حاصل از خرد جمعی باید جهت دهنده تصمیمات آن باشد. نه اهداف محلی و نه تعصبات منطقه ای، نباید راهبر سیاست باشد؛ بلکه عقل کل ملت، سود و صلاح مردم همان است که باید اساس تصمیم ها قرار گیرد.

شما نماینده ای را انتخاب می کنید، اما پس از گزینش، او دیگر فقط نماینده بریستول نیست؛ بلکه عضو پارلمان بریتانیاست و امانت دار کل ملت می شود. اگر مردم یک حوزه انتخابیه، منفعت یا نظری زودگذر داشته باشند که آشکارا با منفعت عمومی جامعه در تضاد باشد، نماینده همان حوزه باید بیش از دیگران بکوشد تا مانع تحقق آن شود.

نماینده شما فقط مسئول تلاش و کوشش خود نیست، بلکه قضاوتش را نیز به شما بدهکار است. اگر او قضاوت و وجدان خود را فدای نظر عمومی یا فشار افکار حوزه انتخابیه کند، به جای خدمت به ملت، به آن خیانت خواهد کرد.

من معتقدم که پارلمان نباید تنها قدرت بر مالیات گذاری و حکمرانی را حق خود بداند، بلکه باید سیاست کشور را بر اساس رضایت، عقل و خرد جمعی مردم پیش ببرد. آنچه ما را از بحران نجات می دهد، حقانیت و ریشه داشتنی تصمیمات در وجدان و مشورت عمومی است.

آنچه ما را در انگلیس به نقطه امروز رسانده، تنها عقل سیاسی نبوده است؛ نه این که قانون مالیات، ارتش یا نیروی دریایی ما را ساخته باشد، بلکه عشق و وفاداری مردم نسبت به حکومت شان است. همین حس تعلق، احساس مسئولیت و افتخار، مایه قدرت ارتش و سربلندی کشور شده است. آیین نیاکان ما این بوده که هیچ چیز پایدارتر از عقل جمعی، مسئولیت پذیری و ارجمندانه به آزادی ملت نیست.

منبع: Project Gutenberg

اگر حکومت بر اساس اراده باشد، بی شک اراده شما باید برتر باشد. اما حکومت و قانون گذاری کار عقل و داوری است و نه کار تمایل؛ و چه عقل و منطقی است که نتیجه گیری را پیش از بحث و بررسی بپذیرد، عده ای بحث کنند و عده ای دیگر تصمیم بگیرند، و آنها که نتیجه می گیرند، شاید سیصد مایل دورتر از صحنه بحث باشند؟



A large number of hands are raised in the air, their silhouettes dark against a vibrant red background. The hands are at various heights and angles, creating a sense of collective movement or protest. The red background is a solid, bright color, providing a stark contrast to the dark silhouettes.

اگر کسی گمان می برد با تقلید از دستورالعمل های صوری،
می توان به ثبات و عقلانیت پارلمان انگلیس دست یافت، باید
نهیب هشیارباش زد تا به یاد آورد که در خاورمیانه نشسته است
و در چپ و راستش، نمونه های شکست خورده ای چون کویت،
لبنان و عراق گسترده شده اند. آنچه در پادشاهی های مطلقه
عرب پیرامونمان می بینیم نیز الگویی برای تقلید نیست. اینان
نمونه هایی از «تمرکز وابستگی» هستند، بی آنکه ذره ای «قدرت
ملی مولد» در خود تولید کرده باشند. مسئله مرکزی ایران، فقدان
«تولد» است (تولد اراده، تولد قدرت، تولد جامعه) و این طرح های
ریخت شناسی شده، چیزی جز جایگزین هایی فریبنده برای آن
«تولد» ناممکن شده نیستند.